۲۱۳۲۶
۳۷۳۹۳۱

هو الله تعالی هذا الکتاب مجالس الحسینیه یفید طالبها فائده تامه جلیله

ومن الله التوفیق والاستعانة — بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین چنین گوید فقیر حقیر محمد رفیع الحسینی الطباطبائی الملقب بنظام العلماء

در تاریخ تحریر ۱۳۲۱ هجری است [illegible]

[illegible]

۲۱۳۲۶
۳۷۳۹۳۱
هو الله تعالی هذا الکتاب مجالس الحسینیه یفید طالبها فائده تامه جلیله
ومن الله التوفیق والاستعانة — بسم الله الرحمن الرحیم
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مجالس حسینیه
مؤلف نظام العلماء محمد رفیع حسنی حسینی طباطبائی
شمارهٔ قفسه ۲۱۳۲۶
خطی ۲۱۳۲۶

تماشا کند هر کسی نفس پس از هیچ گل و بهارستانی - نشیند با یکدیگر در گلستان - و اذا المنیة انشبت

اظفارها الفیت کل تمیمة لا تنفع پس البته تا وقت و فرصتی هست باید تدارک روز آخر نمائی

و از این فکرت غفلت نورزی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون مجملا

باید ابواب ترقی و رغبت بهر وسیله باشد مجلاء و ملجاء نزدیک رفت و وسیله و راهی به پناه کار

پیدا نمود بعلامت پاکان و نیکان و شکر شه بقیه عمر در پناه ایشان از شر شیطان آلوده ملی بر

استان بنشین گر نجات راهی هست کجا روی که جز این آستان پناهی نیست در مکالت که دست از آن دیده

کوتاه دیده و خود را غرق بحر گناه نگاه طرح رسید که پناه بدرگاهی برم که از آن شفاعت آورد بشود و دست

توسل بدامن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام زنم قلمی بردارم در مجالس چند از مطالب راجعه

بشهادت آنحضرت بیان نمایم و برخی اسرار و نکات شهادت را بقدریکه وقت و عمر وفا کند بنویسم

و این بضاعت مزجاة را وسیله درگاه او نمایم که بجدم میدان شفاعت آنحضرت وسیع است و از اینجهت

صنف گنهکاران است تشفیع هیچ خواسته از این در نرود به مقصود در عوالم از حضرت صادق

روایت کرده که آنحضرت بفضیل فرمود تجلسون و تحدثون قال نعم جعلت فداک قال ان تلک المجالس

احبها فاحیوا امرنا یا فضیل فرحم الله من احیی امرنا یا فضیل من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینیه

مثل جناح الذباب غفر الله ذنوبه و لو کانت اکثر من زبد البحر - و فی امالی الطوسی علیه الرحمه

عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام یقول اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار فان عتقاءهم

من النار ان الله عتقاء من النار - و معلوم است توسل بحضرت سید الشهداء علیه السلام بهترین وسیله ارادت است و این مجموعه است

در سمی بمجالس حسینیه از خود او در سنت ترقی تنبیهات در حال پیری و علیلی و ضعف قوی و پریشانی خواطر را بیاد آوردم

مرا بو مرقی قرار داده انه قریب مجیب - از بلبل جواب آنها نگوید بستانها نه از مرغ چمن فسانه کل داند خواجه مجلس اول

در سفر مکه معظمه در کشتی با بعضی از اهل مصاحبت اتفاق افتاد در مردمان بینه از اشیاء و غیر صحبت علمیه بود از اهل

کم و در کشتی بالای موعظه فرصت جهت ایتام و بیماری نیز متمتع میشدند حتی یکروز مولوی و مقتو علیوی نیز

در آن کشتی بود نیز از رفقا روزی گفت در قضایای کربلا و مصائب وارده بسید الشهداء علیه السلام با وجود انهم محبوبیت آنحضرت

و کمال قدرت خداوند بر دفع جمیع آیا چه حکمت بود که امر را برکرم انهم مصائب و جنایت را از او دفع کرد و جمیع معاندین

تمام را از جناب خود او داشت از چه و چرا آن خرافات از ظلم و اذیت بعمل آوردند و بهیچگونه قصوری ننموده شدند حاکم

مخالفه و مرالعه و رشته نقره را هم فنا نمی گوئی گکی میتواند شنیدنش - آیا برای چیست که زدند ریش و چرا

عیال و اطفال آنحضرت از جمله استکار رفع آن جمله نشده و ایام استکار شده و العیاذ بالله چرا دعای

ایشان مستجاب نشده پس چرا حضرت خلیل علیه السلام که آتش را در او دفع او خواهیش قربانی دیکشید چه او در آنجا شد -

حضرات قربانی دیگر فرستاد و جهت شهادت آنحضرت مانعی قرار نداد و این قیاس را بکمال خود تکرار نمود تا آنکه

المدعین لهم حتی که در قوه داشته بعمل آوردند و که در خطه حضرت سید الشهداء علیه السلام و مزور شاه آن -

قتیلا محمد حنفیه عرض کرد از عیال را اجوز بر فرمود شاه آن الله شاء ان یراهن سبایا الحق -

و قضای خدا با همه توانائی و قدرت با چگونه امور که مبغوض او است ابا چه صورت دارد و چی در محتشم گوئی

محجبه ای اسب بود دست جفا از جور مخالف چو بر گشود - غارت بخیمه گاه ولباس حرم نمود - کردند جمله همه

لغیار هر چه بود و آنکه سراوقی که ملک محرمش نبود - کندند از ریشه و در گردید زدند - شد کعبه زخمی که شیون

ماه روی - در هر طرف روانه چه دراللاله زار جری - رفتند چون بقصد حرم قوم کینه جری - اهل حرم دریده

گریبان کشاده موی - فریاد بر در حرم کبریا زدند - گذشته است من محرات کوه کوه - در خون چو موج لجه

دریایت کوه کوه چون شمر دون سیاه خود را است کوه کوه موجی بجنبش آمد بر خرات کوه کوه ابری

بباریش آمد گریست زار زار - خیر البشر که باعث ایجاد عالم است بر آل او ستیزه چه بود ستم چرا از کینه

ستیزه عدوان کار بد - سرو روان گلشن دین شد قلم چرا - کاین عهد بحکم ازل شد چگونه شد - کاین ستم

لمهو قلم شد چگونه شد که این ستم لمهو قلم شد چگونه شد آه فغان و دو است را در غرب بسر صحبت حریم

و عزیزش و ابجی در عجم چرا - پس برای جواب این سؤال و دفع اشکال در بعضی از کتب مفید و جواب

مفصلی بیان آمد تا رفقای کشتی همه اذعان نمودند که تمام شبهات ایشان بجواب رفع شده بر خواهش

واصرار کردند که برادر مرحمت از این ستیغ حضرت اثر کنایه تالیفکم و مرتب مجالس چند در رفع

این قبیل شبهات شبهات شتی به احادیث و آیات که سبب خلاص و نجات عوام از بعض

شبهات وارده بعقیده کرده لهذا در اجرای ادای حضرت قرآن این مجالس را مسمی بمجالس حسینیه

بقلم آوردم و اسم دارم در نظر ارباب دانش و سالکان راه هدی و لطف حضرت سید الشهداء علیه السلام قبول

مقبول افتاده و این بضاعت مزجاة در خدمت آنحضرت باب توسل و شفاعت آورد و هذا بصائر للناس

و هدی و رحمة للمؤمنین و فی نسختها هدی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون مجلس دوم گذشته ان شکوکی و شبهات

آنحضرت در وقوع قضایا حکمت و مصلحت از چه که مذکور شود بدانکه باید ملتفت شد که این مسئله

و شبهه اختصاص بقضایای جناب سید الشهداء علیه السلام ندارد بلکه باتفاق عموم مسلمین و سایر فرق از ادیان در هر عصر

از معاندین ورود صدمه و اذیت بانبیاء و اولیاء و ارکان دین مروی و مسلم است خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در عصر

چه قدر از کفار و معاندین صدمه و اذیت کشیده چنانکه فرموده ما اوذی احد من النبیین مثل ما اوذیت

و تمام مقربان درگاه خدا در دار دنیا ببلیه مبتلا و دو چار مصیبت و بلا بوده اند و خداوند ما در

مطلق برای اینکه قهر مانع اختیار مردم نباشد و هر کس میل و اختیار خود بتواند مصدر خیر و شر گردد

لیمیز الله الخبیث من الطیب مردم را بحال خود گذاشته یعنی قوه اختیار را از ایشان سلب نکرده

تا سعید و شقی آنچه در کمون خود دارد بی مانعی بروز دهد بانکه از برکت مساعی حالا سلب اختیار

ننموده مگر در جائی که حکمت عمده مقتضی باشد مانند زوال کلیه دین و ارتفاع بقیه اسلام

و احاطه و استیلاء کفر و طغیان کما قال نوح علیه السلام انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا

کفارا یا بجهة بعض حکمتهای دیگر و ترتیب مصلحتهای عمده بخارق عادت که با اقتضای آنها

گاهی خداوند از تاثیر بعض اشکال مانع و حایل گردیده مثل سلب حرارت از نار در قضیه ابراهیم

و رفع خاصیت بریدن از آهن در ذبح اسمعیل و دفع برخی جنایات از بعض انبیاء

و اولیاء و علماء در بعض اوقات باقتضای خصوص رخ مقامات و مطلب اختصاص بمذهب شیعه و
اسلام ندارد بلکه در تمام مذاهب و ملل که بالوهیت و رسالت و نبوت قائلند از مولوی و عیسوی و
مزداپرستان نیز مشهود و حکایتها در تواریخ و کتب ایشان مضبوط است خداوند با همه قدرت اثر وسوسه
شیطان که منشاء هبوط او از بهشت شد و کشتن قابیل هابیل را مانع نگردید حضرت نوح چه سرها
از قوم خود کشید و چندین سال و چندین بار تا وقوع طوفان مأمور باصطبار گردید هود و صالح از قوم خود
چها دیدند پس صالح چه قضایا آوردند قوم عاد و ثمود چه کردند بحضرت ابراهیم از نمرود و غیره چه رسید قوم لوط چها کرد
حضرت یعقوب چه قدر مبتلا شد و قال یا اسفی و ابیضت عیناه من الحزن ولی امر صبر را نمود بخارق
عادت اقدامی نکرد گفت انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون حضرت یوسف چه بلاها
از چشم یعقوب دور گردید و چه قدر زحمت افتادن در چاه و بلای محبس و صدمه از زلیخا کشید ایوب چگونه
مبتلا و چه قدر مأمور بصبر گردید موسی و هارون از بنی اسرائیل و فرعونیان چها دیدند یحیی که چگونه سرش
در طشت طلا نهادند حضرت زکریا را با اره دو نیم کردند بحضرت یحیی چه اذیتها نمودند سر او را بریده
برای زن زناکاری تحفه بردند در حیات الحیوان که در زمان یحیی بن زکریا پادشاه جباری بود که زنا
میکرد با زنان بنی اسرائیل و در هر کار بحضرت یحیی میگفت آنحضرت میفرمود از خدا بترس ای پادشاه
ترا حلال نیست اینکار را که میکنی پس یکی از آن زنان که با او زنا میکرد در وقت
مست بود با او گفت ای پادشاه یحیی را بکش الملعون امر کرد بردند سر یحیی را بیاورند چون ملعون را

شهید کردند سر مبارکش را در طشتی گذاشته نزد ملعون گذاشته در حالت که سر مطهر با ملعون سخن میگفت و میفرمود
از خدا بترس حلال نیست اینکه میکنی پس خون جوشید از طشت بالا آمد بر زمین میریخت و میجوشید و ساکن نمیشد
در مناقب ابن شهرآشوب از امام ابی الحسین قال خرجنا مع الحسین فما نزل منزلا ولا ارتحل منه الا و ذکر یحیی بن
زکریا و قال یوما و من هوان الدنیا علی الله ان رأس یحیی یهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل و اما بحضرت
عیسی یهود چه اذیتها کردند و در حیات القلوب است اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک
من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة و باید ملتفت شد چگونه نصاری الیکه بالنسبه
بر یهود همچنین است یعنی حتمی مرتبه که ایمان بعیسی دارند سوای اخبار و حکم همین آیه شریفه اینکه مسلط بر یهود
و پادشاهی از ایشان یهود بر طرف شده است و این یکی از معجزات قرآن است که آینده خبر داده و امر موافق خبر واقع
شده و اما قریش و یارانش بحضرت ختم المرسلین چه صدمه ها زدند بحضرت امیر و فاطمه و امام حسن و سایر ائمه ۴ فرداً فرد
مخالفین چه صدمه ها زدند حل مشکلات و مسائل اگر نسبت بمذاهب دیگر صعب شد بحمد الله در دین اسلام و مذهب
شیعه با تحقیق مسئله اختیار و نبودن جبر جواب این شبهات سهل و آسان است که اعتقاد ایشان بر این است خداوند
بر بندگان عقل و دانش و تمیز داده و پیغمبران فرستاده و آنها را حول و قوه داده و بدلالت عقل و رسالت انبیا
و ارشاد انبیاء و اولیاء نیک و بد اعمال را معین فرموده پس از ایضاح محجت و اتمام حجت هر کس باختیار خود راه شقاوت را
پیش گرفت و عمل بد را اختیار کرده خداوند او را بحال خود گذاشته که حکمت خداوندی بر این جاری نبوده حول
و قوه را که به بنده داده بدون جهت عمده از او سلب کند و او را مجبور بطاعت نماید زیرا از وقت فعلها و معصیت

نیز محقق نمیشود میل و اراده خود مکلف بطاعت و معصیت معلوم نمیکند تفاوت شقی و سعادتمند
ظاهر نمیشود چون عالم عالم اختیار است و اختبار پس اگر اشرار بسوء اختیار خود راه شر را پیش گیرند
خداوند عطیه حول و قوه را بجبر و اکراه از ایشان نمیگیرد تا شقی و سعید طبعاً از هم جدا شود لنعلم من یتبع
الرسول ممن ینقلب علی عقبیه – لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما
و مسئله اختیار شرح مفصلی است در محل دیگر گفته شود برای شخص طالب حق شبهه باقی نماند در برخی احادیث
و در وضع اشکال نقل شود در حسب حال مخاطبین با یکجا از اختصار فرموده اند لطیفه این نکته را باید
دانست که دوب عادت و تکلیف انبیا و اولیاء چنان بوده که در هر مورد و مقام بدون اقتضای مصلحت
عمده بدون تکلیف خداوندی اقدام بخرق عادت نمایند و کشف کرامات فرمایند بلکه بر امام اولیا در هر امری
تسلیم و رضا اکتفا بحد ضرورت نموده با همه قدرت و توانائی بدون تکلیف خدائی هرگز در تصرف با اسباب
ظاهره و موجوده عالم نکرده و خرق عادت نکرده اند جز بابتلاء و تسلیماً لامره قال الله تعالی و ما کان
لرسول ان یأتی بآیة الا باذن الله (وقار) آنانکه گام در ره مهر و لا زدند اول قدم بفرق صراحی بلا زدند
دادند چون نوای الست اهل کربلا بر سر همان برای محبت صلا زدند — پروانه فی المثل بسر و تن بباد جان
یکسنگ آن نوا انگه بر ملا زدند – گفتند ترک حال نه در ملک فانیان – دانکه قدم بملک بقا بی صلا زدند —
پروانه بقدر مهر ولای شان بلند فرو زد بسنجید انکه لاف ز مهر و وفا زدند و در العوالم عن الجزری
فی باب ابتلاء الرب ال النبی صلعم اعظم الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل و انما یبتلاه الله عز و جل

بالبلاء العظیم الذین یهونن معه علی جمیع الناس لئلا یدعوا له الربوبیة اذا شاهدوا ما اراد الله
ان یوصله الیه من عظائم نعمه به تعالی متی شاهدوه لیستدلوا بذلک علی ان الثواب من الله تعالی
ذکره علی ضربین استحقاق و اختصاص و لئلا یحتقروا ضعیفاً لضعفه و لا فقیراً لفقره و لا مریضاً لمرضه
و لیعلم انه یسقم من یشاء و یشفی من یشاء متی شاء کیف شاء بای سبب شاء و یجعل ذلک عبرة لمن شاء و
سعادة لمن شاء و شقاوة لمن شاء و هو عز و جل فی جمیع ذلک عدل فی قضائه و حکیم فی افعاله
لا یفعل بعباده الا الاصلح و لا قوة لهم الا به) فی الکافی – عن ابی عبد الله علیه السلام ان الله لیدفع بمن یصلی
من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا و لو اجمعوا علی ترک الصلوة لهلکوا ان الله لیدفع بمن یزکی من شیعتنا
عمن لا یزکی من شیعتنا و لو اجمعوا علی ترک الزکوة لهلکوا و ان الله لیدفع بمن یحج من شیعتنا
عمن لا یحج من شیعتنا و لو اجمعوا علی ترک الحج لهلکوا و هو قول الله عز و جل و لو لا دفع الله الناس بعضهم
ببعض لفسدت الارض و لکن الله ذو فضل علی العالمین فوالله ما نزلت الا فیکم و لا عنی بها غیرکم پس
آخر عواب در بعض موارد ممکن است نتیجه باشد و فی العوالم عن جماعة ابراهیم بن اسحق الطالقانی قال کنت
عند الشیخ ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه مع جماعة فیهم علی بن عیسی القصری فقام الیه رجل فقال ارید ان
اسئلک عن شیء فقال له سل فقال الرجل اخبرنی عن الحسین بن علی علیهما السلام اهو ولی الله قال نعم قال اخبرنی
عن قاتله اهو عدو الله قال نعم قال الرجل فهل یجوز ان یسلط الله عدوه علی ولیه فقال له ابو القاسم
افهم عنی ما اقول لک اعلم ان الله عز و جل لا یخاطب الناس بشهادة العیان و لا یشافههم بالکلام

ولكن عز وجل بعث اليهم رسولاً من اجناسهم واصنافهم بشراً مثلهم فلو بعث اليهم رسلاً من غير صنفهم وصورهم لنفروا عنهم ولم يقبلوا منهم فلما جاؤهم وكانوا من جنسهم يأكلون الطعام ويمشون في الاسواق قالوا لهم انتم مثلنا فلا نقبل منكم حتى تأتونا بشيء نعجز ان نأتي بمثله فنعلم انكم مخصوصون دوننا بما لا نقدر عليه فجعل الله عز وجل لهم المعجزات التي يعجز الخلق عنها فمنهم من جاء بالطوفان بعد الانذار والاعذار فغرق جميع من طغى وتمرد ومنهم من القي في النار فكانت عليه برداً وسلاماً ومنهم من اخرج من الحجر الصلد ناقة واجرى في ضرعها لبناً ومنهم من فلق له البحر وفجر له من الحجر العيون وجعل له العصا اليابسة ثعباناً فتلقف ما يأفكون ومنهم من ابرء الاكمه والابرص واحيى الموتى باذن الله تعالى وانبأهم بما يأكلون وما يدخرون في بيوتهم ومنهم من انشق له القمر وكلمته البهائم مثل البعير والذئب وغير ذلك فلما اتوا بمثل هذه المعجزات وعجز الخلق من اممهم عن ان يأتوا بمثله كان من تقدير الله عز وجل ولطفه بعباده وحكمته ان جعل انبيائه مع هذه المعجزات في حال غالبين وفي اخرى مغلوبين وفي حال قاهرين وفي حال مقهورين ولو جعلهم في جميع احوالهم غالبين وقاهرين ولم يبتليهم ولم يمتحنهم لاتخذهم الناس آلهة من دون الله عز وجل الى ان قال وليعلم العباد ان لهم عليهم السلام الهاً هو خالقهم ومدبرهم الى ان قال قال محمد بن ابراهيم بن اسحق ره فعدنا الى الشيخ ابي القاسم من الغد وانا اقول في نفسي اتراه ذكر ما ذكر لنا يوم امس من عند نفسه فابتدأني فقال لي يا محمد بن ابراهيم لان اخر من السماء فتخطفني الطير او تهوي بي الريح في مكان سحيق احب الي من ان اقول في دين الله تعالى ذكره برأيي ومن عند نفسي بل ذلك

من الاصل تجمع من الحجر و رسالت

از بلای انبیاء در هر بلا — بیشتر بودی بلای کربلا
ماند از یوسف اگر یعقوب دور — شد بسی یوسف ازاو در چاه کور
گشت ایوب ار گرفتار بلا — او تنش سوراخ از تیر جفا
هر جفا موسی که از فرعون بدید — او دو صد چندان جفا دید از یزید
خصم موسی شد هلاک از آب نیل — خصم این بی آب کرد او را قتیل
خصم اگر مخمود عیسی را بدار — شد سر او بر سنان در هر دیار
آتش ابراهیم را شد گلستان — پیکرش چون گل شد چاک از سنان
پیکر ایوب اگر رنجور شد — او از آن رنجوری ازو دور شد
آنچه پیغمبران یکسر گذشت — جمله بر فرزند پیغمبر گذشت

مجلس سیم اولاد مؤمنین رامعلوم (?) ترین گویم و مقصود از پلید (?) ابن زیاد و اتباع آنها در این گرددار چه بود و مقصود و نیت حضرت سید الشهداء از عرایش از گشتن شدن چه بود پس میگوئیم هرکس بکتب تواریخ و اخبار و آثار رجوع کند بکار خواهد فهمید که مقصود و منظور آنحضرت از وقت حرکت از مدینه منوره و ورود مکه معظمه و حرکت از آنجا و آمدن بجانب کربلا و انصراف نکردن با قلت اعوان و اصحاب مقابله در مقابل آنهمه جمع کثیر اعادی و مخالفین و عدم قبول بیعت و تمکین نکردن تکالیف ان ملاعین محض حفظ جان و مال و ستار و بکار اینها در حال نبوده بلکه محض معرفی و افتضاح کفر و اظهار شقاوت آن ملاعین و اثبات مظلومیت خود در ترویج دین مبین بود چنانچه از ابتدا خروج از مدینه تا ورود کربلا در تمام اقدامات آنحضرت دلایل ابن معنی موجود و یقین است و در مقابل آن عزیمت و مقصود آنها خصوص ارادات آنحضرت معبود که ادای او ترک مال و منال و کشته شدن خود و انصار و اسیری اهل و عیال در نظرش سهل

و هموار بود چه همیشه نظر داشت بمحافظت حدود دین و اعلاء لوای سید المرسلین و توضیح کفر و بطلان طریقت ملاعین تا اینکه ثمره این عزیمت با قبول هرگونه بلا و مصیبت خود و اصحابش و با ظهور هرگونه ظلم و شقاوت مخالفین بر همه بینندگان و شنوندگان عالم واضح گردد و کفر و شقاوت آن بیدینان بر همه عالمیان عیان شد قال الله تعالی
اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله وامثال آنها واضح و محقق نگشت مگر اینکه آنحضرت و اتباع او بر بلاها و ابتلاءها با آنهمه جور و جفا تحمل نموده خودداری در قبول آنهمه مصائب و بلاها نمایند تا آنچه در بطون آن ملاعین است بمردم ظاهر شود و هرکس در مجاری عادات ایشان و احوال دشمنان ایشان اندک تأملی نماید واضح میداند و میفهمد که در این ایستادگیها مقصود دشمنان چه بوده و منظور آنحضرت و اصحابش چه ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة آن بود که در آن استقامه در حالتیکه آنحضرت مشغول مقاتله بود میفرمود اما من ناصر ينصرنا اما من مغيث يغيثنا هل من موحد يخاف الله فينا اما من ذاب يذب عن حرم رسول الله چنانکه روایت شده ملائکه بدرد آمده اضطراب نموده عرض کردند خداوندا این حبیب تو و نور چشم حبیب تو است اذن ده با او نصرت دهیم خدا اذن داد با همه اینها خود آنحضرت بآن مقام نیامد و گذرانست که بخلاف مقتضای مرحله این عالم بخارق عادت با آنها مقاتله کند حتی روایت شده در آنحال صحیفه از آسمان رسید حضرت صحیفه را گشوده دید که همان عهد معهود شهادت است که در مبدء عالم قبول کرده و تعهد نموده وقتیکه نظر کرد دید در آن صحیفه بخط جلی واضح نوشته است یا حسین نحن ما حتمنا عليك الموت وما الزمنا عليك الشهادة فلك الخيار ولا

ينقص حظك عندنا فان شئت ان نصرف عنك هذه البلية فاعلم انا قد جعلنا السموات والارضين والملائكة والجن كلهم في حكمك فامر فيهم بما تريد من اهلاك هؤلاء الكفرة الفجرة پس آنحضرت صحیفه را بلند کرده بسوی آسمان انداخته عرض کرد الهي وددت ان اقتل واحيي سبعين مرة او سبعين الف مرة في طاعتك ومحبتك واني قد سئمت الحيوة بعد قتل الاحبة سيما اذا كان في قتلي نصرة دينك واحياء امرك وحفظ شرعك

مجلس چهارم در بیان اینکه چرا آنحضرت راضی نشد که اگر دو بخارق عادت و بدون مهلت برابطه ملائکه نصرت و غیرهم هلاک شوند في اللهوف في جملة رواية عن الصادق عليه السلام فقالت الجن نحن والله يا حبيب الله وابن حبيبه لولا ان امرك طاعة وانه لا يجوز لنا مخالفتك لخالفناك وقتلنا جميع اعدائك قبل ان يصلوا اليك فقال لهم عليه السلام ونحن والله اقدر عليهم منكم ولكن ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة وفي العوالم قال السيد ره روى ابو جعفر الطبري عن الواقدي وزرارة بن صالح قالا لقينا الحسين بن علي عليه السلام قبل خروجه الى العراق بثلثة ايام فاخبرناه بهوى الناس بالكوفة وان قلوبهم معه وسيوفهم عليه فاومى بيده نحو السماء ففتحت ابواب السماء ونزلت الملائكة عدداً لا يحصيهم الا الله فقال لولا تقارب الاشياء وحبوط الاجر لقاتلتهم بهؤلاء ولكن اعلم يقيناً ان هناك مصرعي ومصرع اصحابي ولا ينجو منهم الا ولدي علي وفيه في بيان لولا تقارب الاشياء قال اي قرب الاجال او اناطة الاشياء بالاسباب بحسب المصالح او انه يصير سبباً لتقارب الفرج وغلبة اهل الحق ولما يأت اوانه واين روايت را در لهوف

نیز روایت کرده که لفظ طاغیه کید به از تحریر عبارت عوالم الثالث بخاطرم رسید که ثبت آنها برای
تبصره موالیان زاید ننوده‌ایم و آن در این واردات خاطر اثر آن آیات معادن فیض حزانه بود نغمه‌اش
اینست چون مستغنا مرام و مقصود آنحضرت از وقت حرکت از مدینه تا ورود کربلا و مقابله با صفوف اعداء
بود مگر شوق شهادت در راه خدا و خلوص عملی نیاز در جنب مولا و ظهور او در آن طویت سعداء و اشقیا
و اتمام حجت با مخالفین و عموا کشف طینت شقاوت [illegible] بجا و [illegible] نزدیک بهم دیگر و متعارف
بلکه مترتب و مربوط بهم بود پس آنحضرت بانی جهت سلامت ایشان بخرق عادت راضی نشد تا این
مقاصد و نکات فوت نشود لیمیز الله الخبیث من الطیب و اگر امر الملاعین با خارق عادت بود
ملائکه نصرت یکمرتبه در آن عرصه هلاک میشدند دیگر موقع اتمام حجت با آنها و تمییز سعادت سعداء و شقاوت
اشقیاء نیز بر ملا و مشخص نمیشد و این وقایع به این اندک آنها در اطراف عالم چنان مشهور و منتشر نگردیده که [illegible]
ملعنت بعض مردم دغا مانند عهد حضرت امیر ع و امام حسن ع باز در پرده خفا میماند ولی پس از آن واقعه
که جمعی از آن اشقیاء باقی و باطراف ارض منتشر شدند خودشان در بلاد و امصار بعضی برای افتخار
و برخی محض ندامت و اظهار از آن وقایع همه جا خبر دادند حتی بعضی اشخاص میان مردم انگشت نما شدند
دیگر یزید پلید و اتباع او مفتضح شدند با این وقایع پرده کشی نماید و این بود سر استوار بقای بعض آن
ملاعین چندی در دنیا [illegible] بواسطه [illegible] سعداء اشقیا [illegible] و صحیح که
دیگر در امور سلطنت مردم مشتبه نشود حتی میتوان گفت مانع نشدن خدا بخرق عادت از زن سران شهدا نیز [illegible]

ذکر داستان شهر بشهر و اسیر بردن عیال و اطفال شهدا از این جهت باشد که ملاعین اشقیا خود نتوانند بر قضایا
پرده‌کشی نمایند چون این مقدمات بهم متقارب و تلازم داشت و آنچه آنحضرت در این مقالات در نظر داشت
بدون این مقدمات صورت نمیگرفت لهذا آن جناب بهلاکت القوم بغتة بدون اتمام حجت راضی نشد خرق عادت موافق
معمول مقابله و مقاتله نمودند بهم الغا حجت تام نمود سعادت سعداء و شقاوت اشقیاء واضح و بر ملا گردد
در لهوف روایت که دو نفری که روی جسد مطهر آنحضرت اسب تاخته بودند نزد ابن زیاد آمده یکی
گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر ابن زیاد گفت کیستید گفتند ما اسبها تاختیم در ظهر آنحضرت و یاری
اسبان [illegible] ابن زیاد گفت جایزه کی اینها [illegible] ابو عمر زاهد گوید پس [illegible] بابی خانوادهٔ فهمیدیم
آنها را اولاد زنا و [illegible] مختار گرفته و دست پای آنها را بزنجیر بسته اسبها بر پشت آنها حرکت دادند
تا اینکه زیر پای اسبان تعطیل شدند راوی گوید ملاقات کردم انکشت کور را که در جنگ [illegible] از کوری
چشم او پرسیدند گفت من آنجا بودم و جزو عسکر مقری [illegible] بمنزل که برگشتم نماز عشا را خوانده بخوابم
پس در خواب دیدم چیزی آورد که تو آنحضرت رسول مطلبد خدمت حضرت آمده سلام کردم حضرت جواب نداد
سرش را بلند نموده فرمود ای دشمن خدا حرمت مرا بردی و عترت مرا کشتی و حق مرا رعایت ننمودی عرض کردم
یا رسول الله من شمشیری نزدم و نیزه و تیری [illegible] نیندا‌ختم فرمود راست گفتی ولیکن سیاهی جمعیت آنها را
زیاد کردی نزدیک بیا پس نزدیک رفتم تا کنار طشتی که از خون بود فرمود این خون پسرم حسین است پس
بچشم من مرتری از آن خون کشید از خواب بیدار شدم دیگر هیچ چیز نمی‌بینم الحدیث و نیز

در لهوف روایت شده که سرهای اصحاب آنحضرت هفتاد و هشت بود اشرار قبیله در میان خود قسمت کردند
تا بر این واسطه آنها بابن زیاد و یزید بن معویه تقرب جویند چنانکه قبیله کنده سیزده سر حامل شدند قبیله
هوازن دوازده سر بنی تمیم هفده سر بنی اسد شانزده سر مذحج هفت سر باقی قوم سیزده سر پس اخبار
وقایع کربلا با این قبیل اشخاص بهمه جا شهرت کرده منتشر شد دیگر کتمان و پنهان نماند حکایتها
و مواضع دیگر از قبیل میدان کربلا در کتب اخبار و تواریخ از خاصه و عامه مروی و مذکور است
که بعضی از آنها هم رؤس الاشهاد هرکدام ببلائی مبتلا گردیدند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
سر دقیق ملوی در معنی این عبارت که حضرت فرمود لولا تقارب الاشیاء لجاز و وجه دیگری بخاطر رسید
و شاید در نظر اهل معنی و ذوق این وجه از وجه بهتر و مقبولتر باشد مبین است که آنحضرت با ستجابت دعای
رب ارنی الاشیاء کما هی بنظر حقیقت بین حقایق و بواطن اشیاء را معاینه میدید
کقوله تعالی فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید توضیح مطلب آنکه چون تمام اجزاء عالم
از علوی و سفلی و آسمان و زمین بهمدیگر حلقه بحلقه مربوط و متصل بوده و بهمدیگر قریب است آنحضرت میدید
اگر بخارق عادت آن قسمها با نجا [illegible] بر سید [illegible] بعضی اشخاص و اشجار عالم
سرایت میمود و بواسطه آبادیهای زیاد خراب میشد بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار و بسا فهو قوله من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا
من احیاها فکانما احیی الناس جمیعا و الله و اشاره لجزئه الدقیقة و فی هذا المعنی قیل بود او هر معنی

پیش توجانی در او در لبسته با تو رسانی اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای
در جلد اول حیوة القلوب است منقول از حضرت صادق ع منقولست که روزی حضرت رسول ص و مفرد کرائی و اردید تا نان را که
حمل کرده اند در آن آنچه در میان عرش است تا زمین و آنچه در زمین است از مخلوقات خدا [illegible] بعهد امروات
در حدیث دیگر ابوذر بجناب سلمان مهمان آمده بود سلمان حاضر کرده نان پیش او گذاشت ابوذر نان را بدست
مقلوب کرد سلمان متغیر شده و تفصیل در خلقت نان ذکر کرد حاکم مرحوم حاج میرزا حسین نوری ره در نفس
سلمان از تفسیر صدوق ره روایت کند و در روایت منتهی شده به سلمان که ح گفت سلمان ابا ذر انی فرتم
فقدم الیه رغیفین فاخذ الرغیفین فقلبهما فقال سلمان یا اباذر لای شیء تقلب هذین الرغیفین قال خفت
ان لا یکونا نضیجین فغضب سلمان من ذلک غضباً شدیداً ثم قال ما اجرأک حیث تقلب الرغیفین و الله
لقد عمل فی هذا الخبز الماء الذی تحت العرش و عملت فیه الملائکة حتی القوه الی الریح و عملت الریح حتی القته
الی الارض و عمل فیه الرعد و الملائکة حتی وضعوه فی مواضعه و عملت فیه الارض و الخشب و الحدید و البهائم
و النار و الحطب و الملح و ما لا احصیه اکثر فکیف لک ان تقوم بهذا الشکر فقال ابوذر استغفر الله الحدیث
چون مواید از آباء علویه و امهات سفلیه تمام اینها بحسب ذات و جهت بهمدیگر ربطی مجانست و تقابل
دارند و از همدیگر بالمرة متغایر و متباین نیستند اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
باین نکته اشاره است آنکه بر از قرآن [illegible] بل خراب آن نموده تیغ مرات البلاد و من علیها و قال تعالی ظهر الفساد

في البرّ والبحر بما كسبت ايدي الناس پس اگر آنحضرت با نفسها ان جميع كره را بيكدفعه هلاك ميكرد هر آينه بر
اتمام حجت با نهايت نشده و سعادت سعداء و برطبق اقتضاء نيز ظاهر نميگرديد و نظم كليه عالم بهم ميخورد قال تعالى ولو
يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة مثل مصالح و اجزاء چند عمارت بهمديگر متصل باشد
و بعض انها را آتش بزنند يا اينكه بلا فاصله باطراف آن سيل بيك دفعه برآرد يا نمايند يا مجراي آب از آنجا
قطع كنند يا بخارق عادت و در اراي حكمت ان تصرفي نمايند كه هر اى ان قطعه را مانند كنند اينكه
مجاورت و تقارب و اتصال آن بناها بهمديگر ممكنست به آنها صدمه و ضرر وارد شود قال تعالى ولو
يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك على ظهرها من دابة پس ممكنست بهمين جهة بلا اينكه حضرت و خاصان حق در اهلاك
الجمع اذن نداده باشند كه بمحض حفظ در كليه عالم صدمه بزرگي حادث شود و لكن خود آنحضرت بنظر حقيقت
بين و همچنين اصحاب حاضرين او كه در وقت ظهور پرده خفا از چشمهاي ايشان برداشته بود هر يك به تنهائي دارد
اگر بگويم ملكوت سموات و ارض با ايشان كشف بوده اگر واقف اسرار و مظهر انوار بوده اگر در سراي ... يعني
بيوانسته و تاثر بمقامات ظاهري بوده اگر كسي راه گمگشته بدون اشاره امام بوده و با تمثال حضرت امير عليه السلام
چون ميثم تمار و رشيد هجري و هجري ... و بعضي ديگر از اصحاب امير المؤمنين كه علم منايا و بلايا عطا شده بود
بهمان شهدا اكيد نيز در وقت ظهور پس از ابانت و ثبات انها در مقام جانبازي حضرت سيد الشهداء از درك
ترم آنحضرت اين علمها كشف بوده باشد چنانكه از عبداللهم فرموده علمت علم المنايا والبلايا
و فصل الخطاب اتم راه تقسيم اين علمها نيز با شاره ... بوده في البحار عن ابي عمار

عن ابيه عن ابي عبدالله عم قال قلت له اخبرني عن اصحاب الحسين و اقدامهم على الموت فقال انهم كشف
الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر الى حوراء يعانقها والى
مكانه في الجنة - يارب پرده از در و ديوار در تجلي است يا اولي الابصار تو در ايشان زخش كاري چند
كه بود نور عقل پس انوار چشم دل باز كن كه جان بيني انچه نا ديدني است ان بيني پس در حالت و مقام
ازين توجه آنحضرت از چشمهاي ايشان پرده حجاب برداشته شده بود باطن امور بر ايشان مكشوف بود اگر كسرا
چيزي نديده گشته كه از كورانه و بي بصيرت نگشته حتى بنزد مقام بصيرت كسي نيز اگر از جلاديه ايشان اولاد
صالح بوده با نها متوجه و ملتفت بوده و در حالت ترجيب اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله ببصر
انها بصر بصير بوده مراقي حديث قدسي ما زال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى كنت سمعه
الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به الحديث بر انها بملاحظه كثير اتكشته ولي چنين نبود حالت همه گم
و حق كه حقايق اشياء با نها هنوز مانند ايشان مكشوف و هويدا نبود نمي بيني كه چگونه درباب آدم نجواده عرض
كردند اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء و حوا و نه كه اول دا در باطن و ظاهر اشياء نزد او پرده خفائيه
بود فرمود اني اعلم ما لا تعلمون پس باب علم بسوي كسي مفتوح نبوده قال تعالى ولا يحيطون بشيء من علمه
الا بما شاء و از آن بود كه انها در مقام اجازه مقاتله ... يا اگر كوارانه هلاك كنند در جلد سيم بحار عن
سدير قال قلت لابي جعفر ارأيت نوحا حين دعا على قومه فقال رب لا تذر على الارض من الكافرين
ديارا انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا كفارا قال علم انه لا ينجب من بينهم
لا نجباء

احد قال قلت كيف علم ذلك قال اوحى الله اليه انه لن يؤمن الا من قد آمن فعند هذا دعا عليهم بهذا الدعا
و في بصائر الدرجات عن الاسود بن سعيد قال لي ابو جعفر عم يا اسود بن سعيد ان بيننا و بين كل ارض ترا
مثل ترا البناء فاذا امرنا في الارض بامر جذبنا ذلك الترا فاقبلت الارض بقليبها و اسواقها و دورها
حتى ننفذ فيها ما نؤمر من امر الله تعالى و در كتاب امامت عوالم از جابر جعفي روايت شده بعد از انكه
خلافت به بني اميه رسيد و در مدت خلافت خون حرام ريخته شد و با امير المؤمنين بالاي منابر هزار ماه لعن كردند
و از آنحضرت تبرا نمودند و در هر شهر شيعه را هلاك و مستاصل كردند مردم را ترسانيدند و هر كس كه از آنحضرت
تبرا نمينمود او را ميكشتند كائنا ما كان جابر گفت پس من از بني اميه و اتباع او خدمت حضرت سيد سجاد علي بن الحسين ع
شكايت كردم و اين رسول الله تحقيق ما را كشتند و در زير هر سنگ و كلوخ و لعن امير عليه السلام را آشكار كردند
در منبرها و مناره ها و بازارها و راهها و تبرا نمودند از آنحضرت تا آنكه جابر گويد و قتيكه امام ع اين ازمن شنيد
نظر به آسمان بالا كرد گفت سبحانك اللهم و سيدي ما احلمك و اعظم شانك في حلمك و اعظم سلطانك را دي كه
پس فرمود بفرزند خود محمد باقر كه فردا برو بمسجد رسول الله و برداري خيطي را كه جبرئيل بنبي نازل شده
ان خيط را بجنبان حركت ده و تندت حركت مده اهل اين شهر را هلاك كند جميع ناس تا آنكه ميگويد خدمت آنحضرت رفته
سلام كردم حضرت از امدن من پرسيد عرض كردم ديروز مرا بر امور فرمودي خيطي را بگير بمسجد رسول الله ص برو و حركت خفيفي
ده تا همه مردم هلاك نشوند و فرمود يا جابر لولا الوقت المعلوم و الاجل المحتوم و القدر المقدور لخسفت والله
بهذا الخلق المنكوس في طرفة عين لا بل في لحظة لا بل في لمحة ولكنا عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول

وهم بامره يعملون تا اينكه راوي گويد آنحضرت فرمود بيا بمسجد بنمايم بر تو قدرت آنكس را كه خدا باو قدرت داده
جابر گويد با آنحضرت بمسجد آمدم دو ركعت نماز خواند بعد از آن روي خود را بخاك گذاشت و تكلم نمود بعض كلمات پس
سر برداشت و از آستين خود خيط نازكي در آورد كه از او بوي مشك مي آمد بدستم فرمود طرف خيط را بگير بسمت خود برو
و دور كن از خود اين را كه حركت دهي او را جابر گويد طرف خيط را گرفته راه رفتم حضرت فرمود بايست
يا جابر من ايستادم عرض كردم يا بن رسول الله با اين خيط چه كنم فرمود واي بر تو بيرون رو بسوي مردم و نگاه
كن كه حال ايشان چيست جابر گويد از مسجد بيرون آمدم و ناگهان صدا و ولوله از هر ناحيه و زاويه در آمد و بازار و
تمام خانه هاي مردم خراب شده و در زير انها ريختند از سي هزار نفر از مردم زن و مرد و بچه ها مردند و فغان ايشان بمسجد رسيدم
كه از گريه و صدا و ناله شديد خارج شويد و ميگويند انا لله و انا اليه راجعون بتحقيق قيامت قيام نموده
و مردم هلاك شدند و بعض ديگر مانده تا اينكه گويد ديدم جمعي گريه كنندگان بسوي مسجد ميايند بعضي به بعضي
ديگر ميگويد چگونه زمين ما را فرو نبرد و حال آنكه ترك كرده ايم امر بمعروف و نهي از منكر را و فاش شده فسق و فجور
و زياد گشته زنا و ربا و شرب خمر و لواطه و البته هر آينه نازل ميشود بلا و اي شديد تر و بزرگتر مگر اينكه خدا بنما
اصلاح كار تا ميگويد بعد از آن حضرت حضرت باقر ع از من پرسيد ديدي كه حالت مردم چيست عرض كردم يا بن رسول الله ص تو نفوسا
يا بن رسول الله خانه ها و شهر خراب و مردم هلاك شدند و بسي رحم آوردم بانها آنحضرت فرمود لا رحمهم الله ابدا
انه قد بقي عليك بقية لولا ذالك ما رحمت احدا من اعدائنا و اعداء اوليائنا ثم قال سحقا سحقا بعدا بعدا للقوم
الظالمين والله اگر حركت ميدادم خيط را ادني تحريكي هر آينه هلاك ميشدند تمام انها و بعد از انها

السقف ایشان شد و بنای عالیه خانه و قصری دیگر که بنا نموده در شبهات و ادراکات [illegible]
اشاره فرموده است چنانچه من سیدی و آدم نیز شنیدند پس مدینه باز از لرزه خفیفی درمانند اول بود و خراب شد
درو لرزه خانهای بسیار و بناهای آنرا خراب داد چنانچه می‌بینیم پس از خبر فرمود این آیه را اللهم
و فرود فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیهم حجارة من طین مسومة عند ربک للمسرفین و خواند
فخر علیهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حیث لا یشعرون الی آخر الحدیث در روایت کرده شیخ [illegible]
از استاد خود شیخ ابراهیم [illegible] عربی آید رجوع کن بکتب احادیث را چنانچه [illegible] الا قلیله مجلسی [illegible]
باید دانست که آنحضرت در این عرصه بلاها انهم اعدا اهل زمان منبر یا منبر محمد گرامی [illegible] آنحضرت از اعانه
و طلب نصرت حفظ دین و شریعت بود و کشف احوال کفر و لعنت اتباع معاویه و یزید ملعون بود در عهد
ریاست و سلطنت باسم خلافت و جانشینی حضرت رسول ص تزلزل به دین و آئین خاتم النبیین وارد نموده خود را
والی امر خلافت و صاحب شرع انور قلم داده روز بروز در ضعف دین سعی کوشیده و امر را بجوی زمان
در غیبت آن [illegible] بسیطه [illegible] مشتبه [illegible] محقق نمیشد مگر با تسلیم [illegible] الطاهرین و بعد ازانهم
مماشاة و مدارا با منافقین کار بجائی رسیده بود که اگر آن جناب با مخالفین مثل پدر بزرگوار و برادر خود به
اتفاق وقت با معاویه و یزید مماشاة نموده بودند از [illegible] کفر و لعنت ایشان [illegible]
مسلم [illegible] معاویه و یزید را جانشین حضرت رسالت و شیعیان آنحضرت گمان میکردند و [illegible]
در [illegible] مسلمین [illegible] قوت میگرفت [illegible] دین اسلام [illegible] شبهه [illegible]

نمیشد و بهیچ وجه اسلام صدمه عظیمی میرسید و همه و تشنیع و جلالت آنحضرت در همین بود که مبادا
با اشتباهات ایشان حق مشتبه و باطل قوی گردد و کلمه حضرت [illegible] اعلاء [illegible] بندگان خدا برای [illegible]
که دین کج از ایشان نبوده و مردم دین را [illegible] مشتبه نمانند زیرا که در وقت مماشاة حضرت امیر ع و امام حسن ع
با اتفاق [illegible] تا زمان آنحضرت [illegible] بود در بعضی کارها بنی امیه قوت کرده حتی [illegible] در منابر
و مساجد مسلمانان برای خوش آمد معاویه [illegible] بنی امیه [illegible] و اولاد [illegible] انکار [illegible]
بنی امیه و اتباع کسی قادر بمخالفت نبود [illegible] لعنت [illegible] معاویه [illegible] فی الجمله [illegible]
[illegible] حافظ حدود شرع [illegible] یزید [illegible] حالت یزید [illegible]
معاویه [illegible] خلافت یزید [illegible] پرده [illegible] انکار [illegible]
بود از کسی شرم و حیا نمیکرد و [illegible] خلیفه رسول [illegible]
[illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible] طریقه دین [illegible]
[illegible]
که آنحضرت [illegible] علم لدنی [illegible]
[illegible]
بسیار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شهادت [illegible]

و شهادت المظلومین [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] یزید [illegible]
نصرت [illegible]
[illegible]
[illegible] نصرت [illegible]
تکمیل [illegible]
[illegible] حضرت ولی امر [illegible]
[illegible] که آنحضرت [illegible]
[illegible] اجزاء عالم [illegible] تمام عالم را
[illegible] حکمت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت نوح [illegible]
الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا [illegible] حضرت [illegible]

مردیست که فرمود هیهات هیهات لایکون [illegible] حتی [illegible] الکدر [illegible]
مماشاة و مدارا [illegible] تکلیف او بوده [illegible] حق [illegible] قبل از موعد
[illegible] سید الشهدا [illegible] معارضه [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
حضرت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آنحضرت غیبت [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
خداوند [illegible]
عالم [illegible]
[illegible]
در حکمت خدا [illegible] تکمیل [illegible]
[illegible] شهادت آنحضرت [illegible]
بآنحضرت [illegible]
در اطراف [illegible] فی الجمله [illegible] حقیقت طریقه [illegible]

و به نیو انطه نصرت دین بعمل آید و بوسیله تذکار این احوال و تمنای شهادت اجابت بدعوت نصرت آنحضرت
از مؤمنین ظاهر بوده موجب سعادت دارین شود چنانکه احادیث در این باب متواتر و متظافر است و اگر مقصود
از یاری طلب کردن محض حفظ جان نفس خود و عیال و اطفال بوده باینکه خداوند دعوت او را اجابت نمود
پس چگونه شد که مال و جان خود و بستگان و همراهانش محفوظ نگردید باندک تامل و تدبری در وقایع آنحضرت
معلوم میشود که مقصود آنحضرت در طلب یاری نصرت دین بوده نه حفظ مال و جان خود بلکه مراقبت بمحافظت
جان خود و اصحاب در مواقع خیلی معدود بود چنانکه اینها را که در قصد مال و جان خود بودند بیعت
دور آنحضرت جمع شده بودند همه را رخصت فرمود و بیعت خود را از ایشان برداشته تا در اقدامات خود
مجبور نباشند چرا اینها که این سعادت را نداشته و لیاقت نبودند همه رفتند خلاف اشخاص چون [illegible] که
در آن موقع با بریر حصین همه انبساط میکرد و میخندید بریر گفت ای برادر در این ساعت موقع مزاح و خنده نیست
حبیب گفت کدام روز برای ایشان از این روز بهتر میباشد اینکه تا وقتی که با شمشیرهای برهنه بر ما حمله کنند و ما کشته
شویم حوریان را در بر خواهیم کشید همین شاید حبیب برای تحقق نصرت در حفظ دین بود در کنش و جمیع
حالات ایشان مترقبه شدید میرسد است که الیادکه ایشان محض حفظ دین و یاری آئین حق است که آنحضرت
تمام کارها را بهمه آنها حواله کرده بود دیگر الجهور نصرت میکرد ولی همه اذن رخصت برای اینکه مردم از این
فیض سعادت که مایه قرب حق و نصرت دینست باز نمانند باطل [illegible] با شوق بود که دعوت آنحضرت
بفیض شهادت فایز شوند و هرکس را که لایق و شایسته انتفاع سعادت است او را بجاده تبلیغ بسوی خود
دعوت میکرد چنانکه در کار ارضاعی نقل شده که گفته ما با زهیر بن قین بجلی بودیم که از مکه معظمه آمدیم

و با حسین ع در منازل سیر و حرکت میکردیم و برای ما مبغوض تر از آن چیزی نبود که با او یکمنزل نزول نمائیم و قسمت آنحضرت
راه میافتاد و در منزلی نزول میفرمود چاره نمیشد مگر اینکه با هم منزل کنیم پس آنحضرت در یکطرف نازل میشد
و ما در طرف دیگر و در این اثنا که ما نشسته بودیم غذائی بخوریم ناگهان رسول آنحضرت وارد شد سلام داد بما و گفت
یا زهیر بن قین مرا ابو عبدالله بسوی تو فرستاده تا پیش آنحضرت آئی پس هر یک از ما آنچه در دست داشت انداخت
گویا بالای سر ما مرغی بود یعنی ساکت و حیران ماندیم زن زهیر با زوجه گفت آیا پسر رسول خدا تو را دعوت میکند و تو
اجابت نمیکنی کاش بروی و کلام او را بشنوی و برگردی پس زهیر خدمت آنحضرت آمد بعد زمانی برگشت در حالتیکه خرم و مستبشر
و رویش سیر و خشنود و امر کرد بر چیدن چادر و نقل متاع و رحل خود بسوی آنحضرت و بزنش گفت تو طلاقی و از ادی
با هل و طائفه خود ملحق باش دوست ندارم که بسبب من چیزی بتو برسد مگر خیر پس باید که تا ملتفی شد رفع احوال و احوال
آنحضرت و اتباع او از زمان حرکت مدینه تا ورود کربلا معین میشود که نظر مراقبت ایشان بحفظ مال و جان و خویشان و اقربا
و بستگان بوده و مال و منال و دینار و دنیا را وقعی نمیگذاشتند بلکه تمام اهتمامات ایشان در ترفیع کلمه حقه و تکمیل نفوس مستعده
بوده که بوسیله ایشان طریقه دین مبین حضرت سید المرسلین آشکار و کفر و ضلالت الحق باطل [illegible] و معنی تحقق نیابد
مگر با تحمل جبر و قبول هرگونه ظلم و اذیت از مخالفین و معاندین و در آنوقت آنحضرت از هرکس نصرت و یاری میخواست در حقیقت
برای اظهار این معنی بوده نه از برای حفظ مال و جان خود و بستگان و کفر [illegible] بنی امیه نیز معلوم میگشت مگر با تحمل آنحضرت
و اصحابش بوقوع تمام این جنایات و مصائب تا علاوه به بیانات لفظیه هرکس که روی این وقایع را بخواند
و یا بشنود واضح بفهمد که مقصد [illegible] المعرفین از برای سلطنت دنیویه بوده و ایستادگی آنحضرت برای اعلاء
کلمه حقه الهیه و حفظ حمایت طریقه محمدیه بوده و تمام این اقدامات با برد و رضا و خوانده بود چنانکه خود میفرمود رضا

لقضائه و تسلیماً لامره — کیست غیر از عشق کو هر مشکلی آسان کند — بذل مال و جاه و سازد ترک خان و مان کند
یاوران خویش را یکسر بر آرد پیش تیغ — طفلکان نورس خود عرصه پیکان کند — از صفا همچون خلیل اندر منای امتحان
هر چه فرزندش بود پیش آورد قربان کند — گر به بر حق چه او با شوق دل جان را فدا — حق با طل گشت واضح در رباط کربلا
و فی اسرار الشهاده للفاضل الدربندی علیه الرحمه ان اول من اجاب سید الشهداء روحنا فداه فی استغاثته بخطاب
هل من معین یعیننا و هل من ناصر ینصرنا [illegible] رب العزة جل جلاله فنادی الیه رب العزة ندا لبیک لبیک حجتی یا عبدی
حققت فانا ناصرک و معینک و فیه من عیون المحاسن انه سار و معه انس بن مالک فاتی قبر خدیجه فبکی ثم قال اذهب
عنی قال انس فاستخفیت عنه فلما طال وقوفه فی الصلوة سمعته قائلا یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیداً
الیک ملجاه یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه طوبی لمن کان نادماً ارقاً یشکو
الی ذی الجلال بلواه و ما به علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه اذا اشتکی بثه و غصته اجابه ثم
لباه اذا خلا بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه فنودی علیه السلام لبیک لبیک عبدی و انت فی کنفی
و کلما قلت قد علمناه صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه سلنی بلا رغبة و لا رهب
و لا حساب انی انا الله و فیه ایضاً و قد ورد فی جملة فقرات الزیارات من ان ارواح المؤمنین قد اجابوا
فی تلک الصرخة و الاستغاثة و ان کان زمان خلق ابدانهم بعد زمن الشهاده مخفی نماند با وجود شهادت
آنحضرت و گفتن [illegible] من ناصر ینصرنا اجابت خداوند و سایر مؤمنین در نصرت محقق نمیشود مگر باینکه
مرام و مقصود آنحضرت از استغاثه و طلب نصرت محض حفظ دین و احیاء طریقه سید المرسلین باشد که [illegible]

بیدین از معویه و یزید و سایرین بهوای ریاست و سلطنت دنیویه باسم خلافت حضرت ختمی مرتبت تزلزل عظیم بدین و آئین
حضرت ختمی مرتبت ص وارد نموده [illegible] از خلافت و تشرع از تقلیداً روز بروز در ضعف این دین مبین کوشیده
بمرور زمان امر را در انتباه [illegible] مشتبه نموده بودند کار بجائی رسید در حضرت سید الشهداء و امیر المؤمنین و امام
حسن ع در طول زمان مماشاة [illegible] بیش و برادر بزرگوار خود مدارا و مماشاة میکرد کفر و شقاوت اینها [illegible]
مستور مانده [illegible] معاویه و یزید [illegible] جانشین نبوت و خلیفه حضرت رسالت و مشرق دین آنحضرت گمان میکردند
و بمرور زمان این معنی در اذهان مسلمین رنگی قوت میگرفت که رفع شبهه در ازمنه آتیه ممکن نمیشد و بعد از واقعه [illegible]
میگشت و عدم بیعت و ملاقات آنحضرت در ایام مدینه بود که [illegible] باطل حق را مشخص نماید فی البحار عن حضرت [illegible] طویل
قال علیه السلام اما بعد فانی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابر و اوصل من اهل بیتی
فجزاکم الله عنی خیرا الا و انی لاظن یوماً لنا من هؤلاء الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعاً فی حل لیس
علیکم حرج منی و لا ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا مرخص نمودن اینها برای این بود که اینها بان نوع
نصرت که مقصود آنحضرت بود استعداد بهم نرسانیده بودند و از بدو خروج مدینه مکه تا ورود کربلا همیشه نظر داشت
آنحضرت در تکمیل این قسم نصرت بود و این نصرت محقق نمیشد مگر آنکه نصرت کننده از اهل رجال گذشته با کمال شوق
و رضا بمیل [illegible] آنحضرت تن بشهادت دهد تا حقیقت طرفین [illegible] طرف معاند در اینجا
با هل عالم واضح و هویدا گردد چنانکه حرت آنگونه سعادت داشت که تا وضع آنحضرت را دید و مقصد و مقصود

او را درست فهمید باختیار گزیده با کمال رضا و رغبت بدون هیچ اعراض و بیتوته در سلک مجاهدین در آمد از دنیا و مال
درگذشت هر کس در حالات حر تأملی کند خواهد فهمید که او با قلت معاونی آنحضرت در قربانگاه مطلع بود و با قوت
ظاهری طرف مقابل و جزم و یقین بکشته شدن خود محض نصرت دین مبین و مظلوم بودن و فساد نیت و بدبینی
ظالمین خود را بخاکپای آنحضرت رسانده بسعادت شهادت رسید و آنحضرت نیز همیشه در صدد تهیه اینگونه
نصرت بود و این نصرت دین محسوب میفرمود کسانیرا که باینگونه نصرت دل میدادند و با شایستگی تشنه ترقی
میفرمود که هر کس لایق این مرحله نبود کوی عشق است و در او زخم بلا پی در پی کو حریفی که قدم بر سر این کوی نهد
چنانکه در کربلا از ابی مخنف مرویست که به آن حضرت بقصر بنی مقاتل رسید خیمه در آنجا دید پرسید که این خیمه
از کیست گفتند خیمه مردیست که دزد و قاطع طریق است اسمش عبید الله جعفی پس کسی فرستاده او را طلب کرد بعد از
حمد و ثنا فرمود تو گناه زیاد جمع کرده ئی آیا ترا میلی بتوبه هست که خدا گناهانت را بیامرزد عرض کرد یابن
رسول الله مقصود حضرت چیست فرمود تا یاری دهی اهل بیت نصرت را گفت من از کوفه بیرون نیامدم
مگر از ترس اینکه با تو در یک روز این زیاد مقاتله کنم ولیکن اسب مرا بگیر که من با این اسب کسی را طلب
نکرده ام مگر اینکه رسانده ام و نگریخته ام مگر اینکه نجات یافته ام و بگیر این شمشیر برنده و نیزه را آنحضرت رد کرد
و گفت حال آنکه جان خود در راه ما بخیل کردی ما را حاجتی در مال تو نیست بعد این آیه را قرائت فرمود ما کنت متخذاً
المضلین عضدا بتحقیق از جدم خود شنیدم هر کس داعی اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خداوند او را با آتش

می اندازد **مجلس ششم** برای اینکه وضع و سبک سیاست و اتباع او معلوم شود صورت سؤال و جوابی را از او و
با حضرت امیر را ثبت مینمایم تا معلوم گردد که این مدعیان او آئین چگونه در صدد تلبیس بوده اند در شان معاویه با حضرت
امیر صریح کرده مرویست که آنحضرت که از واقعه جمل برگشت معاویه این مکتوب را نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله بن عبد الله معاویة بن ابی سفیان الی علی بن ابی طالب اما بعد فقد اتبعت ما یضرک وترکت
ما ینفعک وخالفت کتاب الله وسنة رسوله وقد انتهی الی ما فعلت بحواری رسول الله طلحة والزبیر وام
المؤمنین عایشة فوالله لأرمینّک بشهاب لا تطفیه المیاه ولا تزعزعه الریاح اذا وقع وقب واذا وقب
ثقب واذا ثقب نقب واذا نقب التهب فلا تغرنک الجیوش واستعد للحرب فانی ملاقیک
بجنود لا قبل لک بها والسلام فلما وصل الکتاب الی امیر المؤمنین فکّه وقرأه ودعی بدواة وقرطاس وکتب الیه
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله وابن عبده علی بن ابی طالب اخی رسول الله وابن عمه ووصیه ومغسله ومکفنه وقاضی
دینه وزوج ابنته البتول وابی سبطیه الحسن والحسین الی معاویة بن ابی سفیان اما بعد فانی افنیت قومک
یوم بدر وقتلت عمک وخالک وجدک والسیف الذی قتلتهم به معی یحمله ساعدی بثبات من صدری
وقوة من بدنی ونصرة من ربی کما جعله النبی فی کفی والله ما اخترت مع الله ربا ولا مع الاسلام دینا
ولا علی محمد نبیا ولا علی السیف بدلا فبالغ من رأیک فاجتهد ولا تقصر فقد استحوذ علیک الشیطان
واستفزک الجهل والطغیان وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام علی من اتبع الهدی وخشی عواقب الردی

و این نامه را بوسیله طرماح بمعاویه فرستاد و از قضایا تلبیس معاویه در اغلب ناس مشتبه بود و اشتباهات روز بروز افزود
تا اینکه یزید نیز با انفه تجاهر بفسق و فجور بر طبق معاویه مدعی خلافت حضرت ختمی مرتبت گردید و در اغلب امکنه و بلاد یزید و معاویه را
غالب مردم مرجع رئیس دین و خلیفه رسول رب العالمین گمان کرده و با انها نماز جماعت بنیت قربت اقامه مینمودند تا روزگاره
با انها داوند ولی بعد از اقدام یزید پلید بقتل حضرت سید الشهداء روحی فداه و جسارتی در اسیر نمودن عیال و اطفال و اهل بیت او
و بر نیزه زدن سرهای شهداء و گردانیدن انها در شهرها و وارد نمودن ایشان بشام با وضعها و تعدی و بیدادیکه حضرت سید الشهداء
با نفس اکرم و قبول هرگونه جور و جفا و اذیت و بلاهای شنیع و جفاها تا بماند کفر و طغیان انها اهل ... پرده
رازی نهان نماند ز غمازی سنان — از بسکه زخمها بدل آشکار شد — پس معاندین باینگونه اعمال ... واضحه
نتوانستند پرده کشی نمایند و دو سلسله کردند ان اشقیاء و ملاعین بکلی محو و پایمال شده بود حقیقتاً بشهادت آنحضرت
از نو احیاء کفر و ضلالت انها بهم داد همه دیوبرا گردید هر کس نگاه کرد تعجب نمود گفت — ای وای بر شقاوت این قوم بکار
گفتار کفر بین که لوای شام میکشند سالار کفر را چه اسیران زنگبار اطفال پابرهنه زنان گشاده موی خورشید دار
شهره بشهر دربدر — و بالاخره حقیقت شد که حضرت سید الشهداء جنبه و وضع شهادت را از نظر مرتب نمود که رگ
معاندین ... خفا و پرده کشی باقی نماند و دوا که این تبلیغات در مدینه ... شد امر باغلب کس مخفی و مبهم میماند
و آوازه این اتهامات به همه جا منتشر نشد و حکام یزید بر نیست ... بهر نوعی پرده کشی نمایند چنانکه کشتن
امام حسن را بزهر مخفی داشتند پس حرکت آنحضرت با عیالها از مدینه و آمدن بمکه معظمه بعنوان تبری از بیعت یزید

و اقامت در آنجا تا موسم حج و ورود حجاج از هر سمت و انتظار رسیدن مراسلات مردم کوفه و فرستادن مسلم بن عقیل پیش از خود
بکوفه و افشاء و شهرت این اقدامات جلادی در اطراف مقصود و منظور آنحضرت را همه جا واضح و عیان کرد که اغلب ناس
شنیدند و فهمیدند آنجناب بتمکین بخلافت یزید نداشته با اهل و عیال عازم میدان کربلا گردیده و برای احیاء دین و حفظ شرع مبین
و اظهار کفر و شقاوت ظالمین با جمع قلیلی بکشته شدن خود و اصحاب و اسیری اهل و عیال راضی شده تن در داده لیهلک
من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة پس در اثر واقعه سوء نیات و فساد عقاید انجمع رعیت آنحضرت با غلبی واضح و معلوم گردید
در لهوف روایت کرده وقتیکه اهل بیت بدمشق نزدیک شدند جناب ام کلثوم از شمر ملعون خواهش کرد وقتیکه ما را داخل بلد مینمائید
از دروازه ئی وارد کنید که نگاه کننده کم باشد و این سرها را از میان محملها کنار ببرید پس ما خوار شدیم از کثرت تماشاچیان و
آن شقی امر کرد سرها را به نیزه ها زده در اوساط محامل ببرند و ایشان را بهمین وضع از میان نظارگیان و تماشاچیان بگذرانند الحدیث
و نیز در لهوف روایت کرده که پیرمردی نزدیک عیال و اطفال آنحضرت آمده گفت حمد خدا را که شما را کشت و بلاد را از رجال
شما راحت نمود امیرالمؤمنین را بر شما غالب کرد پس علی بن الحسین فرمود ای شیخ قرآن خوانده ئی گفت بلی حضرت فرمود اهل قرائت
هذه الآیه قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی شیخ عرض کرد بلی خوانده ام فرمود مائیم ذی القربی ای شیخ آیا این
آیه را خوانده ئی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی شیخ گفت بلی باز آنحضرت فرمود آیا این
آیه را خوانده ئی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا شیخ عرض کرد خوانده ام پس آنحضرت فرمود مائیم اهل
بیتی که خدا تخصیص داده ما را به آیه طهارت راوی گوید پس شیخ ساکت مانده ندامت کشید از آنچه تکلم کرده بود و گفت بالله آیا شما هم
آنحضرت فرمود بالله انا لنحن هم من غیر شک وحق جدنا رسول الله انا لنحن هم پس شیخ گریه کرد و عمامه اش را انداخت و گریه
سری بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا تبرا میجویم بسوی تو از دشمن آل محمد از جن و انس بعد عرض کرد آیا راه توبه ای هست

و خود ملی در کلاه تیر نهائی همه اوند توبه ترا قبول میکنید و با بایستی در بهشت پس این حکایات تلخ به یزید رسیده او قتل او کرد
و این لغات اگر خود مردم در حق انها شبهه پاک نمایند پس میگوئیم برای تقسیم نصرت دین در عهد حضرت امام حسین ع
اسباب فراهم بود و با میتحمه در اوایل امر اسلام بعد وفات حضرت پیغمبر و انقطاع وحی با آن عوامهای بزرگ چنین
اگر حضرت امیر و امام حسن ع در حفظ حقوق خود و کشف ضلالات دیگران پافشاری که میکردند حضرات [illegible] شده
و مصداق افإن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ظاهر میشد چنانکه یزید پلید بعد از انکه دید بعد منی او بر ملا کرد
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل داشته در صورت سخت گیری کار به پرده [illegible] دلا بد بانقسمها
بعمه کری بسوی بنی خود را بلاجهت ظاهر میکردند که صلح وقت نبود و بسبب همین اوقات با لمره رتفع میشد
که مردم عالم بحالت شقاوت باطنی و بسوی انها در بدو امر بدعت [illegible] نشسته و انها با مسلم بیعت نشسته پس حضرت امیر (ع) با حسن ع
لو بعد ترغیب با هوا را داشته را نفرشند که بیعت از زمان خود پیش الحاله ظاهر اسلامی محفوظ باند و کار را با یزید نمود
تا از مسلمین اصل امر دین که بدار زمان محکم استقرار کرد و بعض فتوحات اسلامیه بعمل آید زیرا بگوئید انه ونیه برجل فاسق
دیده ای شاه و اهوار جمعی تربیت شوند و اهلیت هم بیانند که از نفس در نصرت اسلام و حفظ طریقه سید الانام
ایستادگی نمود و به حیدری امام ع باکمال شرح در رضای حق بشهادت دهند چنانکه بگردد زمانی تا بقاء حق سید الشهداء [illegible]
تربیت شدند و لیکن چنین نمود اصحاب امام حسین ع را که کثرت با مجموعه در مقام رسیده [illegible] کسی میگوید این جماعت
که با آنحضرت بودند دور نمود به اغوای سوسه و حب دنیا بلکه [illegible] بلکه چنانکه روایت شده خود آنحضرت در روز
الخطاب که ان جماعت خود شان تسلیم دشمن نمودند و از قضا ارباب امر با تمامه دوی اسلام از [illegible] سرگرفت الحیف
آنچه مختصر مگر واقعه عالم برای متتبع احادیث اخبار اثباتیه کافی خواهد بود مجلس هفتم چون در ۱۲ محرم [illegible] شهداء

مجلس هفتم

و وقایع کربلا عمده سبب ظهور بدبینی القوم اشقیا و حقیقت جانب اولیا بود و انهمینی میرود در هر دور روز تشیع را حق داخل
رکن مهم بود و دانست که با همه متومات در تعزیه داری و گریه زاری ها ترتیب گردید که در وقت الفاتح هر اکه نزد حقیقت جانب
شهدا و لعنت القوم اشقیا خلفا عن خلف و سلفا عن سلف معلوم خواهد بود آنست که انتهیه گیه است در تذکر مصیبات [illegible] وارد شده
در شماره ۱۵ سال ۱۱ حبل المتین می‌نویسد (دا کرجوف) که یکی از مورخین معروف روسی است در کتابیکه با سلام مربوط نموده
شرح ترقیات هر یک از ملل اسلامیه را مدلل و مشروح نوشته مصنف مزبور معترف است که تاکنون شرح ممالک مسلمانان
مدللا نه احدی شده او از مورخین اروپا نگاشته (دا کرجوف) مرقوم مسلمانان را بدو قسم منقسم نموده میگوید که از بعد
رحلت بانی اسلام (محمد بن عبدالله ص) بمناسبت جانشینی او که مسلمانان بلفظ (خلافت) یاد میکنند اختلاف کلمه
و عقیده در تابعین وی پیدا شد فرقه بخلافت داماد وی (علی بن ابیطالب ع) قائل و فرقه دیگر بخلافت پدر زن او
(ابوبکر بن ابی قحافه) گردن نهادند محققا از همان روزی که محمد بن عبدالله ص ترک این جهان گفت این اختلاف کلمه در مسلمانان
محسوس آمد و لیکن از تواریخ نمیتوان دریافت نمود که این دو فرقه کیسانیکه جداگانه در چه تاریخ کرده اند یعنی در چه زمان پیروان داماد
(شیعه) و تابعین پدر زن (سنی) معروف شدند ولی روز بروز تباینات این دو فرقه زیاد شد تا اینکه [illegible] داماد
جانشین شده و زوجه حضرت پیغمبر ص (عایشه) که دختر جانشین اول بود بمخالفت او بر خواست و برادر زن دیگر پیغمبر (معاویه)
در شام بیرق پادشاهی افراشت جنگها شد و خونها ریخته گردید تا از زمان [illegible] این دو فرقه جلی بود وقتی کار بخونریزی
و خونخواهی کشیده عداوت ظاهری بیشتر گردید هر یک با سم الکار و با فتخار یکی خود را شیعی و دیگری سنی نامید تا وقتیکه
پادشاه شام برای قتل و غارت پیروان داماد محمد ص را که از [illegible] در یا به شام [illegible] این دشنام
در منابر و مساجد مسلمین در حق داماد محمد ص روا داشتند اصل عداوت را بین سنی و شیعه زیاد نمود

تا اینکه طایفه شیعه نیز تنفر از بزرگان انها را عمل نیک شمردند با اینکه چون حکومت واقعه آن نامه جز در ایام
قلیله یعنی ایام خلافت (علی بن ابیطالب ع) برای این فرقه شیعه کرد قوت واقعه در آن ایام چندان نبود مانند هواداران مستتر
بودند و علانیه از خوف جان خود را اظهار نمیکردند و وقتیکه نبیره محمد ص (حسین ع) بحکم پسر پادشاه شام یزید بن معاویه
با همراهانش در صحرای کربلا بقتل رسانیدند این مسئله خیلی کسب اهمیت نمود و تابعین داماد محمد ص را برآشفته ساخت و قوی
نمود و مستعد بیکار کرد و جنگها نمودند و خونها ریختند و انتها کردند تا کار بجائی کشید که این فرقه عزاداری نبیره
پیغمبر حسین ع را جزو ایمان و مذهب قرار دادند ازان راه که این فرقه بزرگان دین خود را بعد از پیغمبر دوازده نفر
از اولاد علی و فاطمه ع میدانند و قول و فعل هر یک از انها را در مرتبه قول خدا و رسول تالی قران میشمارند و همه انها
نیز این فرقه را تاکید در عزاداری (حسین ع) کردند رفته رفته یکی از ارکان مذهب شیعه بلکه رکن اعظم انمذهب
قرار گرفت در قرون اولیه اسلام این فرقه چندان ظاهر نبودند قلت این طایفه را بدو سبب میتوان تشریح نمود یکی آنکه از
بدو اسلام ریاست و حکومت که با اسلام موروث شود از برای پیروان یک مذهب میتوان بود و هر فرقه ثانی نبود دیگر قتل
و غارتی که در هر موقع دچار شد این طایفه رسمیت این بود که در اوائل اسلام یکی از امامان شیعه محض حفظ نفوس و اموال
تابعین خود با ستتار مذهب شیعه حکم نمود تقیه این فرقه را قوی ساخت چون اظهار را نمودند مخالفین قوی پنجه ایشان
دست بقتل و غارت آنها نمی یافتند و در پرده مجالس ماتم فراهم آورده در مصائب حسین گریه میکردند این اثر تعزیه داری
در تعقیب رائج شد که دیری نگذشت این طایفه اوج گرفته ترقی کرده و خیلی نفوذ از وزرا و پادشاهان و خلفا را نیز
بدین طریق بطرفی در تقیه در برخی الکار کرده از عهد امیر تیمور گورکان که سلطنت ایران اندک اندک
بخاندان صفویه رجوع کرد فرقه شیعه را مرکز ایران قرار گرفت بموجب تحقیکه برخی از سیاحان فرانسه

نموده اند رو بهم رفته از شش هفت مسلمان یکنفر شیعه میباشد از ترقی که این طایفه بدون هیچ اقدام جبری در قلیل
زمان کرده اند میتوان گفت در یکی دو قرن دیگر از روی عدد غلبه بر سایر فرق مسلمانان خواهند نمود علت همین تعزیه
داری است که هر فرد فرد این فرقه را (مشتری دعی) مذهب خود ساخته است امروز هیچ نقطه از نقاط عالم نیست که
دو نفر شیعه باشند و اقامه عزای حسین ع ننمایند و مال ها و پول ها نکنند در بندر (مارسل) یکنفر عرب شیعه بحرینی را
دیدم که در (هوتل لوکانتا) یکه تنها مجلس عزا آراسته کتاب گرفته بر کرسی نشسته چیزی میخواند و گریه میکند و همین تعزیه
مجلس ها که از اکثر مشروب موده بود بفقرا تقسیم نمود این طایفه در این راه دو قسم بذل مال مینمایند برخی اشخاص
که همه ساله از اموال خود بقدر استطاعت در این راه صرف میکنند و این سالی از صدها فرانک میگذرد دو دیگر
وقفیاتی است که مخصوصا برای اقامه مجالس ماتم گذارده اند و این مبلغ خیلی هنگفت است میتوان گفت که جمیع فرق
مسلمانان رو بهم رفته باندازه این فرقه بذل مال و جان در راه مذهب خویش نمینمایند و موقوفات این فرقه در [illegible]
نسبت بجمع موقوفات سایر فرق اسلامیه این فرقه بلا اشتباه سمت مشتری گری و حقانیت مذهب خود را دارند و این نکته
بر جمیع مسلمانان پوشیده است حتی شیعیان خود هم تصور این فایده را از عمل خویش ندارند قصدشان اجر اخروی است
ولی چون هر عملی در عالم باید اثر خود را از روی طبیعت ببخشد این عمل نیز ثمرات خود را برای شیعیان بدست
مسلم است مذهبی که دارای چنین نعمت (همین مشتری) باشد لا محاله ترقیات که شایان اهمیت است رفته
رفته خواهد نمود حتی رؤسای روحانی و پادشاهان و وزرای این فرقه نیز از صفت (مشتری گری) خارج نباشند فقرا و ضعفا
این فرقه چون از این ثمر فواید کلی حاصل نموده اند و مینمایند بیش از بزرگان اهتمام در نگاهداری اقامه ماتم میکنند

په ثواب آخرت واجر دنیای خود را در اینعمل دیده‌اند اینست که جمعیت زیادی از دانایان اینفرقه سایر
اشغال شایسته را کنار گذاشته باینعمل مشغول شده و زحمت میکشند که ذکر فضایل بزرگان دین خود را و مصائبیکه
باین خانواده رسیده بنیکوترین وجهی بقوه تقریر بتوانند در سر منابر و مجالس عامه بر خلق بخوانند از این شاخ که این
جماعت در این فن حاصل نموده معترضین دنیا نیز از جمیع طوایف اسلامیه بیش است چون تکرار هر مطلب موجب
التمیز از مطلوب و عدم تأثیر است الخاعت رضها کشیده تمام مسائل اسلامیه که راجع بمذاهب اینها است در همین پرده -
در سر منابر ذکر مینمایند تا کار بجائی رسیده که مردمان امی شیعه از جاهل خواننده واقفیه فرق دیگر اسلام از دلایل
مذهب خود بلکه از دانایان خویش شیعه داناترند و کتب دعوت را فرقه شیعه باین ذریعه و بذرایع دیگر که نتیجه
این ذریعه است از سایر مسلمانان مینمایند امروز در هر نقطه عالم ملاحظه شود بحیثیت عدد و نفوس شایسته ترین
مسلمانان بمعرفت و علم و حرفه و ثروت در فرقه شیعه دیده خواهد شد (مشتری کی) اینفرقه در مذهب خود و با
در سایر فرق اسلامیه محدود نیست بلکه در هر قوم که افتاد اینطایفه قدم گذارند همان اثر و سرایت را در مقبول آن ملت
خواهد کرد عده کثیری که امروز از شیعیان در هند دیده میشود هم از اثر اقامه ماتم است فرقه شیعه حق در زمان سلاطین
صفویه مذهب خود را بزور شمشیر ترقی داده اند بقوت کلام که اثرش بمراتب از شمشیر بیشتر اینطایفه باید چه ترقی
محیر العقول نموده اند امروز باندازه اینفرقه ترقی محیر العقول نموده اند امروز باندازه اینفرقه در اداء اینرسم مذهبی
خود ترقی کرده اند که دو ثلث مسلمانان از اسرده حرکات خود که جمعیتی از هنود و فارسی و سایر مذاهب
نیز شریک اعمال اینها گردیده اند و این امر آشکار است که پس از مخفی ترقی که اینقدر مدت بطرقی ارث

باولاد اینها ودیعت سپرده شود تسلیم نمایند و یا معتقد المذهب میشوند چون فرقه شیعه تمام مطالب خود را وابسته
به بزرگان مذهب خود نموده اند و در شداید و حوایج خود مدد از آنها میطلبند فرق دیگر حتی نیز که شریک اعمال
و افعال ایشان میشوند بسیاری بواسطه تأثیر جسته همینکه از روی طبیعت آرزوی خود را یافتند اعتقادشان
بیشتر راسخ میگردد از این قراین و اسبابها میتوان استدراک کرد که زمان قلیلی نگذرد که اینفرقه من حیث العدد
تفوق بر جمیع فرق اسلامیه حاصل نمایند تا یکی دو قرن گذشته سوای ایران غالب اینفرقه بواسطه قلت عدد و عدم
قدرت در مذهب خود تقیه میکردند از زمانیکه دول مغرب زمین در ممالک شرقیه استیلا یافت و جمیع مذاهب را آزادی
بخشیده اند اینفرقه بالفعل در هر نقطه بر اسم مذهبی خود اقدام مینمایند و این آزادی در حق ایشان بدرجه مفید واقع
شده که اسم تقیه از مذهب شیعه مرتفع گردید بمناسبت اسبابهائیکه ذکر شد اینفرقه بمقتضیات عصر بیش از سایر
فرق اسلامیه واقف شده اند کسب معاش و تحصیل علوم زیاده بر دیگران اقدام دارند از اینرو مردمان کارکن
که کسب معیشت را بلد میباشند بیش از سایر فرق اسلامی در اینها موجود است چون غالب در اکثر بلاد علماء دینی خود را
انتخاب طبعاً تابع اینها میشوند علاوه بواسطه کار محتاج علیه واقع میگردند و دوستی و معاشرت ایشان با سایر فرق
لازم و ملزوم جلوه ها دیگران با اینها در شرکت مجالس و محافل آنانست همینکه معاشرتی اینها اصول مذهب و کلمات
دستان اینها را حفظ نموده اند لامحاله بمشرب آنان آشنا میگردند و مشتری اینها است و امری که بر این ضمن مترتب
میباشد آنستکه جمیع دانایان دول مغرب در ترقی دین مسیح باعث محیر العقول حیله ها نموده اند
از جمله امور سیاسیه که بزرگان فرقه شیعه از چند قرن باین طرف لباس مذهبی پوشانیده و خیلی مورث جلب
قلوب گردیده همانا اخذ اصول (تیاتر) است باسم شبیه و تعزیه در ماتم حسین (تیاتر را) بروا کلای

هندوستان با غراضی چند که از موضوع بحث ما خارج است جزو عبادات خود قرار داده پس اروپائیان بمقتضای
سیاست لباس تماشا بر او پوشانیده در تماشاگاه ای عمومی امور مهمه سیاسی را برای جلب قلوب در انظار خاص و عام
جلوه میدهند و اندک اندک بیک تیر دو نشان شده از تفریح طبایع و هم جلب قلوب عامه در امور سیاسیه فرقه شیعه
از این نکته کاملاً فایده حاصل کرده لباس مذهبی بدو پوشانده اند چنان اشتها یافته فرقه شیعه اینعمل را از طایفه هنود
اتخاذ نموده اند در هر صورت اثری که باید در تعزیه و شبیه بقلوب خاص و عام عاید شود شده و واضح است که از یکطرف
در مجالس روضه خوانیهای متواتره و در منابر و مجالس ذکر مصائبی که بر بزرگان دین شان وارد شده و ظلمهائیکه بر حسین
وارد آمده با اینهمه احادیث شوقانه که در گریه بر مصائب آل پیغمبر ذکر مینمایند شبیه المصائب را نیز در انظار
جلوه دادن خیلی اثر میبخشد و زیاده از آنچه متصور آید خاص و عام اینفرقه را راسخ العقیده میگرداند و همین نکات باریک
سبب شده که از آغاز ترقی مذاهب شیعه شنیده نشده است که جمعی یا جماعتی از آنان ترک دین اسلام الفته یا سایر فرق اسلامیه
بگروند اینفرقه شبیه را باقسام مختلفه در میاورند گاهی در مجالس مخصوص و مقامهای معینه چون در اینگونه مجالس و مقامهای
مخصوصه از فرق دیگر کمتر شرکت مینمودند وضع تیاتری خاص ایجاد نموده شبیه در آورده در کوچه بازار و در میانه جمیع فرق
دیگر بگردانند و بدین سبب اینگونه اثری که باید و شاید و از تیاتر و تماشا مکارت است در قلوب هر فرقه از خودی و بیگانه بخشید
در رفته رفته اینعمل شبیه بعدی مورث توجه خاص و عام گردید که بعض فرق دیگر اسلام و برخی از هنود نیز تقلید از شیعیان
کرده برنقل شبیه با آنان همراهی مینمایند از جمیع ممالک اسلامیه در هندوستان عمل شبیه بیشتر مروج و فرق دیگر اسلام
زیاده شرکت با آنان در اینعمل مینمایند گرچه اصول تیاتر و عمل شبیه را در فرقه شیعه از روی سیاست سلاطین صفویه که اول
سلسله‌اند دولت مذهب سلطنت با جنگ آورده قوت داده‌اند رؤسای روحانی شیعه نیز اندک اندک تائید

کرده و مجاز دانستند از جمله اموری که اسباب ترقی و شهرت اینفرقه در هر جا شده همانا خودنمائی است بمعنی که اینطایفه
بواسطه مجالس ماتم و شبیه و سینه زدن و کشتی و علم گردانیدن جلب قلوب سایر فرق را بجمعیت و وجود و قوت و شوکت
خود مینمایند چه مسلماً در جمعیت رعایت جلب انظار و توجه خاطرها را بجانب خود آورده مینماید ده هزار نفر اگر در شهری
فرد فرد باشند و هزار نفر در یک مجمع جمع گردند آن هزار نفر نمایش و شوکتشان در انظار از آن ده هزار نفر بیش میگردد
گذشته بر این هرگاه هزار نفر خود باشند هزار نفر از خارجه بعضی برای تماشا و برخی بملاحظه دوستی و آشنائی و گروهی
برای انجام کارهای لازمه خود شامل اینها شده در انظار قوت و شوکت اینها را دو مرتبه مینماید اینست که در هر نقطه
و لو جماعت قلیل از شیعه باشند از خودنمائی در انظار جمعیتشان دو مرتبه شوکت و قوتشان ده مرتبه جلوه مینماید و بیشتر
سبب ترقی اینقوم همین نکته است مع هذه امور طبیعیه که موید فرقه شیعه در تأثیر بقلوب فرق دیگر شده همانا جلوه
مظلومیتی است که اینقوم نسبت به بزرگان دینی خود میدانند و اینمسئله از امور طبیعیه است که هر کس طبعاً طرفدار مظلوم
و ضعیف و ضعیف را برقوی حاکم دانسته ضعیف مظلوم را ناحق باشد از قوی و ظالم که حق باشد طبایع بشریه بیزار و منزجر است
خاصه در صورتیکه دور یا زمانی بر او گذشته باشد مستشرقین اروپا که شرح قتال و جدال گذشتگان حسین و اصحابش را
نوشته اند با اینکه هیچگونه عقیده با اینها ندارند تا درجه ظلم و تعدی بر حسین و قاتلان آنها را تسلیم کرده شمر از نام
تابعین آنان را سیاه آورند و این امور طبیعی است که هیچ جریان نمود آنرا جلوگیری کند این نکته موید فرقه شیعه است
از جمله اموریکه اصلح فرقه شیعه در ترقیات مقتضیه اینفرقه را چراغ راه و هادی سبیل میباشد همانا مسئله اجتهاد است
ما نمیتوانیم معنی حقیقت اجتهاد در اصطلاحی که عقیده شیعه است در اینصفحه بیان نمائیم همینقدر میتوان گفت که اجتهاد نزد شیعه بیان

از کهنگی و اندراس باز داشته خواهد داشت اگرچه مجتهدین دیگر فرقه کمتر از فواید سیاسی اجتهاد بهره‌مند شده‌اند
ولی دانشمندان همه تأکید کنند که برکت اجتهاد اصول بر پایه اقتضای سیاست که دارد و شده برای اقوام و ملل که
روحانیت خود را پایه صلاح و رستگاری دارند لقد نمایند در ترقی آنها اجتهاد حکم کبریت احمر را دارد اجتهاد
نقایص مذهبی را دور و باقتضای وقت پیشرفته کرده مذهب را از اندراس و کهنگی که لازمه مرور زمان است
باز میدارد اجتهاد در مقامات سیاسیه بجمیع افراد ملت را همدست متحد میسازد اجتهاد هر وقت که ترقی را
مناسب بینند احکام مذهب را لباس سیاسی میپوشاند اجتهاد نمیگذارد نظر باقتضای وقت منطقی
در مذهب پیدا شود فرقه شیعه بقدری اجتهاد را اهمیت داده که از ارکان بزرگ دین آنها قرار یافته
در کارهای سیاسیه مجتهدین و سلطنت شیعه اختلافی پیش نیاید و متحداً از روی بصیرت در ترقی دولت و ملت خود کوشش
نمایند اهم از اینکه از همه آفات انقراض محفوظ مانند بهر درجه ترقیات که در خور مقام آنان باشد میتوانند
نائل گردند مشروط بر اینکه طرفین با دانش و مآل اندیشی و خیرخواهی نوع حرکت نمایند از جمله مسائل سیاسیه
بسیار اهم که بمال و مورث امیدواری و رستگاری فرقه شیعه تواند گردید همانا اعتقاد بوجود حجت عصر و انتظار به
ظهور اوست چه اینقوم را عقیده بر اینست که شب چون در بستر استراحت رود و بدین امید باید بخوابد که صبح
چون از خواب برخیزد حجت عصر ظهور کرده و در آن حال او را تأیید متحقق باشد و چنان عقیدت دارند که جمیع دول اهل
روی زمین تابع و زیر فرمان آنها خواهند بود که با فرد فرد شیعه همدین ... از شاه و گدا و زن و مرد و شب
که در بستر روند با امید ترقی و عالمگیری مذهب و اقتدار خود صبح از خواب برخیزند و مجتهدین را نواب حجت عصر
میدانند بر دانشمندان سیاست روشن است که چنین اعتقادی در فرد فرد ملتی بزرگ ... باعث باشد

رسوخیت تامه حاصل نماید لا محاله روزی اسباب طبیعی برای آنان فراهم خواهد آمد یأس و حرمان موروثه هرگونه
نکبت ذلت و فقدان پیشرفت گری و اسیرداری و هر قوت عقب آرزوی اعتقاد که در علم طبیعت ...
فلاح و نجات میگردد چون اعتقادات مذهبی در اقوام مشرق زمین تا دو صد سال دیگر کاملاً اثرات خود را خواهد
بخشید میتوان گفت درین مدت با همه جمعیت اسباب طبیعی و اینگونه آرزوی ترقی ... فرقه شیعه ترقیات محیر
العقول خواهند نمود و من حیث العدد قوت و قدرت اول فرقه خواهند شد و پس از آنکه اثر از اعتقادات مذهب
منزوی شود این ملت دارای آن رتبه خواهد بود که ماورای قوای طبیعیه و عارضه مذهب ترک و اقتدار
و قوت و سلطنت خود را در عالم نگاه دارد **مجلس هشتم** مخفی نماند در عهد حضرت امیر ع که از اوایل امر اسلام
بود بعضی اختلافات و اتفاقات پس از رحلت حضرت رسالت ص در میان انصار در حالیکه حضرت رسول ...
منقطع شده بود با وجود معاندین و منافقین و بقای کینه بدر و حنین در تقرب جمعی از آنان بدین در مواقع ...
آنحضرت در بعضی محلها مسامحه میفرمود باقتضای وقت و عادات اهل زمان اغلب از عناد و فساد مینمودند جمعی
از دین برگشتند و استعداد آنها در مقام ... در تکالیف المرء باطل بشید که در اوقات اعوان انصار و بصیرت
رفیقین خیلی کم بود بلکه جمع کثیر در معاویه را گرفته و جمعی دو معاویه بود در جنگ صفین که بفتوای عمرو عاص نیز
قرآنها به نیزه‌ها زده و خواستار مصالحه شدند و به تکرار گفتند حکمین که از طرفی عمرو عاص نیز شد اصرار مینمودند
اگر آنحضرت ایستادگی در رد آنها میکرد ... چنانکه خوارج را کشت و ... از میان
... خارجها بعضی مستضعفین بود ... داشت حرف شان با ... که در عهد ... بر الله دهر

بصیرتی در دین بهم رسانند لابد آنحضرت علی با همه مماشاة و رفتار نمود چنانچه از فقرات خطبه شقشقیه
تأثرات و اهمیت عنایات که میفرماید «وَلَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى
يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ
عَمْيَاءَ فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًى وَفِي الْحَلْقِ شَجًا الی ان قال حَتَّى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ
حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ بِهَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا وَطِرْتُ إِذْ طَارُوا» پس آنحضرت اگر
با همه مماشاة نمیکرد بلکه عرصه را بایشان تنگ و کار را سخت میگرفت علی المره انکار رسالت میکردند کما قال
«أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ» الایه پس ملایمت آنحضرت ناچار بود که بر حسب تکلیف حفظ دین و شریعت سید المرسلین
چنانکه خود حضرت فرمود وصیت کرده بود حتی بعض حالات نموده مدارا نماید و باطن بعض معاندین را که ... اسلام
بودند فاش نکند تا بمرافقت و زبان خود شان ظاهر اسلام نوعی رونق و رواج پیدا کرده ظاهراً در شهادت کلمتین
السلام باقی بمانند تا اختلافات باین باعث شکست بیضه اسلام نگردد در عهد امام حسن ع هم که در جلد اول بتفصیل گفته
نشر شده چون خبر شهادت حضرت امیر و بیعت مردم با امام حسن ع بمعاویه رسید با لشکر انبوه متوجه عراق
گردید و با بعضی چیز گرفته فرستاد و بعضی از منافقین و خارجیان که در میان اصحاب آنحضرت بودند مثل عمرو بن حریث
و اشعث بن قیس و شبث بن ربعی و امثال ایشان بهریک از ایشان نوشت اگر حسن را بقتل رسانی دولت ...
بمن تسلیم و لشکر ... تاج ... ... اکثر این منافقان را از آنحضرت رو گردان ساخت چون خبر حرکت
معاویه بجانب عراق بسمع آنحضرت رسید بمنبر آمده مردم را بسوی جهاد دعوت کرد و بعض فرمایشات فرمود

از منبر فرود آمده سوار شده متوجه نخیله گردید که لشکرگاه خود قرار داده بود و مردی از قبیله کنده را با چهار هزار
کس بر سر راه معاویه فرستاد و امر کرد در منزل انبار توقف کند تا فرمان حضرت باو رسد معاویه مطلع شده بیکی
بنزد او با انبار فرستاد و نامه نوشت که اگر بسوی من بیائی ولایتی از ولایات شام را بتو میدهم و پانصد هزار درهم برای
او فرستاد آن ملعون چون زر دید و اسم حکومت شنید دین را بدنیا فروخت با دویست نفر از مخصوصان خود از آنحضرت
کناره نموده بمعاویه ملحق شد چون این خبر بحضرت رسید باز خطبه خوانده فرمود مکرر گفتم که عهد شما را وفائی نیست بنده‌های
دنیا هستید اکنون دیگری را میفرستم و میدانم که او نیز چنین خواهد کرد پس مردی را از قبیله مراد با چهار هزار کس
فرستاد و نزد همه مردم از او عهد گرفت که مکر نکند و اظهار کند یاد کرد که غدر نکند چون روانه شد حضرت فرمود
که او نیز چنین خواهد کرد چون بانبار رسید باز معاویه رسولان و نامه‌ها بسوی او روان کرد برای او فرستاده و حکومت داد
او نیز از حضرت برگشته بمعاویه پیوست چون خبر بحضرت رسید باز خطبه خوانده فرمود مکرر گفتم شما را وفائی نیست
اینک مرادی نیز با من مکر کرده نزد معاویه رفت پس عبیدالله بن عباس را با قیس بن سعد و دوازده هزار نفر بجانب
معاویه فرستاد و فرمود که عبیدالله امیر باشد اگر او را عارضه رو دهد قیس بن سعد امیر باشد اگر او را عارضه
رو دهد سعید پسر قیس امیر گردد عبیدالله را وصیت کرد که از مصلحت قیس بن سعد و سعید بن قیس بیرون نرود آخر او نیز
برگشته ... در کجا جرئت اصحاب ... در مقام امتحان ... کفر و نفاق دیرینه
این منافقان را بر عالمیان ظاهر گرداند تا ظاهربینان دیگر نظر آنحضرت را در آخر کار در ترک جهاد
و اقدام بصلح سرزنش و تعنت ننمایند و او را در مسامحه و مماطله با معاویه معذور دارند و بدانکه ...

الجمع و خاتمه کار ها نزد آنحضرت مکشوف بود و علم اليقين داشت ولی این اقدامات معمولی بود تا بر سر خلافت
الزموا و عذر خود را در رضا بمصالحه و ترک مقاتله معلوم سازد تا نزد بی بصیرتان در ترک محاربه و اقدام بصلح
ملوم نگردد پس آنحضرت مردم را جمع کرده پاره ای فرمایشات فرمود گفت آنچه صلاح شما را در آن میدانم نیکوتر است برای
شما از آنچه خود صلاح خود را در آن میدانید پس مخالفت امر من مکنید و رائی که من برای شما اختیار کنم رد مکنید
چون منافقان این سخنان را از آنحضرت شنیدند بیکدیگر نظر کردند گفتند از سخنان او معلوم شد که با معویه اراده صلح
دارد و میخواهد خلافت را باو واگذارد پس ناگاه بر خاستند و گفتند او مثل پدرش کافر شده و هجوم کردند بسر خیمه آن
حضرت با غارت کردند حتی مصلای آنحضرت را از زیر پایش کشیدند و ردای مبارکش را از دوشش ربودند پس حضرت اسب
خود را طلبید و سوار شد اهل بیت آنحضرت و قلیلی از شیعیان دور حضرت را گرفتند چون به ساباط مداین رسید
ملعونی از قبیله بنی اسد (جراح بن سنان) اسب آنحضرت را گرفت خنجری بران مبارکش زد که تا استخوان شکافت و کوفت که
شدید چنانکه بیهوش گذاشتند پس موالیان آنحضرت آن ملعون را کشتند آنحضرت را در عماری نشانده بمداین
بردند بخانه سعد بن مسعود ثقفی که از جانب آنحضرت والی مداین بود نزول اجلال فرمود و بمعالجه جراحت حضرت
مراد کرد اکثر رؤسای لشکر آنحضرت بمعویه نوشتند و ما مطیع و منقاد توایم زود بمشرفه عراق آی چون نزدیک
رسی ما حسن را گرفته تسلیم تو نمائیم و در آن وقت خبر رسید که معاویه نزد عبیدالله بن عباس صد هزار درهم
مبعوث شده و عبیدالله بطمع مال شبانه از لشکر خود بلشکر معاویه رفته چون صبح شد لوا را در خیمه نیافتند و قیس
بن سعد نماز صبح کرده او برای مردم موعظه کرده که این خاین با امام خود خیانت کرده شما نکنید و لیکن اکثر جمعی از آنها
کرخته بلشکر معویه ملحق میشدند پس معویه نامهای منافقان اصحاب آنحضرت را که در اظهار موافقت

او نوشته بودند با نامه خود بنزد آنحضرت فرستاد حضرت چون آن نامهارا خواند و کیفیت عبیدالله و سستی و نفاق
لشکر خود را واضح دید و دید از برای اتمام حجت بلشکر خود فرمود که میدانم شما با من در مقام مکر و حیله هستید ولیکن حجة
خود را بر شما تمام میکنم فردا در فلان موضع جمع شوید و نقض بیعت مکنید و از خدا بترسید پس فرمایشات
دیگر در این زمینه فرمود و ده روز در آن موضع توقف فرمود در این مدت بیشتر از چهار هزار کس دور آنحضرت جمع نشدند
پس حضرت بمنبر آمده فرمود عجب دارم از گروهی که نه حیا دارند و نه دین وای بر شما بخدا قسم آنچه معویه برای شما
میسازد وفا نخواهد کرد من میخواستم دین حق را بر پا دارم شما یاری من نکردید یا اینکه فرمود خلافت
بر بنی امیه حرام است واگذار امر را بمعاویه واگذارم شما در دولت بنی امیه هرگز فرج نخواهید دید و انواع عذابها
بر شما وارد خواهد ساخت و از این قبیل فرمایشات واتمام حجت فرمود چون از خذلان اصحاب خود ظاهراً نیز مأیوس
گردید در جواب معویه نوشت که من میخواستم حق را زنده کرده باشم و باطل را میرانم و احکام کتاب خدا و سنت الرسول را
جاری نمایم مردم با من موافقت نکردند اکنون با تو صلح میکنم بشرطهائی چند تا اینکه عبدالله بن الحارث را بنزد معویه فرستاد
که عهد و پیمان از او بگیرد و نامه صلح بنویسد در جلاء العیون از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده که سدیر صیرفی بحضرت باقر
عرض کرد چگونه امام حسن امام باشد و حال آنکه خلافت را بمعویه گذاشت حضرت فرمود ساکت شو او دانا تر
بود بآنچه کرد اگر نمیکرد شیعیان بر دست افتاده کشته میشدند و از عطای روسا داد و نیز در کتاب احتجاج روایت کرده که چون
حضرت امام حسن با معویه صلح کرد مردم بخدمت آنحضرت آمدند بعضی ملامت کردند او را بر بیعت معویه حضرت فرمود
وای بر شما نمیدانید من چه کار کرده ام برای شما بخدا سوگند آنچه من کرده ام بهتر است از برای شیعیان من از آنچه

آفتاب بر او طالع میشود آیا نمیدانید من امام و حجت الله بر شما هستم و یکی از بهترین جوانان اهل بهشتم بعض حضرت رسول الله
که شد بلی فرمود آیا نمیدانید آنچه خضر کرد در سوراخ کردن کشتی سبب غضب حضرت موسی گردید چون وجه حکمت بر او مخفی بود آنچه خضر کرده بود
نزد حقتعالی عین حکمت و صواب بود الخ و محقق است که چنین بود اسباب وفای حضرت سیدالشهدا چنانکه فاضل مرحوم
در جلاء العیون از ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه نقل میکند که حضرت سیدالشهدا همه جمع کرد اصحابش را نزدیک غروب خطبه
خواند بعد فرمود اما بعد هر آینه من نمیدانم اصحابی را از اصحاب بهتر و اوفی و صالح که در وفا ایشان بیشتر از اصحاب من باشند
با ایشان نفعشان را از اصحاب من باشند و نیز نمیدانم اهل بیتی از اهلبیت و اوصیا بهتر از اهل بیت من بخدا که من
جزا الخیر ایشان محبل الخم باید دانست اگر از صدر اول از حضرت امیر در کار خلافت سختگیری میشد و در وقت
جنگ صفین عرصه را بمخالفین بسیار تنگ میگرفت و همین امام حسن اگر بمعویه مماشات نمیکرد تا زمان جناب سیدالشهدا
ان شا در نفوس تربیت داده نمیشدند که در پیش روی ما از همه چیز ها صرف نظر کرده نفس عزیز خود را ساده
از مال و عیال بگذرند تا کفر و لعنت بنی امیه الی یومنا هذا را به مردم معلوم نمایند روشن تجلی شهید نمودند و با سلسله
حقیقت آنحضرت و لعنت یزید بر دل فرق عبارت بر همه جهانیان واضح و معلوم کرد و بطلان دعوای خلافت
یزید و معویه و اسلاف ایشان و حقیقت وفادی حضرت امیر را دلالت کرد و مشخص کرد و دین سبب اسلام تلبیس آن
ملاعین هر فرض معمول نباشد و این حضرت دین بر حسب ظاهر به محقق نشد مگر با تمامات حق نهاده
و جان فشانیهای شهدای کربلا و شهادت خود حضرت سیدالشهداء بلطورآ که هر وقت از وقایع مردی دید کرد
نور ارطاز طور امثال و اتمامات طرفین حقیقت طرف حق و نفاق و بطلان عقاید و حقایق مردم معلوم گردد چون این اگر درین اقالیم

و همچنین احادیثی در مشتمل بر فضیلت حب اهل بیت است از جمله اینکه اعرابی آمد خدمت پیغمبر صلعم عرض کرد یا رسول الله
خبر ده مرا از قیامت و چه وقت بر پا میشود فرمود از قیامت که تو ترسان و در دلت برای آن روز چه مهیا کرده
عرض کرد من مهیا نکرده و توشه بر نداشته ام از نماز و روزه و غیره مگر اینکه دوست میدارم خدا و رسول او را حضرت
فرمود تو محشوری در قیامت با کسی که دوست داشته او را پس چون شنیدند مسلمانان بهیچ چیزی خوشحال نشدند که در اسلام خوشحال شوند
شده اند از این حدیث اینکه حضرت روح الله گذشت به قومی در حالتی که گریه شده و رنجهای ایشان متغیر شده بود
گونهای ایشان پرسید شما را چه رسیده عرض کردند یا روح الله از ترس آتش جهنم فرمود حق است که خداوند بر شما اگر است
ایمان آورده است که ایمنی از آن آتش خواهد داد پس گذشت و رسید به قومی دیگر پس دید ایشان را در صورتهای ایشان اندوهی نمایان از ...
لیکن لعبادت زیاد ایشان ظاهر میشد فرمود چه امر شما را وادار کرده عرض کردند یا روح الله محبت خدا این عمل را گرفتیم
فرمود اینان شما از مقربین هستید و نیز مرویست که شعیب از گریه از ترس خدا گاهی بنحو کور آن بار
خداوند بر گردانیده آن را بار دیگر خدای تعالی ثانیاً بینا کرد پس کسی که تمام عمر بینا شد بینا ... اول
ثانی نیز گریه کرد گریه ... اثر ... دفعه چهارم ... که گریه کند خطاب رسید ای شعیب گریه تو
چیست ... الله که میگرید اگر از ترس جهنم است بر تو حرام است اگر از شوق بهشت است بر تو حلال کرده
بر او ... درد عشق و شوق ... که من میخواهم از تو اینکه به عشق ...
لیکن ... او را ... موسی ... کلیم ... الحدیث ...
لیکن ... که ... زیرا ... در بهشت ... باشد ...
... امیر المؤمنین ... هرکس ... لیکن ... لا

نیز ترک کلمه لا یترک کله معنی از اینها ذکر شد و بعضی نیز در فصول سیم مذکور میشود فصل در وجوب حب اهل اطهار

بدانکه واجبست حب و بغض از برای این دو صفت چهار مورد است حب خدا و حب رسول و حب اهل اطهار و برادران دینی و

و بغض دشمنان خدا و در محبت خدا و رسول ادعای اجماع مسلمین نقل شده در زیارت جامعه کبیره و لکم المحبة الواجبة و در عیون

در خمس نکات ثابت شد الائمه با مأمون هست کسیکه در اسلام داخل شده حب اولیاء الله برای او واجبست و همچنین بغض اعداء الله

و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین و هتک حرمت رسول الله و المودة بیرون کردند [illegible] و محاربه نمودند با امیر المؤمنین

و بیزاری از اتباع و اشیاع اینها و محاربه کردند با ائمه دین و کشتند [illegible] و از حضرت رضا [illegible]

الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و بلقائه [illegible]

و کافر شدند [illegible] ملاقات خدا را [illegible] فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا پس

اینها [illegible] گفته شده [illegible] ائمه [illegible] دوستان و شیعیان آنحضرت [illegible]

دشمنان [illegible] اللهم وال من والاهم و عاد من عاداهم حضرت ابی عبد الله فرمودند کل من لم یحب

علی الدین و لا یبغض علی الدین فلا دین له [illegible] باسناد چند از او حضرت

فرمودند هر گاه مردی دوست بدارد مرد دیگر را در راه خدا [illegible] و هر چند که محبوب

محبوب [illegible] و مردی دشمن بدارد مردی دیگر را از جهت ذات واجب [illegible]

[illegible] در کافی باسناد معتبر از ابی عبد الله که مردی دوست

[illegible] در راه محبت [illegible]

و مردی دشمن دارد [illegible] و عارف بطریقه [illegible] در نیت کم بوده باشد

که فایده [illegible] شیعیان مرده را [illegible] از شیعیان [illegible] امیدوار [illegible]

۱۳۰

بجا عمر انفس [illegible] خیر در انسان [illegible] خود امتحان نماید دوستی اهل خیر و محبت با اهل طاعت و بغض با اهل

معصیت است و لکن [illegible] از او نباشد خیری در او نیست ایمان کامل نیست با وجود اینکه [illegible]

[illegible] از حضرت امام جعفر [illegible] که فرمود هر گاه بخواهی که بفهمی

که در تو خیر هست نظر کن بسوی قلب خود اگر قلب تو دوست میدارد اهل طاعت خدا را و دشمن میدارد اهل معصیت را

پس یقین بدان که در تو خیر است [illegible] و دشمن باشی اهل طاعت [illegible] اهل معصیت [illegible] و انکه هر کس

محشور است با کسی که دوست میدارد [illegible] دشمن [illegible] بدانکه دوستی کردن با

دشمنان خدا و رسول و ائمه قولا و فعلا [illegible] دخول در جماعات [illegible] از اعمال قبیحه

[illegible] در حالت تقیه [illegible]

فضیلت [illegible] و دخول در جرگه اینها [illegible] ملاحظه [illegible]

[illegible] در کافی از ابی جعفر که [illegible]

رسول خدا عرض کرد [illegible] برای هر مطلوب [illegible] دوستی [illegible]

[illegible] دوست بدارند [illegible] از ابی عبد الله [illegible] عقل

والفیا [illegible] بر اوسلم داده [illegible] او کیست

[illegible] در مجلس [illegible] دوست [illegible]

[illegible] دوست [illegible]

داشته [illegible] بسیار [illegible] مودت و محبت است پس

هر قدر در این اسلام [illegible] محبت دارند [illegible] قرابت دارند [illegible] در نسب دور باشند

در نسب خویش [illegible] محبت [illegible] در کافی از ابی عبد الله که فرمودند هر گاه دوست داشته

[illegible] ابراهیم خلیل کفت [illegible]

قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی مقصود اظهار محبت [illegible] فصل

بدانکه شرط صحت جمیع عبادات ولایت ائمه طاهرین است [illegible] و در جمیع امم سابقه نیز قبول نمیشد اعمال [illegible]

ادعای اجماع کرده بر اشتراط صحت عبادات باعتقاد بامامت ائمه اثنی عشر [illegible]

در عبادات [illegible] در کافی از ابن ابی عمیر [illegible] سلیمان [illegible]

سلیمان [illegible] از حضرت ابی عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] در زندگانی دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و الذین [illegible] الی ربهم راجعون [illegible]

خوف [illegible]

[illegible] قبول نمیکنم [illegible]

مگر آنکه تواضع کند از برای عظمت من و ملازم باشد قلب او خوف مرا و تمام کند روز خود را بذکر من و مصر نباشد

بر گناه و عارف باشد بر حق دوستان و اولیاء من [illegible] ابراهیم و اسحق و یعقوب [illegible] باشد

خطاب رسید [illegible] و لکن [illegible]

عرض کرد [illegible] خطاب رسید [illegible]

خطاب رسید [illegible]

در حق [illegible] پس

[illegible]

پیغمبر [illegible]

و انبیاء زمان [illegible]

[illegible]

حضرت موسی عرض کرد [illegible]

[illegible] خطاب رسید [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible]

در حق او پس آنحضرت خانه خدای [illegible]

[illegible]

و گردن [illegible] اول نماز [illegible]

حج و ولایت . اخبار است هیچ چیز را مردم بقدر ولایت نگرفته اند شیخ کلینی در کافی چهارده حدیث ذکر کرده است که همه دلالت
دارند بر اینکه بنای اسلام بر ولایت شده و چهار فقره دیگر نماز و روزه و حج و زکوة است و در بعضی از آنها ولایت با صلوة و زکوة
و صوم و حج را ذکر کرده و در بعضی از آنها شهادت بوحدانیت و رسالت و اقرار بما جاء به الرسول آمده از ولایت و ولایت
اهل بیت و بیزاری از اعدای ایشان و نیز در حدیث است کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را بمیرد بمرگ اهل زمان
جاهلیت آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مراد از اولی الامر نیستند مگر
ائمه طاهرین و در روز غدیر حضرت رسول در خطبه مطوله که احکام همه را بیان فرمودند و هیچ حکم را تأکید یک
از احکام را مانند ولایت و در خبر صحیح از زراره از ابی جعفر علیه السلام مروی است بنای اسلام بر صلوة و زکوة و صوم
و حج و ولایت است زراره گوید عرض کردم کدام یک اینها افضل است از دیگری فرمود ولایت افضل است
از همه بواسطه آنکه ولایت سبب گشودن آنها است ای زراره اگر کسی قائم اللیل و صائم النهار
باشد و در تمام عمر تصدق نماید جمیع اموال خود را و حج نماید در تمام روزگار خود و نشناسد ولایت ولی الله را
و او را هیچ ثوابی نخواهد بود و نیز در اخبار معتبر است که هرگاه بنده ای از بندگان عمر نوح داشته باشد و در این مدت عبادت
نماید خداوند را آنگاه ... ببالد مثل ... خشک شود و منکر ولایت اهل بیت باشد داخل نکند خداوند
او را در بهشت در حدیث است چون بنده بایستد در مقام حساب اول چیزی که از او سؤال کنند صلوة و صوم
و حج و زکوة و ولایت است اگر قبول کند ولایت را ... و اگر قبول نکند ... او را ... عهد و میثاق
از روز الست ... در عالم ذر ... نمی شود ... و در کلام ... که ... خداوند
از آنکه اراده نمود خلق نماید موجودات را خلق نمود آب ... و ... خلق نمود ... تلخ و شوری را
پس ... شدند ... پس ... گفت ... شدند ...
و ... از آن ذرات ... خلق کرده در ... پس فرمود ...
(ظ) ...

در بیان ... عهد و میثاق

در حالتیکه می جنبیدند بسوی بهشت و اصحاب شمال بسوی آتش و ندا کرد در آن الست بربکم گفتند بلی شهدنا
ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین مقصود آنکه همه از استفهام تقریری خداوند بر ذرات ای اینکه
من نیستم خدای شما همه اقرار نمودند گفتند بلی و همه از آن عهد و میثاق از پیغمبران گرفت بمعنی اینکه آیا من نیستم
خدای شما و این محمد رسول من نیست و این علی امیرالمؤمنین نیست گفتند بلی پس ثابت شد از برای آنها نبوت و ولایت
و همه از آن میثاق و پیمان گرفت از پیغمبران اولوا العزم باینکه من پروردگار شما هستم و محمد رسول من است و علی
که امیرالمؤمنین است و اوصیاء او همه از حجج الله و امراء علوم و متولیان امر هستند و مهدی که مهدی آل محمد است
برای دین خود و اظهار میکنم بسبب او سلطنت خود را انتقام میکشم باو از دشمنان خود گفتند اقرار کردیم و شهادت
دادیم با نبیا و اقرار کرد ابراهیم و لکن انکار نمود آدم هیچ نوع از انبیاء اقرار کردند و عزیمت نمودند بر آن سبب
نامیده شدند اولوا العزم بواسطه آنکه اولوا العزم رسیده اند و چون حضرت آدم اقرار نکرد بر اقرار بمهدی از پیغمبران اولوا العزم
قرار داده نشد امر است بقرآن و تفسیر آیه شریفه و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما و مراد از عهد
در آیه همین بود چنانکه در تفسیر معتبره وارد است پس در اینجا ثابت شد طاعت و ولایت و عصمت و ولی هر آینه خبر
اگر چه اختصاص است بمتقین است باخذ میثاق از آنها رسالت رسول و ولایت ائمه و لیکن مقتضای خبر دیگر
عدم اختصاص است بلکه در عموم مکلفین میثاق گرفته شده و شاید جهت اختصاص متقین باعتبار ثابت کردن
اولوا العزم و غیر آن باشد از برای آنها و باعتبار اینکه از جهت متقین جهه خصوصی است در اقرار کردن با آنها
که در غیر آنها نیست و از سایر خلق نیز اخذ شده بر سبیل اجمال چنانکه همین کیفیت است تکلیف بولایت با آنها
و در دنیا بطریقی که اخبار مکلفند بتکلیف خواصی از شریعت و باید بشناسند از اول تا آخر آنها را و لکن
سایر خلق باین طریق تکلیف نشدند و نیز خبر شریف دلالت میکند بر اینکه ائمه طاهرین علیهم السلام

در ذکر ... عهد و میثاق از ...

اولیاء و همه می باشند زیرا معنی اولیاء همین است که ایشان متولی امر خدا ایشانند و خزینه های علم خداوند می باشند
و دوستیکه ائمه در جمیع امور مقدم بودند بر سایر مخلوقات و واسطه ای فیوضات خدائی باشند نه اینکه مجرد حبیب
و دوستان خدا باشند بلکه ما یطلع جمیع فیض باشند قاضی سعید قمی ره در اربعین در معنی امیرالمؤمنین ذکر کرده که بوده مولای
ما امیرالمؤمنین که امارت میکرد اهل ایمان را بعلم و معرفت و امارت میکرد سایر خلایق را بتقسیم ارزاق
از امیر است و خبر نیز امیرالمؤمنین است از سید مرتضی علم الهدی ره که خبر آمد بسوی خانه امیرالمؤمنین و طلب امیرالمؤمنین
میکرد فضه گفت که مولای عروج نموده بسوی آسمان هر ذرات بروج است آنچه قسمت نماید روزی بندگان را پس انکار
کرد خبر این سخن را و بیرون رفت از خانه رسید بحضرت که کتاب و حکایت کرد از فضه آنحضرت فرمود ای خبر
شاید ایمان تو کامل نشده باشد ولایت با حق ایمان در قلب تو نشده پس دست ... بر چشمهای او کشید و فرمود
چه میبینی عرض کردم می بینم آسمان و زمین را مشاهده کردم ... در بیت و در همین کیفیت از حضرت صادق ع مروی که فرمود تمام دنیا
در دست امام مثل یک گردو نان است و مخفی و پوشیده نیست بر امام چیزی در امور و قدرت دارد بر اینکه تغییر دهد
مع آنکه حضرت امام و هدایت او نسبت با ایالی و افاضه فیض از ایشان مختلف است چنانکه بعضی از ایشان
نسبت بقوی افاضه فیض مینمایند به تکلیف در ارشاد و نسبت بجمعی بقهر و غلبه و قهر و غلبه ای بطریق ... از خوارق عادات
چنانکه در باب قبر فضه ای و ... خلق کردن ... کتاب و قرآن نکته و همین طور ارشاد ... و امثال آنها دارد امام همچنین چیزی در کار
از ... این بیانات که آمد ... آن تصرفاتی ... حضرت امیرمؤمنان ... عرض کردم ... خبر ... از خدای عز و جل
که آیا تکلم نموده با احدی از اولاد آدم پیش از موسی آنحضرت فرمود بلی بتحقیق که خدا تکلم فرمود با جمیع
خلق خود از خوبان و بدان آنها و آنها جواب گفتند پس سنگین شد این جواب بر اباصلت و ... نفهمید حقیقت
مطلب را عرض کرد بچه قسم آنحضرت فرمود آیا کتاب خدا را نخوانده ای در آنجا که در آیه شریفه میفرماید

وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا پس
بتحقیق که شنیدند کلام خدا را و جواب دادند او را چنانکه میفرماید قالوا بلی و باز خطاب کرد انی انا الله لا اله
الا انا الرحمن پس اقرار کردند او را بطاعت و ربوبیت و جدا گردانید (ممتاز گردانید) از برای آنها انبیا و رسل و اوصیاء خود را
و امر کرد خلق را باطاعت کردن آنها و عهد و میثاق گرفت از ذرات پس اقرار کردند پس از اقرار گفتند با ایشان ای
پسران آدم شهادت میدهم بر شما از اینکه روز قیامت در مقام عذر خواهید گفت ما بودیم از این دار این
امر بیخبر و غافل و مخالفت خواهید کرد بمقتضای اوامر و عهد و میثاق خود وفا نکرده اید که در جمله در کافی از ابی
جعفر علیه السلام که فرمود در وقتیکه خدای عز و جل مشتاق گردید خلق خود را بطریقی که خلق خود کسی را اگر بدلت داشت آن
چیزی که محبوب او بوده مقصود از خلق کردن کسی در که خلق کنند آن طینت بهشت بوده و خلق کرد کسی را که دشمن او
و آن چیز طینتی بود از آتش پس صورت کرد آنها را در ظلال وی راوی عرض کرد مقصود از ظلال چه چیز است
فرمود آیا نمی بینی بسوی خود سایه خود را در آفتاب که چیزی است و حال آنکه چیزی نیست برادران بسوی آنها
انبیاء و را پس دعوت کرد آنها را باقرار بخدا و عز و جل پس اقرار کردند این است معنای آیه شریفه لئن سألتهم من
خلقهم لیقولن الله و برادران دعوت کرد خلق را باینکه اقرار کنند با نبیاء پس مختلف شدند خلق بعضی اقرار کردند
و بعضی انکار پس دعوت کرد آنها را بسوی ولایت ما پس اقرار کردند بولایت ما آنانیکه هر دوستان ما باشند
و منکر شدند آنانکه دشمنان ما باشند و مقصود از آیه و ما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل همین است برادران
حضرت فرمود ... که کون تکذیب را ... حدیث شریف صریح است در عموم عهد و میثاق از جمیع
خلایق برای العبده و نبوة و ولایت و دلالت دارد بر اینکه جمیع اقرار نمودند بخدا و در دنیا انکار شدند لکن منکر شدند در
نبوت و ولایت و از ... است ... انتقال و اقرار بوجود صانع تعالی که در است فطری جمیع مردم است از اهل الاطاعات

حتی به مرتبه سکر از جهت حسد هستند زیرا که ایشان قبول ندارند صانع را الا اینکه ایشان هم ادراک و پرستش ... اند و
جنبه است در مردم که تکلیف قبول حقیقت خدا نشده نه با ثبات صانع زیرا که اثبات صانع از مسلمات و متفق
علیه است و نیز دلالت دارد بر اینکه هر کسی هر چند در آن نشاء قبول نموده از سعادت و شقاوت در دنیا نیز اثر
آن بروز میکند و بیان کرده که او مخالف است و با آنکه حدیثی که دلالت میکند بر ثبوت عالم ذر دارد حدیث ...
از بندگان و انبیاء و غیره در غایت کثرت است بلکه از حد تواتر گذشته لیکن بسیاری از آنها لفظ است در عهده و میثاق
از ایشان گرفته شده جهت ربوبیت و بعضی دلالت دارد بر اخذ میثاق بر الوهیت و رسالت و ولایت و بعضی نیز دلالت
میکند اول کسی که اقرار بوحدانیت کرد پیغمبر ما بود و بعد کرد ایشان افضل و اشرف انبیاء مقام دوم
آنکه سایر امم نیز مکلفند باقرار نبوت حضرت پیغمبر و ولایت ائمه و افضلیت ایشان چنانکه گذشته از حدیث شیخ
در جواب آنسخنیه میگوید در قرآن و تورات و انجیل و سایر کتب سماویه تصریح است بر آنکه افضلیت ذات حضرت رسالت
و ذکر و بیان ائمه مذکور است در بسیاری نشانه بیان حضرت و عظمت زیرا که انبیاء ملتفت
که خداوند ایشان را خلق نموده و اگر نبوده ایشان را آسمان خلق نمیشد بلکه آسمان و زمین و سایر مخلوقات
الی حتی که ذکر ایشان مع الدوام در هر مرتبه از انبیاء و اوصیاء بوده و کار سلطنت ایشان ای سیار ...
... اقرار ایشان مذکور دارند تقدیس شان در آسمان و زمین مرجع ... بهشتی متوقف و این ...
رو شناسی میکردند از انوار ایشان و در کتب سماویه سلطنت ایشان و مأمور بوده جمیع انبیاء به بشارت
دادن وجود ایشان بلکه اخبار و احبار در بیانات رقعه احبار قصص سمر بشارت ...
وجود ایشان از جمله شیخ صدوق در عیون الاخبار از عبد السلام بن صالح الهروی که عرض کرده حضرت
رضا که این زکریا ... گرفته ... که خورده حضرت آدم و حوا حقیقت آن چه بوده که مختلف
شده اند بعضی گویند گندم بوده برخی انگور دانند و جمعی گویند درخت حسد بوده فرمود جمیع
اینها

جمیع اینها حق است عرض کردم پس وجه اختلاف اینها چیست و معنی حقیقت اینها آنکه هر یک در اطراف
دارد که این است درخت بهشت که خداوند درخت انواع مختلفه دارد از جمله درخت گندم است و درخت انگور است و بیت
مثل درخت دنیا پس چون گرامی داشت خداوند آدم را بأمر سجود ملائکه و داخل او در بهشت در نفس خود آدم گفت
آیا خداوند بشری را از من افضل خلق کرده است چون خداوند از باطن او دانست ندا کرد او را سر بلند کن و نظر کن بساق عرش
چون نظر کرد در ساق عرش دید که مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب ولی الله و فاطمه سیدة النساء
و الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة عرض کرد الهی کیستند اینها خطاب رسید اینها از ذریه تو باشند بهتر از تو بهتر
از جمیع خلق من و بواسطه اینها خلق کردم بهشت و دوزخ و آسمان و زمین پس بر تو باد نظر نکنی بر اینها بچشم حسد که میدون
بمانم تو را از جوار خود پس نظر کرد آدم بر اینها بچشم حسد و تمنا کرد ... مقام و منزلت مثل منزلت ایشان پس
بواسطه این خطا مسلط کرد خداوند شیطان را بر او تا اینکه خورد از درختی که نهی شده بود و مسلط نشد شیطان بر حوا بجهت
حسد بواسطه اینکه بچشم حسد بفاطمه نگریده بود تا خداوند ایشان را از بهشت خارج کرد مصنف گوید چون حضرت آدم از بهشت
دانسته ... عهد ... را عزم نکرد پس از غافل شدن ... اینها از این جهت نگرده از پیغمبران اولو العزم بنگردد
سایر انبیاء و اولو العزم و اگر چه حسد از کمال اخلاق است و تغییر از او ترک اولی مناسبت خواهد بود
... در ارتقاء منزلت است و استعمال حسد ... در غبطه است حسن مثل آنکه کرامت جهته ائمه
برای ائمه ... مناسب است با معنی حب و حقیقه آن مثل ... اجمالاً
... در معنی محبت پیرامون ... بعد از جهت تحقیق کمالی که بواسطه آن کمال قرب بخداوند
پیدا کند ... خداوند ... و اولیاء ... شیخ بهائی ...
... در کتاب خود مسمی ... است ... محبت خداوند و بندگان

که حقیقت محبت خدا تعالی نسبت به بندگان خود اراده و دوست داشتن و اکرام کردن بندگان را بنعمتهای مخصوصه که
بواسطه آن نعمتها مستفیض میشوند بقرب حضرت او و پاکیزه میکردند از جمیع کثافات ظاهره و باطنه و نزدیک
میشوند بطهارت و قدسیت و پاک میشود باطن آنها از کدورات دنیا و رفع حجاب میشود از قلب اینها بجهتی که
مشاهده میکنند او را گویا می بینند او را پس اراده او باینکه تخصیص دهد بندگان را بکمالات شریفه محبت اوست
و از برای این رحمت است و معنی محبت عبد بسوی خداوند میل عبد است بسوی رسیدن باین کمال و اراده و
ترک فضایل پس محبت خداوندی و محبت عبد متغایرند باعتبار اینکه چون خداوند منزه است از میل و هیجان
که نه از جهت ... و غیر اینها پس محبت از سبحانه تعالی همان معامله کردن با عبد است مثل معامله دوستی با دوست
دوستی باز است چون از ... او را ... خود قرار دهد یا اینکه او را در دور از خود کند کشف حجاب از برای او نماید
... حجاب کند ... از اوصاف ... حضرت صادق در ... طبیب هندی عرض کرده
مراد از قول خداوند در وصف فرموده خود رؤف رحیم الخ ... و ... رؤف رحیم معنی این چیست ... همچنین مراد
از خوشنودی و محبت و غضب او چه چیز است فرمود آنچه از رحمت در رحمت حادث میشود از برای ما بعضی شفقت
و مهربانی است و بعضی دیگر جودت و بخشش و هر رحمت خداوند از برای بندگان و مخلوقات ... از ...
که ما بندگان خطا بنماید در رحمت از بندگان هر چیز است ... از آنها حادث شود در قلب ما رأفت و رقت ...
... کند از کسی که ... ترحم است از ... جهت ... ابتلا ... و قسم دیگر آنچه است که
حادث میشود از برای ما ... و لطف ... رحم ... رحمت از آنچه است که ... خود
... تأمل کن در قول ... که بگوید نظر کن بسوی رحمت ... و معقول ... است که از آن حاصل شده
بواسطه ... که در قلب ... تعلق دارد ... خداوند تعالی ... است ... از آنها
و معنی آنچه که در قلب است پس آن منتفی است از ذات باری تعالی ... وصف کرده خود را

و او رحمت نه انعطاف از رحمت و رقت و اما غضب پس آنکه مشتق ما میباشد این است که در وقت غضب
تغییر یابد طبیعتهای ما و سبب است که میلرزد از غضب اعضای ما و تغییر میکند رنگهای صورت ما پس آنچه حاصل
از تأثیر این حالت و عملیکه پیرامون حاصل میشود از غضب نمایند و غضب پروردگار استعمال میشود که از اینها
منقلب است و همچنین در خداوند منفی است و همچنین رضا بلحاظ رحمت او چون ... برای صفت لا شبیه له و لا مثل
شیء من ذلک شأنه ... مراد از اراده خداوند فرموده هر چیزی که اراده از بندگان ... که از ... تغییر
حالات ... آنچه ظاهر میشود پیرامون ... و اما اراده خداوند ... پس اراده او ... است از ... است
... بنفسه ... واصلاً ... کیفیت بر ... مطلب ...
... تحقیق که رسیدیم لمطلب و الله اعلم الحاصل ... مختلف است کلمات علما در ... معنی
... که ... محبوب است بر محبوب ... محبت دارد ... و بعضی دیگر ... کرده اند ... محبت
سیر ... محبوب ... در ... محبوب ... که نسبت محبوب ... تمایل
... تعریف کرده اند بانکه محبت ... و کشف الاسرار است و جمعی ... محبت ... است
که سیر میکند ... غیب ... قلب ... که ... است که ... جذب
که منبع حیات است ... از اتصال ... قلب ... پیدا میکند ... در جمیع اجزای بدن ... سرایت در ...
از ... صورت محبوب ... از ... که ... تمام ... کرده ...
... خداوند ... در چنین حالت ... که ... میشود
... بنشیند ... که ... محبوب
خود را ... دیگر ... صورت محبوب ... از ... بواسطه اسرار

فکر و انس است با خیال او و ذکر محبوب و صورت او خواهد بود چون خیال قوت میگیرد محسوس رشته میشود قوه خیالیه
و هم چنین است حال در کسی که خیالی در نزد او حاضر است بدرجه استیلاء بنوعی که مطلوب اگرچه دولت یا جاه
و دشمن باشد مثل کسی که بسیار رجعتی از نزد او حاصل شده و کسی که خوف از درنده داشته باشد یا غیر او
بعوه [illegible] همیشه بر خود عین آن در نزد او مجسم میشود [illegible] متوهم و در اینکه چنانچه نقل کرده است سید
جزائری ره در انوار نعمانیه از اوثق مشایخ خود [illegible] علامه مجلسی ره شنید که حکایت کرد مرا یکی از مشایخ در اصفهان
در بین درسها که بود او را درس [illegible] فوق مراتب [illegible] اتفاقا او را برادری به بهبهان [illegible]
چونکه [illegible] گذشت اثری از آن ظاهر نشد آن دوست جز توانست که روانه بهبهان شد پس حکایت کرد که چون
داخل شدم در بهبهان دیدم اکثر اجتماع نموده بیرون میرفتند بسوی قبرستان برای جنازه [illegible]
برد نزدیک شدم [illegible] از مردم [illegible] سؤال کردم [illegible] طلب راه [illegible] کردن [illegible]
منزل [illegible] از آن [illegible] نموده [illegible] کردن [illegible] پس نظر کردم [illegible] خود دیدم [illegible]
بصورت [illegible] و جمیع اعضاء [illegible] بعینه [illegible] پس فرق [illegible] تعجب شدم چون [illegible]
از او سؤال نمودم گفت که این شخص در جمیع مدت برادر [illegible] در خانه بود [illegible] چون [illegible] شدم [illegible]
چون نظر کردم [illegible] دیدم او را بعینه [illegible] که در نقش خود [illegible] نموده بود [illegible]
نقش خود [illegible] را رجوع نموده بسوی اصفهان و این حکایت [illegible] از [illegible] است [illegible]
[illegible] مذهب صوفیه [illegible] و قول [illegible] بحلول و اتحاد [illegible] حلول [illegible]
خود را [illegible] تکذیب میکرد [illegible] که شیر در اتحاد [illegible] و همین حکایت را بیان میکرد
مقصود [illegible] استیلاء ذکر [illegible] و [illegible] در آن [illegible] در خیال [illegible] بدن [illegible]

[illegible]

میشود و محبتی که متصف باین صفات است بواسطه استیلاء ذکر و خیال او در هر چیزی در نظر او مثل محبوب جلوه
میشود که خود را مثل محبوب [illegible] یا غیر او را محبوب [illegible] و متأثر میشود از محبوب خود در امور پنهانی
و آشکار از جهت تأکید در محبت و قوت فکر و خیال در آن [illegible] مستولی شد سلطان محبت بر ملک وجود
در سرخ [illegible] در قلب او اثر آن و مستقر برقرار شد در قلب ملحوظ میشود ذات او و در ذات محبوب و محو
در صفات او مشغول میشود بمحبوب خود از [illegible] بحیثیتی که نمی بیند غیر او را [illegible]
ما سوای او را نه الی را متصف است و نه لذت و قدرتی دارد [illegible] او بلکه [illegible] آثار او [illegible] محبوب
[illegible] میشود در او بحیثیتی که میگردد محب عین محبوب و مطیع [illegible] او را [illegible] او را [illegible]
او را بحیثیتی که [illegible] برای او [illegible] او را دائم [illegible] از برای او [illegible] جز وصل محبوب
[illegible] میشود که [illegible] منقطع میگردد ادراک [illegible] الم و لذت را [illegible] استغراق محبت در او جمیع
شهوات و دواعی از او مرتفع میگردد و منحصر میشود همه در محبت و [illegible] محبت [illegible] و [illegible] میشود
که فرح [illegible] برسد [illegible] فرح محبوب [illegible] میشود [illegible] محبوب [illegible]
از فرح [illegible] محبوب [illegible] در محب تأثیر میکند و متأثر میگردد [illegible]
تحقق رابطه تامی که [illegible] باشد و [illegible] از کثرت محبت حاصل شده [illegible]
محبت تأثیر میکند در [illegible] میکند [illegible] متولد میشود از آن [illegible] حکایت
لیلای [illegible] عبور نمود و گذشت [illegible] که عاشق او بوده [illegible]
گفت ای لیلی این قبر از تو به [illegible] باشد پس سلام کن [illegible] لیلی گفت [illegible] از سلام کردن [illegible]
جواب او که [illegible] تکذیب [illegible] در قول خود او ای لیلی [illegible] این شعر را [illegible]

و لو ان لیلی الاخیلیة سلمت علی و دونی جندل و صفائح لسلمت تسلیم البشاشة او زقی
تا آخر شعر [illegible] بجا آورد [illegible] سلام کنی [illegible] لیلی [illegible] السلام علیک
یا توبه [illegible] لیلی الاخیلیة [illegible] مقام [illegible]
قبر منزل [illegible] از قبر بیرون رفت [illegible] لیلی پس [illegible] کشیده و افتاد و مرد [illegible] او را
و قبر توبه [illegible] شد از قبر [illegible] و از قبر لیلی نیز [illegible] [illegible] پس
تا اینها که [illegible] محبت [illegible] از آنها [illegible]
روح [illegible] لکن [illegible] او را [illegible] و عالم حس و شهود
و در عالم حقیقت [illegible] الحقیقة [illegible]
[illegible] عشق رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول شد قلب [illegible] خود و حال
[illegible] آن [illegible] میشود [illegible] چون [illegible] و بعد
[illegible] رجوع [illegible]
که [illegible] از مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق پیدا کرده [illegible] او را [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] حکایت کثیر [illegible] نقل شده

راوی گوید که عجب حالی در کنیز دیدم نسبت بجنبه [illegible] که زمانی چند اراده داشت [illegible] اتفاقا [illegible] با شوهر
خود در میان [illegible] بود کنیز [illegible] وقتی کنیز در میان راه نشسته بود و مشغول [illegible] چوب [illegible]
[illegible] و بالای سر او ایستاد چون کنیز نظر کرد و حالتی [illegible] که ملتفت خود نبود بقسمیکه [illegible] چوب [illegible]
خود را [illegible] از دستهای او [illegible] او [illegible] احتیاج بروغن [illegible]
[illegible] برای خریدن روغن [illegible] نزدیک [illegible] اظهار کرد [illegible] روغن میخواهم اتفاقا ظرف روغنی که
نزدیک [illegible] روغن ریخت [illegible] بقسمیکه [illegible] ظرف و از اطراف [illegible] بر زمین [illegible]
و خود ملتفت نبود [illegible] پاره کرده [illegible] دستهای [illegible] روغن [illegible] روانه [illegible]
و کسیکه قلب او مشغول باشد [illegible] حال او [illegible] میشود که [illegible] مقاتله [illegible]
[illegible] احساس نمیکند الم [illegible] و [illegible] ملتفت نمیشود و [illegible]
حالت [illegible] که [illegible] میشود [illegible] ادراک [illegible] نمیکند
و کسی که [illegible] همین حالت و [illegible] عالم [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] چون [illegible] نماز [illegible] آن تیر را [illegible]
[illegible] ملتفت [illegible] تیر را [illegible] صفت [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

آبرو از فرط تعشق شده و دست او چه به هر [illegible] طفلی را در خانه بیرون آوردند و در شهر است و محبوبات عشاق این است
در قطع ساق [illegible] کنند در عشق بسوی محبوب وصال همراه را احساس کنند و ادراک گرسنگی و تشنگی را نشناسند
و این حالت حالت ایشان است در عشق میل بدان دارد ولی از گرسنگی همراه [illegible] ارضه [illegible]
من لا یحضره الفقیه [illegible] فرمود حضرت [illegible] روزه وصال و حرز روزه وصال [illegible] حقیقی [illegible]
که در شریعت حرام [illegible] عرض کرد یا رسول الله [illegible] روزه وصال [illegible] ترکیب این [illegible] فرمودند که
من هستم [illegible] زیرا که من پناه میبرم بخدا و ساید [illegible] پروردگار خویش طعام [illegible] و می‌آشامد مرا و [illegible]
تعقت آن [illegible] حالت انبیاء [illegible] در [illegible] بر [illegible] در کتب [illegible]
و از جمله حکایت است [illegible] در سفری در [illegible] فرود آمدم در خانه [illegible] دیدم دختری را که از حسن
جمال [illegible] که عجب [illegible] مرا از [illegible] و در [illegible] در گوشه [illegible] جوانی [illegible]
که از [illegible] و [illegible] در کمال [illegible] ضعیف [illegible] دیدم که [illegible]
[illegible] و [illegible] و ابیات چندی میخواند و [illegible] حفظ کردم این چند شعر را از او
فلا عنک لی صبر ولا حیلة [illegible] ولا عنک لی بدّ ولا عنک مذهب ولی الف باب قد عرفت طریقها ولکن
بلا قلب الی این اذهب ملوکان لی قلبان عشت بواحد واترکت قلبا فی هواک یعذب پس سؤال
نمودم از احوال آن جوان کفتند عاشق شده است دختر را که تو در منزل او فرود آمدی و آن دختر منع میکند او را
هرست چند سال است پس برگشتم بسوی منزل و بیان نمودم از برای دختر آنچه دیده بودم دختر گفت که او پسر عم
من است من با و گفتم ای دختر [illegible] که [illegible] مهمان [illegible] من [illegible] و قسم [illegible]
[illegible] که او [illegible] و نظری [illegible] جواب گفت [illegible]
[illegible] که [illegible] از روی [illegible] قسم [illegible] تا آنکه [illegible] شد

ولی اکر [illegible] من با و گفتم [illegible] خود گفت تو از پیش [illegible] من از عقب می‌آیم پس برگشتم نزد یک
آن جوان گفتم بشارت باد ترا [illegible] محبوب تو [illegible] و [illegible] پس [illegible] غباری [illegible]
[illegible] او [illegible] پنهان [illegible] پس [illegible] گفتم [illegible] باش که محبوبه [illegible]
غبار می‌آید [illegible] در میان غبار باد [illegible] و صیحه کشید و غش کرد [illegible] آتش [illegible]
گفت پس [illegible] که [illegible] طاقت [illegible] غبار [illegible] طاقت دیدن [illegible]
و محققین گفته‌اند [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] که [illegible] طاقت دیدن [illegible]
[illegible] و [illegible] که جوانی [illegible] عشق
[illegible] در بعضی از بلاد هند [illegible] اراده نمود سفری بسوی [illegible]
عشق و جوان [illegible] آتش عشق [illegible] بستری شد [illegible] تمام اطباء را [illegible]
مرض او را [illegible] حاذق [illegible] از برای آن پسر [illegible] نبض آن پسر را در دست
[illegible] مرض عشق نبض متحرک شد طبیب [illegible] مرض عشق است [illegible]
[illegible] که [illegible] شهر [illegible] عاشق [illegible] حقیقت [illegible]
فرموده که انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم [illegible]
قلب او [illegible] اسم [illegible] سینه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] نمی‌بینم [illegible] ساقی [illegible] فرمود [illegible] احوال [illegible] گفت
فانی شد در راه تو [illegible] گفت [illegible] در فراق تو [illegible] گفت [illegible] فرمود
عشق تو [illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible] من [illegible] چون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible] غضب [illegible]
[illegible] تازیانه [illegible] خادم [illegible] تازیانه [illegible]
[illegible] خادم [illegible] تازیانه [illegible] تا آنکه [illegible] تازیانه [illegible]
ناگهان [illegible] از خانه بیرون [illegible] گفت [illegible] تازیانه [illegible] پس از آن
حقیقت [illegible] خادم [illegible] صندوق [illegible]
و عرض کرد [illegible] من [illegible]
[illegible] سیگردم [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible] سبب آن
[illegible] زیرا [illegible] مریض از
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

اثر [illegible] حقیقت [illegible] و منافاتی ندارد این مطلب [illegible] که سبب [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] منقلب میشوند [illegible] حضرت [illegible] میشود و عشاق [illegible]
[illegible] از مشاهده [illegible] صانع [illegible]
خلقت آسمان و زمین [illegible] استدلال کردن [illegible] ذات [illegible] چنین [illegible]
[illegible] استدلال [illegible]
استدلال بهمین آثار [illegible] صانع [illegible]
[illegible] زیرا [illegible]
[illegible] المجاز قنطرة الحقیقة [illegible] مجازات [illegible]
باشند [illegible] زیرا [illegible] مجازات [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
و این قسم [illegible] از نظر کردن [illegible] صفت [illegible]
[illegible] محبوب [illegible] محبوب
و الفت [illegible] محبت [illegible]
[illegible]
[illegible]

شهوانیه و نفسانیه و در اینجا منقطع میگردد و از مراتب و احکام محبت عدم شهوت و از خواب بسبب شغول از دماغ و هیجان و دلهره است
آن این است که یافت میشود در قلب عاشق تغیر صورت معشوق و در انس میشود نفس از آنکه مسبوق هست جز نقص حقیقی چون حضرت
ثبوت محبت بندگان مر پروردگار خود را چنانکه ثابت شد محبت خداوند از برای بندگان و نیز مسلم شد که محبت هر کدام از معنی
مختلف است پس بدانکه در این مقام دو قسم متصور است یکی از آنها محبت عبد مر غیر پروردگار را و دیگری محبت خداوند در نفس خود
بعضی علما قایل گردیده اند عدم محبت عبد پروردگار خود را زیرا که هیچ از برای آن نحو ذهن بواسطه آنکه حقیقی از برای محبت
عبد نسبت بپروردگار خود متصور نیست جز مواظبت بر طاعات و عبادات و امتثال اوامر و نواهی و این معنی را
بمحبت نام نهاده اند بواسطه آنکه حقیقت محبت توقف دارد بر ادراک محسوس و آن بر خداوند محال است ولکن این کلام
البته بعینه چنانکه محتاج به ذکر دلیل نیست زیرا که اجماع مسلمین است بر محبت عبد پروردگار خود را علاوه بر جهت اثبات
آن بالنسبه ببودن خدا تعالی بلکه واجب است بوجوب عینی بجهت اجماع علما مسلمین و غیرهم و بواسطه ظاهر قول خداوند تعالی
در وصف الرد و یرمینی از رجال سیاره خداوند یحبهم و یحبونه والذین آمنوا اشد حبا لله چنانکه در اخبار و ادعیه
نیز آن تا رفته است بجهت محبت عبد مر خداوند تعالی را ادراک بمراتب سیاده غیر سعادت رجحان است از حقیقت حال مطلع گردد
الحاصل قول بعدم محبت عبد خداوند را دلیل ضعف است بلکه حقیقت محبت مستحیل بحضرت در خداوند تعالی مراد بطور
آنکه رجوع جمیع کمالات برای اوست و جمیع محبین طلب میکنند آنکه بجهت قرب باوست و هم از وصول بمرتبه ما نسبت
الکمالیت بان حاصل میشود تا آنکه الکمل ترند و هکذا تا همه بکه و همه ترند بسوی محبوب حقیقی و اهم چه دیابند او را
بعینه و حاصل ثانیه مقصود خود الیس غیر ذات او تعالی جلت عظمته نمیرود محبت حقیقیه که از آن در دار حقیقیه محبت
خداوند تعالی مرعبد خود را بمحبتکم سابق مذکور شد و اما محبت عبد مر غیر خداوند را از قبیل محاسن خود مثل انسان
دیگر و سایر مخلوقات چنانکه پس میشود محبت سگ و غیره حاصل میشود برای این واضح است که شده اند و اما محبت خداوند

ذات اقدس خود را پس در آن اشکالات نسبت داده اند بسوی صاحب قوت القلوب الحکیم ابی اسحق ابراهیم ابی ذکریا و محقق طوسی ره
قول اینکه خداوند لذت میبرد بصفات کمالیه خود و طعن زده اند بر آنها جمعی از متاخرین علما را از آنچه ایشان بالنسبه خداوند
متصف میشود بلذت و نه بغیر آن چنانکه ذکر کرده اند که سبب آنها در این قول قیاس غایب است بر حاضر و شاهد چون حاضر را
شاید بکنیم که دوست میدارند نفوس خود را و متلذذ میشوند بآن پس خداوند که از دیده ما پنهان است در آنجا نیز همچنین است
میگردد بنفس قدسی خود و این دلیل اولا باطل است اولا و ثانیا مخالف هر کتاب و حدیث است زیرا که خود منع کرده قیاس
کسیکه شیئی را از برای قیاس نسبت میدهد باید و لکن جواب داده اند بعضی از علما و استدلال کرده اند در قول خود بقیاس باطل که
از مخترعات عامه ما باشد زیرا که خود آنها ملتفت شده که طعن میزنند عامه را بر جواز عمل بقیاس بلکه چنین قایل بتشبیه
نیز نیستند زیرا که کتاب و سنت متفق اند در منع از تشبیه و آنها خود عالم اند به بطلان هر کتاب و سنت زیرا که مادی خداوند از
مقایسه مرتبه برای آن زیرا که استدلال کرده اند برای مطلب بآنکه معنای لذت ادراک ملایم طبع و وصول بسوی او
و خداوند سبحانه عالم است بذات اقدس خود بر ذات جلال خود خداوند چون اشرف و اکمل موجودات است از این جهت ملایم
بالنفس خود است پس متحقق که ادراک کرده است ملائم را و لکن سکوت از این اطلاقات و اعتبارات لذت قایل برای
با اطلاقات پس محبت خداوند بنفس خود را که لذت مذکور است باعتبار صدور مثل نیست تا آنکه محل حوادث گردد بلکه
رجوع آن بسوی عدم خفا ذات کمال و صفات اوست برای او همچنین عدم خفا کمال عبد او است برای حقیقی او انکه
منقسم شود محبت بسوی اقسام بسیاری غیر از آنکه ذکر شد از قبیل دیگر بواسطه آنکه شیئی محبوب یا از محسوسات است که حس
ظاهره یا از غیر محسوسات و بنابر قسم ثانی یا ادراک کرده بحواس باطنه یا ادراک است بقوت عاقله نفس ناطقه قسم اول
مثل صورتهای جمیله و اصوات حسنه و اطعمه لذیذه و بوهای لطیفه و سایر اینها و دوم از آنها مثل صور خیالیه چنانچه دارای
قبیحات است جهت رایت و اتفاق کشیدن شهرت و امثال اینها و قسم سیم مثل محبت بمعقولات و انواع علوم و امور

کلیه و ارای مجرده قسیل است محبت عبد خدای خود را و لذت بمعارف حقه و صفات حسنه و اخلاق فاضله و اقوای آنها مثل
اخیر و وسط آنها مثل وسط است و قسم اول که ترین اقسام است و زوال از برای اوقل است باستیفا و لذت در این قسم
اضعف است از دو قسم دیگر از اقسام ثلثه و از این جهت است که عشاق ملتفت شده اند این معنا را و حکم کرده
باب استیفا لذات را با آنکه دوای از برای محبت باشد چنانچه در حاشیه دیوان مجنون مذکور است که داخل شد مجنون
روزی بر لیلی و حکایت میکرد با او ساعتی شروع او آنکه پس بجهت لمود لیلی بسوی مجنون و مجنون نیز داخل کرد او را در خانه
ای خود و نشست چون نوبتش سپری رفت بیرون آمد از زیرجامه آی او لیلی با و گفت چه دیدی ای داری ما به
جواب داد که قسم بحق تو که داخل شدم اعمی و بیرون آمدم اعمی بعلت چشم خود را پوشیدم آنکه نظر نکند مبادا
حاصل آنکه محبوب هر گاه خود را ابتلاح محب در اختیار ما نمیکرد و محبت چنانکه بتقریر با این مطلب شده محفوظ بلکه مشاهده
و محسوس است و اینها را لذات میکنند آنکه بالنگار ذکر شد از آنکه محبت لجاجان صورت حسنه بواسطه رسیدن و استیفا کردن
لذات است و از این جهت است که رای میشود محبت بمجرد رسیدن بلذت و استیفا و ما منکر نیستیم کمال حسن صورت را
و حسن دولت سیاست او را از جهت کمال او شمرده اند کمالیه لکن بنا فهم کسی را که محبت داشته باشد خط حسن
یا صوت حسن را بخشیده که برسد محبت او بسر حد عشق بنحوی که در خواب او را ببیند و شنیدن بدین او میگردد ها
و آنکه این او را بنیان میرود و معتبر ادراک میگردد و جمیع احوال را صرف او نماید پس بر صاحبان شعور
و ادراک لازم است که معتبر ثانیه جهت این هیچ چیز است و جهت خصوصیت شخص و جبه خوش صورت بامی و حره
کدام است و بنابر این از آنکه متمایل باشد که جهت و علت از برای او که او بود جز استیفا و لذت از او ثابت شدن
التفات که محبت او زایل میشود بحصول آن لذت که مقصود اصلی اوست مثل آنکه از ابطه التعرف
جز در او اوده و بهر طریق که باشد و استمتاعی از او حاصل نماید مانی که کمان به طریق که میسر شود بر سبیل

و هم یسئلون و قد نظمت کل شیئ ترید و کافی از ابی عبد الله علیه السلام لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین راوی
گوید عرض کردم چه چیز است امر بین الامرین آنحضرت فرمود مثل ذالک رجل رأیته علی معصیة فنهیته فلم ینته
فترکته ففعل ذالک المعصیة فلیس حیث لم یقبل منک فترکته کنت انت الذی امرته بالمعصیة و فی الصحیح
اعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیئ لم ینفعوک الا بشیئ کتبه الله لک و لو اجتمعوا علی ان یضروک
لا یضروک الا بشیئ کتبه الله علیک رفعت الاقلام و جفت الصحف و قال تعالی قل لن یصیبنا الا ما کتب الله
لنا هو مولینا و علی الله فلیتوکل المتوکلون و قال ایضا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره ما من دابة الا هو آخذ
بناصیتها — اجرام که سالکان این اند — اسباب تردد خود شده اند — آن تا سر رشته خود که نکنی
کاتا ن که مدبر بند سرگردانند و قال و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له و ان یردک بخیر فلا راد لفضله و قال ایضا
ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده — و در کافی از ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت فرمود جناب
رسول صلعم فرمود هر کس گمان کند خداوند امر نماید بفحشا و بدی دروغ گفته است بر خدا و هر کس گمان نماید و بگوید خیر و شر
صادر میشود بدون مشیت الله بتحقیق خارج کرده خدا را از سلطنتش و هر کس بگوید معاصی واقع میشود بغیر قوت خدا
هر آینه دروغ گفته بر خدا و هر کس دروغ گوید بر خدا خدا او را به آتش داخل میکند و فیه ایضا عن مهران قال
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان فی بعض ما انزل الله من کتبه انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و خلقت الشر
فطوبی لمن اجریت علی یدیه الخیر و ویل لمن اجریت علی یدیه الشر و ویل لمن یقول کیف ذا و کیف ذا التفریع
پس از همه اینها و تفصیل مشیت عزمیه و حتمیه و مسئله امر بین الامرین واضح میشود که جناب سید سجاد علیه السلام در مجلس یزید
بتشبیهات و اهیه او چه جواب داده و عمر الملعون را اتی کرده و کفته روی ثقات الرواة و عدولهم انه لما ادخل

علی بن الحسین علیه السلام فی جملة من حمل الی الشام سبایا من اولاد الحسین بن علی ع و اقیم علی یزید فقال له یا علی الحمد لله الذی
قتل اباک قال علیه السلام قتل ابی الناس قال الحمد لله الذی قتله فکفانیه قال ع علیه السلام علی من قتل ابی
لعنة الله عز و جل افترانی لعنة الله عز و جل الحدیث یعنی بردند علی بن الحسین گفت حمد خدا را که کشت پدر ترا حضرت فرمود
الناس که پدر مرا کشت لعنت خدا باد بر او و مخفی نماند که آنحضرت در این فرمایش و جواب و اعلان نموده
رد بر اینکه آنچه او را یزید قاتل میخواند و او را خدا نسبت داد او خدا نیست و قاتل آنحضرت ملعون است و فیه عن تفسیر
علی بن ابراهیم قال الصادق علیه السلام لما ادخل علی بن الحسین علی یزید لعنه الله نظر الیه ثم قال له یا علی ابن الحسین و ما
اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم فقال علی بن الحسین کلا ما هذه فینا نزلت و انما نزلت فینا ما اصاب من مصیبة فی الارض
ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم نحن الذین
لا نأسی علی ما فاتنا ولا نفرح بما اوتینا الحدیث از تقریرات گذشته معلوم میشود جواب شبهه یزید ملعون که با آنحضرت
گفت خدا کشت پدر ترا و تاویل و تحریف او در معنای آیه شریفه و ما اصابکم من مصیبة که بقول خود استشهاد کرد قال تعالی
فبدل الذین ظلموا منهم قولا غیر الذی قیل لهم و قال و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون و فی البحار قال السید ثم ان ابن زیاد
جلس فی القصر للناس و اذن اذنا عاما الی ان قال فجلست زینب بنت علی متنکرة فسأل عنها فقیل هذه زینب
بنت علی فاقبل علیها فقال الحمد لله الذی فضحکم و اکذب احدوثتکم فقالت انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر
و هو غیرنا فقال ابن زیاد کیف رأیت صنع الله باخیک و اهل بیتک فقالت ما رأیت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله
علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن الفلج یومئذ ثکلتک امک
یا ابن مرجانة الی آخر ما قال حاصل ترجمه اینست ابن زیاد بزینب ع گفت حمد خدا را که شما را رسوا کرد و حرف و حکایت
شما را دروغ نمود الخ جواب او اینست جز این نیست مفتضح میشود فاسق و دروغ میگوید فاجر و او غیر ما هاست پس ابن زیاد
گفت

چگونه دیدی صنع خدا را با برادر و اهل بیت خود آنحضرت فرمود من ندیدم مگر خوب ایشان قومی هستند که خدا قتل را بر ایشان
نوشته و مقدر کرده بود پس بجایگاه خودشان ظاهر شدند و زود جمع میکند خدا میان تو و ایشان را پس از وقت
مخاصمه و محاجه کن و ببین که رستگاری برای کدام کس میباشد الخ و در احتجاج روایت کرده در جمله خطبه جناب
زینب علیها السلام بعد از آنکه ارائه نمود یزید ملعون این ابیات را شنید لیت اشیاخی ببدر شهدوا الی آخر آنحضرت فرمود
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین صدق الله کذلک یقول ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بآیات الله
و کانوا بها یستهزؤن اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاسراء
ان بنا هوانا علی الله و بک علیه کرامة و ان ذلک لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان
مسرورا الی ان قالت علیها السلام انسیت قول الله تعالی و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی
لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین و نیز مروی است که یزید پلید در حضور جمعی بار حضرت سید الشهداء پاره تکلمات نمود
از جمله سکینه که آنحضرت حوزه الخلافة از من برادر نرسیده لیکن این قول خدا را ملاحظه نکرده بود قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء الآیه از کافی از عبد الاعلی مرویست که بحضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بار خدایا مالک قوی بهر کس ملک میدهی و از هر کس بخواهی باز میگیری
آیا خدا بنی امیه را ملک نداده امام علیه السلام فرمود چنان نیست که تو اندیشه کردی همانا خدا ملک را با داده و گرفتن
بنی امیه ملک را بمنزله آنکسکه مردی دارای جامه است و دیگری جامه را از وی بستاند پس این جامه از آن این مرد
که ناخرد داشته نخواهد بود یعنی غاصب هرگز مالک و صاحب نمیشود الحدیث و فی کشف الغمة عن الحسن ع و قد ذکر
عنده الجبر و التفویض فقال الا اعطیکم فی هذه اصلا لا تختلفون فیه و لا یخاصمکم علیه احد الا کسرتموه

قلنا ان رأیت ذلک فقال ان الله عز و جل لم یطع باکراه و لم یعص بغلبة و لم یهمل العباد فی ملکه و هو المالک
لما ملکهم و القادر علی ما اقدرهم علیه فان ائتمر العباد بالطاعة لم یکن الله عنها صادا و لا منها مانعا و ان ائتمروا بالمعصیة
فشاء ان یحول بینهم و بین ذلک فعل و ان لم یحل و فعلوه فلیس هو الذی ادخلهم فیها ثم قال علیه السلام من یضبط حدود
هذا الکلام فقد خصم من خالفه و در مجلد ثالث بحار از ابی الحسن الثالث علیه السلام روایت کرده وقتی که سؤال شد از افعال عباد
که آیا افعال عباد مخلوق خدا است آنحضرت فرمود لو کان خالقها لما تبرأ منها و قد قال ان الله بریء من المشرکین
و لم یرد البرائة عن خلق ذواتهم و انما تبرأ من شرکهم و قبائحهم و کتاب الله المقدم علی الاحادیث و الروایات و یتقاضی
فی صحیح الاخبار و یعضدها الحدیث و قال تعالی و لا یرضی لعباده الکفر بتبصرة قال تعالی بل الانسان علی نفسه بصیرة و قال
کل میسر لما خلق له هرکس بنفس و اعمال خود رجوع کند میداند که اختیار و قوه عمل خیر و شر دارد و در اعمال خود بالطبع مجبور
نیست اگر گاهی بواسطه بعض مقتضیات و عارضه خارجه مجبور گردد آنهم منافات ندارد با مختار بودن شخص بالذات که غیر از آن
مختار بودن دیگر میزانست پس مملکت مجبوریت او در بعض موارد بملاحظه اختیار سایر مبنی نوع باشد که القاء آن بملاحظه
بعض جهات لازم گردد — اختیار خود ببین جبری مشو — ره رها کردی براه کج مرو — آدمی را کس کجا گوید بیا
یا بیای کور در من او نگر — یعنی تمام عقلا در اعمال خیر و شر ببدیهه عقل مدح و ذم با خود شخص عامل وارد میکنند و از او
خرسند و یا منزجر میشوند تمام اینها دلیل اختیارات و ان الله لا یأمر بالفحشاء و المنکر و لا یرضی لعباده الکفر و در عیون اخبار الرضا
قال سألته علیه السلام فقلت له افوض الله الامر الی العباد قال الله اعز من ذلک ثم قال قال الله عز و جل یا ابن آدم انا اولی
بحسناتک منک و انت اولی بسیئاتک منی عملت المعاصی بقوتی التی جعلتها فیک مثنوی
اختیاری هست ما را در جهان — حس را منکر نتانی شد عیان — سنگ را هرگز نگوید کس بیا
و ز کلوخی کس نجوید او وفا — کس نگوید سنگ را دیر آمدی — یا که چوبا تو چرا بر من زدی

امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب — نیست جز مختار را ای پاک جیب
اوستادان کودکان را میزنند — آن ادب سنگ سیه را کی کنند
هیچ گوئی سنگ را فردا بیا — ور نیایی من دهم بد را سزا
اینکه فردا این کنم یا آن کنم — این دلیل اختیار است ای صنم
وان پشیمانی که خوردی ز آن بدی — ز اختیار خویش گشتی مهتدی
جمله قرآن امر و نهی است و وعید — امر کردن سنگ مر مرا که دید
خالقی که اختر و گردون کند — امر و نهی جاهلانه چون کند
گر نقیصی [illegible] — بر تو او حمد گفت جرم و حجت کند
هیچ خشمی آیدت بر چوب سقف — هیچ اندر کین او باشی تو وقف
خشم تو باشد نشان اختیار — تا نگوئی جبریانه اعتذار

تحقیق خواجه نصیر الدین طوسی در شرح رساله فرموده که اراده عبد علت قریبه فعل است و اراده حق علت بعیده و اشعری نظر را
مقصود علت بعیده گردانیده قائل بالجبر شده و معتزلی نظر بعلت قریبه نموده قائل به تفویض شده و حق آنست
که وقوع فعل موقوف بمجموع ارادتین است چنانکه عالم اهل بیت گفته لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین مؤلف گوید مراد خواجه
اینست که این دو اراده العیاذ بالله مقابل و شریک یکدیگرند و حال آنکه اراده عبد با اراده حق در یک صقع نیست و اراده
مقابل و معادل و هم سنخ نیست تا در تاثیر شراکت داشته باشد بلکه مقصودش باید این باشد که تاثیر اراده عبد
موقوفست بحضور عنایت حق و تعلق اراده خدای تعالی بتعلق او و حول و قوة او مانند توقف مشروط بشرط و دال
کسیکه این توقف را انکار کند و عبد را در اراده و فعل مستقل و مفوض داند بمعنی تفویض و منافی عظمت و جلالت
خداوند است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و قال تعالی لا یملکون لانفسهم نفعا و لا ضرا الآیه و تفویض منافی است
با ضروری مذهب شیعه اثنا عشریه و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا اگر تیغ عالم برآید ز جای نبرد
رگی تا نخواهد خدای — تبیین صدور شر و اراده شر از خدا عقلا قبیح و لایق شان ربوبیت نیست و بالله
و بالله [illegible] هرگز مشیت و اراده خدا بوقوع شر تعلق نمیگیرد — پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت توقع مطلب

این است که اراده وقوع شر به دو نوع متصور است یکی بملاحظه شریت و اضرار بی فاعلی امرا بالا بالقصد شریت
بعمل آورد مثل اینکه کسی بقصد و اراده ضرر و اعلام سامانه بخواهد بکسی صدمه بزند و عضوی را مثلاً از او قطع کند
صدور چنین عزم و اراده از خداوند رئوف و لطیف حکیم بالاطلاق هرگز لایق شأن ربوبیت نیست و نمیشود و ان الله
رئوف بالعباد و لا یرضی لعباده الکفر دوم شر بالعرض است مثل اینکه کسی بکسی مایه داده باشد که با او کسب
معاش نماید و سر حال لکن داده از او پس نگیرد آن شخص بسوء اختیار آن مایه را در جای بد صرف نموده خود و عیالش
گرسنه و محتاج باشند پس مایه دادن آن شخص برای این خیرخواه هر چند بالعرض آن مایه را آن شخص بسوء اختیار خود وسیله
و سبب شر کرده باشد و یا اینکه مثل عضو کسی را مار بگزد که کشتن مهلک باشد طبیب حاذق میداند که
نجات و صلاح او در قطع عضو مسموم است و این سبب اقدام بقطع عضو نماید پس هر چند ناقص کردن عضو فی نفسه
واحد از این بالاصاله هر چند شر است که مولم و مایه نقص بدن است ولی ملاحظه آنکه اثر سم سرایت به
اجزاء بدن نکند و آن شخص خود سالم ماند و قطع العضو بسبب حیات و بقاء آن شخص باشد پس اگر طبیب عزم و اراده کرده
اراده او خیر است نه شر هر چند در نظر کسانیکه از حکمت قطع غافل و بیخبرند بر حسب ظاهر شر محسوب شود و این تقریرات
مسلمه میتوان گفت هر چه شر در عالم ایجاد میشود بقاء و اجزای آن بسبب مصلحت خیر است که ثانیاً و بالعرض بوده باشد
تقدیر و ابقاء آن بملاحظه جنبه خیریت و مصلحت است چه هر چه شر است ایجاد و ابقاء آن بملاحظه سبب خارجی
و بالعرض است نه بالذات پس بالاصاله اراده حق تعالی با همه قدرت شر صادر نمیشود نه قلیل و نه کثیر و هر چه بالعرض
از خدا صادر گردد میشود باقتضای حکمت کامله تامه خیر است مثلاً قوه اختیار دادن به بندگان و اعطاء قدرت بایشان
بعمل خیر و شر از خدا خیر است و این خیریت تمیشود مگر بحفظ آن قوه و عنایت ازلیه و عدم سلب حول و قوه و قدرت
از عبد در خلق و ایجاد افعال خود اگر چه فعل آن بدون ملاحظه خصوصیت عمل و باید دانست که یکدفعه قضاء و قدر

خداوندی علاقه میگیرد بخلق خود زید و یکدفعه علاقه میگیرد بفعل مختار بودن زید که از او فعل باراده و اختیار
خودش صادر شود نه با جبر و اضطرار تا هم بی واسطه مستحق مدح و ذم باشد پس در اینحالت تعلق اراده و مشیت
خدا بابقاء اختیار او بجهة ملاحظه خیریت حالت اختیار است نه از جهة دیگر و این بکلامهای محقق نمیشود
مگر باینکه سلب قدرت از عبد نکند یا مثل خداوند در طینت حیوان باقتضاء حکمت و مصلحت کلیه شهوت
و غضب خلق کرده که شخص با قوه شهوت جلب منفعت نماید و با قوه غضب دفع مضرت از خود کند
پس اگر شخص با قوه شهویه یا غضبیه با حالت اختیار خود شری بعمل آورد و قوای صالحه خیر را که خداوند باو داده
ضعیف کرده او خود بسوء اختیار در جهة شر استعمال کند این شر راجع بخدا و صانع آن قوی نخواهد بود مانند اینکه
خداوند به آتش قوه احراق و باهن قوه بریدن داده برای مصالح خیریه و بقصد مصلحت کلیه ولی اگر بنده بسوء اختیار خود
آنها را در جای بد مصرف کند شر آن بخود بنده راجع میشود نه بصانع آتش و آهن که مشیت خدا بخلق آنها از
مصالح خیریه علاقه گرفته نه برای مفسده و مضرت عرضیه تتمه جمهور امامیه و معتزله و حکما قائلند که حسن و قبح
اشیاء عقلی است ولی اعتقاد اشاعره اینست که شرعی است و مراد از حسن فعل آنست که فاعل آن از روی حق
و از طرف عقلا مستحق مدح و احسان و تکریم باشد و مراد از قبح فعل آنست که فاعل بسبب آن مستحق ملامت گردد
و میتوان گفت که عقلی بودن حسن و قبح فطری و بدیهی است چنانکه شخص اگر از طفولیت از احدی حسن صدق
و قبح کذب را نشنیده باشد باز بر حسب اقتضاء فطرت صدق را بکذب ترجیح میدهد و همین است که حکیم و
غنی عالم بقباحت فعل از او هرگز فعل قبیح صادر نمیشود که صدور فعل قبیح از شخص عاقل مختار یا باید برای
رفع حاجت باشد یا برای جهل بر قباحت آن فعل و خداوند غنی و عالم بذاتست پس هر چه از خدا صادر شود

باید خیر باشد و معین است در این مسئله اشاعره بسیار خبط کرده اند که صدور قبیح را از خدا جایز دانسته اند بطلان
و فساد این مذهب نزد عقل بدیهی است حاجت بذکر دلیل نیست و اینها از … اند افرأیت من اتخذ الهه هواه

مجلس سیزدهم

مجلس سیزدهم در نقل برخی آیات که بشهادت آنحضرت مربوط است در صافی از ابی عبدالله (ع) در تفسیر آیه
الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم (مع الحسن) و اقیموا الصلوة فلما کتب علیهم القتال (مع الحسین) قالوا ربنا لم کتبت
علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب الی خروج القائم علیه السلام فان معه النصر و الظفر قال الله تعالی قل متاع الدنیا
قلیل و الاخرة خیر لمن اتقی و فیه ایضاً عن ابی عبدالله (ع) فلما کتب علیهم القتال قال نزلت فی الحسین بن علی کتب الله
علیه و علی اهل الارض ان یقاتلوا معه و فیه عن ابی جعفر (ع) فی قوله و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف
فی القتل انه کان منصوراً فانه لا یذهب من الدنیا حتی ینتصر به رجل من آل رسول الله (ص) یملأ الارض قسطاً و عدلاً
کما ملئت ظلماً و جوراً و فیه عن ابی عبدالله (ع) اقرؤا سورة الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فانها سورة الحسین بن علی (ع) فهو ذو النفس
المطمئنة الراضیة المرضیة و اصحابه من آل محمد (ص) هم الراضون عن الله یوم القیمة و هو راض عنهم الحدیث و فیه عن ابی عبدالله علیه السلام
لما سئل عن قوله و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل قال نزلت فی الحسین (ع) لو قتل اهل الارض
به ما کان سرفا بیان فیه ایماء الی انه کان فی قرائتهم علیهم السلام فلا یسرف بالضم و فیه عن ابی عبدالله (ع) فی قوله
و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت قال نزلت فی الحسین بن علی (ع) و فیه عن القائم (ع) انه قال فی تأویل
کهیعص هذه الحروف من انباء الغیب الی ان قال الکاف اسم کربلا و الهاء هلاک العترة الطاهرة و الیاء یزید لعنه الله
و هو ظالم الحسین (ع) و العین عطشه و الصاد صبره الحدیث و قال تعالی و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس
و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیاناً کبیراً چنانکه در تفسیر صافی از ائمه (ع) روایت کرده

حضرت رسول (ص) در خواب دید که میمونها بمنبر او بالا رفته مردم را از اسلام بر میگردانند که تعبیر به بنی امیه شده و در آن
فرموده اند و مراد از شجره ملعونه بنی امیه است فما یزیدهم الا طغیاناً کبیراً لطف دارد ظاهر آیه اینست که بنی امیه
بر ایشان مگر طغیان کبیر ولی با معنی میتواند دلالت دارد که نیست یزید ایشان یعنی یزید بنی امیه مگر طغیان بزرگی
و قال عز من قائل اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق
الا ان یقولوا ربنا الله فی الصافی و فی المجمع نزلت فی رسول الله و علی و حمزة و جعفر و جرت فی الحسین (ع) و القمی
قال الحسین حین طلبه یزید لیحمله الی الشام فهرب الی الکوفة و قتل بالطف و قال تعالی و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین الآیه و قال تعالی و جعلها کلمة باقیة فی عقبه الآیه از ابو هریره
روایت است که از حضرت رسول (ص) از کلمه باقیه پرسیدم که در عقب کیست قال علیه السلام جعل الامامة فی عقب الحسین
یخرج من صلبه تسعة من الائمة منهم مهدی هذه الامة ـ فی الصافی فی الجوامع عن السجاد (ع) و الذی بعث محمداً بالحق بشیراً
و نذیراً ان الابرار منا اهل البیت و شیعتهم بمنزلة موسی و شیعته و ان عدونا و اشیاعهم بمنزلة فرعون و اشیاعه
فی البحار و وصینا الانسان بوالدیه حسناً قال الاحسان رسول الله (ص) قوله بوالدیه انما عنی الحسن و الحسین (ع) ثم عطف
علی الحسین فقال حملته امه کرها … و بشر بالحسین قبل حمله و ان الامامة تکون من ولده الی یوم القیمة ثم اخبره بما یصیبه
من القتل و المصیبة فی نفسه و ولده ثم عوضه بان جعل الامامة فی عقبه و اعلمه انه یقتل ثم یرده الی الدنیا
و ینصره حتی یقتل اعداءه و یملکه الارض و هو قوله و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الآیه و لقد
کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون الحدیث فی البحار عن ابی عبدالله (ع) فی قوله
الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله قال نزلت فی علی و جعفر و حمزة و جرت فی الحسین بن علی علیه السلام

مجلس چهاردهم در نقل بعض اخبار معتبره مشتمله بعلم و اطلاع آنحضرت بمقتولی خود در کربلا قبل از وقوع
این قضایا چنانکه در مجلس ششم برخی روایات در تفسیر بعض آیات ذکر شد که مشتمل بود باخبار آنحضرت از شهادت
خود و در بحار و عوالم در این باب روایتها از آنحضرت نقل کرده برای نمونه بعضی را نقل میکنیم و هر کس بخواهد رجوع باین
کتب اخبار نماید خواهد دید که علاوه بعالم بودن امام ع بعلم ما کان و ما یکون روایات عالم بودن آنحضرت باین وقایع
مخصوصه قبل از وقوع بحد تواتر رسیده در عوالم میفرماید آنحضرت بعد از ولادت و لیلی شبانه بقبر جدش مشرف شد
و گریه کرد تا اینکه حوالی صبح سر مبارکش را بقبر گذاشته و او را خواب گرفت دید حضرت رسول ص آنحضرت را بسینه
خود چسبانده و بین دو چشم او را بوسید و فرمود یا حسین کانی اراک من قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض کربلا
من عصابة من امتی و انت مع ذلک عطشان لا تسقی و ظمآن لا تروی و هم مع ذلک یرجون شفاعتی
یوم القیمة الحدیث و نیز در عوالم ضمن حدیثی از ابی عبدالله ع روایت میکند که ابوعبدالله ع در جواب سؤال
حمزة بن حمران باو فرمود یا حمزه انی ساخبرک بحدیث لا تسئل عنه بعد مجلسک هذا ان الحسین لما فصل
متوجها دعا بقرطاس و کتب فیه بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی بن ابیطالب الی بنی هاشم اما بعد فانه
من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم یبلغ مبلغ الفتح و السلام و باز در عوالم از بعض کتب روایت
کرده که آنحضرت وقتیکه عزم خروج از مدینه کرد ام سلمه نزد او آمد و گفت مرا غمگین مکن با خروج خود بسوی
عراق بدرستیکه من شنیدم که جدت میفرمود یقتل ولدی الحسین بارض العراق فی ارض یقال لها کربلا
آنحضرت فرمود ای مادر من بخدا اینرا میدانم و بدرستیکه من کشته و مقتولم لامحاله و نیست مرا چاره از این
و بدرستیکه من بخدا میشناسم روزیرا که در آن کشته میشوم و میشناسم کسی را که مرا خواهد کشت و میشناسم بقعه
که در آنجا دفن میشوم و میشناسم کسانیرا که از اهل بیت و قرابت و شیعه من کشته میشوند و اگر خواهی قبر و مضجع خود را

بتو نشان میدهم بعد اشاره کرد بسوی کربلا زمین پست شد تا نشان داد باو خوابگاه و مدفن و جای قتل خود را و توقفگاه و مشهد
خود را پس در این وقت گریه کرد ام سلمه گریه شدیدی و امر او را بخدا تسلیم کرد و فرمود یا اماه قد شاء الله عز و جل ان یرانی
مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین و اطفالی مذبوحین مأسورین مقیدین
و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا و فی روایة اخری قالت ام سلمه و عندی تربة دفعها الی جدک فی قارورة
فقال و الله انی مقتول کذلک و ان لم اخرج الی العراق یقتلونی ایضا ثم اخذ تربة و جعلها فی قارورة و اعطاها
ایاها و قال اجعلها مع قارورة جدی فاذا فاضتا دما فاعلمی انی قتلت و چه قدر روایات معتبره وارد شده که شهادت
آنحضرت را جبرئیل بحضرت رسالت خبر داده و حضرت رسول و جناب امیر علیهما السلام بآنحضرت و سایرین خبر داده در کتب خاصه
و عامه روایتهای زیاد در اینباب نقل شده هر کس اندک تتبعی نماید میداند و در چندین حدیث المطلب در بحار و عوالم
و لهوف و سایر کتب مراثی بروایتهای معتبره نقل شده که آنحضرت چه در مدینه و در مکه معظمه و چه در راه و چه در منازل عرض راه
مکرر میفرمود شاء الله ان یرانی قتیلا هر کس بکتب اخبار رجوع کند میداند که چقدر احادیث و روایات متعدده وارد شده
که آنحضرت قبل از شهادت واقف بکیفیات آن بوده در اصول کافی است عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله ع ای الامام لا یعلم
ما یصیبه و الی ما یصیر فلیس ذلک بحجة الله علی خلقه یعنی ابوعبدالله ع فرمود امامی که نمیداند آنچه را که بدو میرسد
و نمیداند آخر را که بچه بر میگردد پس اینچنین شخص برای خدا حجت نیست بر خلق تبصرة سید مرتضی علم الهدی در کتاب
تنزیه الانبیاء ایراد شبهه کرده و جوابی باین شبهه داده و در بحار و عوالم عبارت او را ثبت و تعقیب نموده جواب
دیگر داده و از مناسب دیدم ترجمه نقل کنم برای مطالعه کنندگان بصیرتی حاصل شود مرحوم سید گفته است اگر بگویند
در خروج آنحضرت از مکه با اهل و عیال بسوی کوفه چه رمز بود در حالتیکه دشمنانش بآنجا مستولی و از اطراف

یزید در کوفه حاکم مسلطی بود و آنحضرت وضع امر کوفه را با پدر بزرگوار و برادر عالیمقدارش دیده و مکر و خیانت آنها را
سابقا فهمیده بود و چگونه مخالف شد ظن او با ظن جمیع ناصحان او در خروج از مدینه و بعد از آنکه مسلم ابن عقیل فرستاد کشته شد
و خبرش باو رسید چرا فسخ عزیمت نکرد و چگونه جایز ورود او با جمع قلیل با جمع کثیره که در عقب آن قوتها و جمعیت
بود محاربه نماید و بعد از آنکه ابن زیاد در قبول بیعت یزید اظهار امان کرد چرا برای محافظت خون خود و خون اصحاب
و اشخاصی که با او بودند امان را قبول نکرد چه حضرت امام حسن ع بدون اینکه خوف امر را بمعاویه واگذار نمود پس کدام یک از این
دو کار را باید تصدیق کرد الی آخر ما قال پس سید مرحوم خودش از این شبهه این نوع جواب داده که ما میدانیم وقتیکه امام گمانش
غالب شد که بحق خود خواهد رسید و میتواند با آنچه باو تفویض شده قیام کند بر او واجب میشود العمل و عمل بر او هر چند آن عمل
مستلزم نوعی مشقت شود و آنحضرت بسوی کوفه نرفت مگر بعد از توثق از آن قوم و بعد از عهود و عقود و پس از آنکه بمیل خودشان
بدون اکراه و اجبار اشرار نامه ها باو نوشتند نه جوابا و مکاتبه هم از وجوه و اشراف و قراء اهل کوفه بود که در ایام معاویه
و بعد از مصالحه امام حسن ع نوشته بودند پس آنها را دفع کرد و جواب داد بر حسب آنچه باو واجب بود و بعد از وفات امام حسن ع با بقاء
معاویه چون معهود مکاتبه کردند حضرت بآنها وعده کرد چون ایام معاویه کار صعب بود پس از فوت معاویه باز مکاتبه و در خواست
خودشان را بطلب آنحضرت اعاده کردند و آنحضرت دید قوت و تسلط ایشان بدفع آنچه که از طرف یزید وارد شود اگر قوی
شد در ظن او که واجب است بر او پس عمل کرد باجتهادش در گمان خود که آن قوم حیله میکنند بر او و اهل حق از آنحضرت
او ضعیف میشوند و اتفاق میافتد آنچه که اتفاق افتاد از امر حر تا اینکه میگوید با این فضل و دخل بر آرایش امام حسن
فرق واضح است زیرا که امام حسن ع برای دفع فتنه و ترس جان خود و اهل و عیال و شیعه خود و جان عده قلیله از اصحاب خود
مصالحه کرد ولی حضرت سید الشهدا ع وقتیکه قوی شد ظنش بنصرت اشخاصی که باو مکاتبه کرده بودند و توثق نمود بر آن و قوت
از جانب صاحب حق و ضعف از جانب اهل باطل دید بر او واجب گردید طلب و خروج و پس از آنکه علامات و امارات حیله

بر او ظاهر شد عزم رجوع کرد و خواست برگردد تسلیم شود چنانکه برادرش تسلیم شده پس منع کردند از آن و بین او و حائل
شدند بود مگر اینکه تسلیم و کف نفس وقت ظهور اسباب خوف از آنحضرت مقبول نشد پس اجابت نکرد
بصلح تا اینکه بشهادت رسید الی آخر ما قال السید ره من هذا القبیل و لم اذکره لخوف الاطناب و التطویل و حقیقة
این تفصیل از این بزرگوار خیلی بعید است مجلسی علیه الرحمه در بحار در جواب اشکال او گوید هر یکی از ائمه علیهم السلام مأمور بودند
باموری مخصوصه که در صحف سماویه نازله بحضرت رسول ص مکتوب بود پس ایشان عمل میکردند در طبق آن و سزاوار نیست قیاس
احکام متعلقه بر ایشان باحکام ما و بعد از اطلاع باحوال انبیاء و بر اینکه کیفیتی از ایشان مبعوث شدند بتنهائی بر الوف
از کفره و الهه ایشانرا سب میکردند و دعوت مینمودند ایشانرا بدین خود و باک نمیکردند از آنچه بر ایشان از رشتیها میرسید
در راه دین از ضرب و حبس و قتل و انداختن بر آتش و غیر اینها سزاوار نیست اعتراض بر ائمه دین در امثال این امور با اینکه
بعد از ثبوت عصمت ایشان با براهین و نصوص متواتره مجال اعتراض بر ایشان نیست بلکه واجب است تسلیم بر ایشان در آنچه صادر
شود از ایشان و حالی آنکه هر گاه تأمل نمائی بحق تأمل میدانی که آنحضرت نفس مقدسه خود را فدا کرد دین جدش و
متزلزل نشد ارکان دولت بنی امیه مگر بعد از شهادت آنحضرت و ظاهر نشد کفر و ضلالت ایشان بر عوام مگر در فوز
آنحضرت باین سعادت اگر با آنها موادعه و مسالمه میکرد امر ایشان بر مردم مشتبه میماند و اعلام دین منطمس و آثار هدایت
مندرس میشد با اینکه آنحضرت از مدینه از خوف قتل فرار کرد بمکه و همچنین از مکه بیرون آمد بعد از آنکه دید ملاعین
غفلة قصد هلاک او دارند و فهمید که با کثرت اتمام حج برای او میسر نخواهد بود پس بیرون آمد و ملاعین جمیع
اقطار عالم را بر او تنگ کرده بودند و جائی برای فرار و قرار او نگذاشته بودند و در بعض کتب معتبره دیدم که
یزید بن معویه عمرو بن سعید بن العاص را با عسکر عظیم فرستاده او را امیر حاج کرده که آنحضرت را از خفیه بکشد

اگر ممکن نشد او را خفقه بکشد و او را از شیاطین بنی امیه را داد و ازکرده دارکرده بود نقض آنحضرت بهره نه
الفاق میفتند و بهر قسم ممکن نبود پس در حینیکه آنحضرت این مطلب را دید از احرام حج تحلیل کرده و او را عمره مفرده
نموده و فرمود قال الحسین علیه السلام — و صاحب عوالم نیز در طبق آن همین طور از شبهه سید (ره) جواب داده
که نقل آن باعث تطویل است مؤلف انیس المجالس محمد رضی طباطبائی گوید علاوه بر اینکه مثل جناب سید (ره) با آن جلالت
قدر و اطلاع از روایات خاصه و عامه خیلی بعید است با آن مرتبه از علوم و عوالم آن ۱۴ معصوم غافل و مقامات
ائمه و اولیا جاهل باشد که علم ائمه طاهرین بلا شبهه از همه عوالم بالاتر است چه خود مرحوم در مطلب این احادیث
و روایات و تفسیر آیات و غیرها که معنا از حد تواتر گذشته البته مطلع بوده و مطالبی را خود او نقل و روایت
کرده که تمامها مشتمل است بر سابقه اخبار خداوند و ملائکه جبرئیل و مکرر آن در حضرت رسالت و خبر دادن ایشان و دلالت
از موافقه جلالت و اطلاع حضرت فاطمه و ام سلمه و جمعی از اهل بیت و کسانی مثل حبیب بن مظاهر و رشید هجری و میثم تمار
و غیره که با اینها علم منایا و بلایا عطا شده بود و آنحضرت از وقت حرکت از مدینه و مکه معظمه و عرض الکربلا و در هر مقام
اشاره و اخبار از شهادت میداد و گریه اشخاص را که مستعد مقام شهادت بودند می گرد چنانکه فاضل مرحوم
و سایر علما نقل کرده قال ان سید الشهداء علیه السلام لما ارتحلنا الرحیل من بعض المنازل ارتحلوا من قصر بنی مقاتل فقال
عقبة بن سمعان فسرنا معه ساعة فخفق و هو علی فرسه خفقة و هو یقول انا لله و انا الیه راجعون الحمد لله
رب العالمین ففعل ذلک مرتین او ثلثا فاقبل الیه ابنه علی بن الحسین علیه السلام فقال مم حمدت الله و استرجعت
فقال یا بنی انی خفقت خفقة فعن لی فارس علی فرس و هو یقول القوم یسیرون و المنایا تسیر الیهم
فعلمت انها انفسنا نعیت الینا فقال یا ابت لا اراک الله سوء الستنا علی الحق
قال بلی والله الذی مرجع العباد الیه فقال انا اذا لا نبالی ان نموت محقین سهل است این

احادیث و اخبار مستغنی از بیان و ملک و بر مطالعه کنندگان کتب اخبار و تواریخ آشکار و عیان است شبهه ای
نیست اگر کسی در تشریف بردن حضرت نبی (ص) بمجلس نامردان و حاضر شدن بزم و تماشا بااو التفاوت شبهه نماید چنانکه
حقیر بوجه عجیب و در رساله لؤلؤة البحار که در تبریز طبع شده که کسی دفع شبهه اینگونه شبهات او را تألیف و رفع
شبهه نموده ام هرکسی بخواهد بآن رجوع کند علاوه مطلب این است ائمه علیهم السلام اگرچه مهدی گشته و واقف ان باشند
تا آنها اذن و اجازه خداوند نباشد لا یملکون لانفسهم نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا ایشان در تمام
حرکات و سکنات و اعمال و افعال علم لدنی تکالیف مخصوصه از جانب خداوند است علم را شیر اقیاس بعلوم
و اعمال مردم نمیتوان کرد و ایشان در حکم باطنی است که برای ما کسی هیچ مثل نمیشود و دیگری علم عادی و متعارفی مثل سایر ناس
معاف بعلم عادی رفتار مینمودند چنانکه در قضایا شهود طلب مینمودند و بعض عبارت در وقایع را شهری یاد کردم (از ایدم)
استفسار و سؤال مراسلات امر کرده میفرمودند علم باطنی ایشان بوقایع آینده از اینها ثابت بود که پس از اصول انها مراجب
طی هر و حرکت خودی نسب کرده نزد جهال که از حقیقت حال و بواطن خیال خبر نداشتند محل ایراد نباشد و سید مرحوم
چون این مطلب را بجماعه معاصر و محاور بوده با آنها گاهی طرف گفتگو میشد این جواب را در مقابل آنها باید داده باشد
که اینها بعلم و عصمت آنحضرت و بعض روایات راجعه باین مطالب واقف و معتقد نبوده اند خواسته است با اینها
مطلب را بطوریکه مدرک ایشان باشد در نظر ایشان در جای بحث وارد ایرادی ببعضی آنحضرت باقی نماند و الا عالم بودن ایشان
بکارهای آن را بکون و بتراجمون ازاینجا ثابت بود که پس از اصول انها برحسب ظاهر در حرکت خود بایستی گرفته نزد
جهال که از حقیقت حال و بواطن خیال خبر نداشتند محل ایراد نباشد و سید مرحوم چون این مطلب
با جماعه معاصر و محاور بوده با آنها گاهی طرف گفتگو میشد این جواب را در مقابل آنها باید داده باشد

که اینها بعلم و عصمت آنحضرت و بعض روایات راجعه باین مطالب واقف و معتقد نبوده اند خواسته است
با اینها مطلب را بطوریکه مدرک ایشان باشد در نظر ایشان در جای بحث وارد ایرادی ببعضی آنحضرت باقی نماند و الا عالم بودن
از جمیع چیزشنیده هرکز مبتلای شبهه نمی باشد که در دست ایشان از نصف تسبیح غیب بسبب قرب نبی الله متعهد بملکوت اشیاء تامة
واقف بوده پس اینگونه چیزها از این است و هرا اینها در بعض اعمال و افعال حکمتی است که در نظر بعض مخبران از حکمت آنها غافلند
بعالمه با دیگر تسلیم و تماشات بعض عامه باشند که با وساطت در علوم و معلومات ائمه علیهم السلام بیخبر بوده اعمال و افعال
ایشان را قیاس با افعال و اعمال سایر مردم مینمودند پس از اشکال بعض عامه جهت قتل نفس ایشان را نیز که برای
احیای امر دین و اثبات شقاوت و بیدینی جمعی که بعضی بر ساقطات نفس بتهلکه محسوب است و امر اقیاس با ایشان
نموده با اینگونه اتهامات ایشان ایرادات عامیانه را به اینگونه موافق روایات معتبره آنحضرت از روز میثاق امر شهادت
که موجب حیات دین و هدایت مسلمین بوده خود بعهده گرفته بود و همه ائمه در حق ائمه سوابق و سیقه با اتصال قدیم با بره
یتلمون کار ایشان را قیاس از خود بکرد و در بابرنقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خود فرزند مسلمین قبل از آنکه مرا از دست بدهید
آنکه روایت میکنید که بعد حضرت سلونی الت رد گفت بس خبر ده که در سرو ریش من چند تار موی است آنحضرت فرمودند
میل به خبر رسول خدا دادند بس آنچه را که تو سؤال کردی از او و بهر رشته بالای هر موئی که در سر تست
ملکی است بر تو لعنت میکند و بالای هر دانه موی ریش تو شیطانی است که ترا خفیف میکند و بهر رشته که
در خانه تو نخلی است که میکشد پسر دختر پیغمبر را و بر کلام در آنچه پرسیدی مشکل بشنید بر آن دلیل او هر آینه
خبر میدادم بر تو و لکن شاهد این مطلب است که العلم لام ازالتیطنت بعث تو و فی کلامی انی الام لا یعلم
ما یقیبه والی البصیر ملیس ذلک بحجة آنه فی خلقه پس انکه جواب مرحوم سید اید در مقابل این قبیل
اشخاص از عامه باشد که جوهر علم ایشان و مقام آنحضرت واقف و معتقد نبوده و جناب سید صاحب

و علمی با او طرف گفتگو بوده اند مرحوم فاضل دربندی در اکسیر العبادة بعد از نقل کلام سید مرتضی علم الهدی طاب ثراه و تحقیقی
علامه مجلسی بر آن او خوب تحقیق نموده ما یختلج بالبال فی المقام هو ان یقال ان سید الشهداء روحی له الفداء کان یراعی
بحسب الظاهر بالحسن مراعاته عند الناس من التحرز عن المقاتلة و المجاهدة بدون تحقق الاعوان و الانصار و کثرتهم
و کان بحسب الباطن فی غایة الاشتیاق الی المقاتلة و المجاهدة فی سبیل الله و الفوز بالشهادة و فوزه به علی ای حال
کان و هو ذلک یعلم مکان وقوعها و وقتها و کان من جملة الاسباب لخروجه من المدینة الی مکة هو اعلام الناس
حقیقة الحال و طلب النصرة منهم فانه و ان کان یعلم انه یقتل و یفوز بالشهادة و یقتل من ینصره و ان کان ذو الرفاء
کثرة و جموعا و فرة الا انه لا آن من اهل البیت العصمة و معدن الرحمة الذین ینحدر عنهم سیول الفیض و الرحمة
اراد ان یکون المقاتلون المجاهدون بین یدیه الفائزون بالدرجة العلیا من الشهادة جموعا کثیرة و الرفاء و فرة و هذا من
جملة الاسرار الملحوظة فی نظره الشریف فی انفاذ ابن عمه مسلم بن عقیل الی الکوفة لاخذ البیعة من اهلها فان الشهادة
بین یدیه روحی له الفداء نعمة لیست فوقها نعمة و درجة دونها کل درجة — و نیز فاضل مرحوم در سعادات ناصری
تفصیل مینویسد حاصلش این است که بعد از انهدم معاملات عطش شدیدی بر آنحضرت ظاهر شد و ذو الجناح نیز تشنه بود آنحضرت قصد
فرات نمود و اعادا را که موکل بر فرات بودند منهزم ساخت داخل فرات شد پس دست مبارک را دراز کرد قدری آب
برداشت بذو الجناح تو آب کور منهم آب خورم ناگاه نامرد کافری فریاد زد یا حسین تو آب میخوری و حال لشکر خیمه
ریخته پس آنحضرت آب را از دست شریف ریخته و از فرات بیرون آمد و انقوم معاندین را متفرق ساخت و خود را بخیمه
رسانید و دید خیمه سالم است اقای فاضل دربندی رحمه مینویسد که از کلام بعض علما سر حسین مستفاد میشود که در این موقع (۲)
مطلع بحقیقت حال بوده هیهات هیهات زهی تعجب است از عقلی اینها و کور او است ان حجت کبری و دلی مطلق خدا

پس امام اگر در آخر مغرب باشد مرد چه جمع را که در آخر مشرق باشد می‌بیند و میداند علاوه بر این مکرر شنیده اید که
علوم اولین و آخرین و علوم جمیع انبیاء و ملائکه نسبت بعلوم محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین از قبیل نسبت یکقطره است بدریای
محیط، انکه فاضل مرحوم بتری چند برای آب نخوردن آنحضرت ذکر کرده من جمله گوید چون منافقین ذکر آهنگ حرم و اهل
حرم محترم را کردند بمحض شنیدن این قصد این فقره از غایت غیرت آب خوردن برو ناگوار شد و نتوانست آب بخورد
آب را ریخته متوجه خیام شد مؤلف طاب ثراه گوید چون در خیام آنحضرت بعضی نسوان و اطفال بودند و پامال بودند
در بلا شدن بیکباری صدا و ندا از جماعت اعدا ترحش و خطر اب انها البته می‌افزود بمحض شنیدن این صدا
که حرم را بخیمه‌گاه رسانید ملکفست برای تسلیت انها باشد تا از شنیدن این فقره مضطرب نباشند و انکه آب نخورد
از غایت ملالت و غیرت بوده چه برای شخص غیرتمند جلیل الشأن بزرگوار بعنوان اگر هجوم دشمنان بخیام اهل و عیال آن اگرچه
محض دروغ باشد و معلوم شود که دروغ است شاق و ناگوار میباشد با این حالت برای شخص غیور آب خوردن سهل است
رنده ماندن گوارا نمیشود کما قیل قال قصدوتی بمنفنی و اتوکو حرمی الخ مجلس یازدهم عنوان که مؤلف
طاب ثراه بیان سؤال جواب سید مرتضی طاب ثراه در مجلس سابق ذکر نموده در واقع از چه جهت و بچه عذر موجهی است
عجب است ... با بعضی عبارات در مسئله کرده در جمله علمای شیخ را در کتاب ستی بجواهرش بنظر رسید که ذکر وجه و
عذری برای آن ننموده بلکه میتوان گفت مفهوم آن بر حسب ظاهر در آن عصر منافی مذهب شیعه باید
باشد چنانکه جناب شیخ المرتضی الانصاری علی الله مقامه نیز بدان متوجه شده در کتاب طهارت در مبحث کر
بعد از نقل عبارت او تعرض نموده عبارت هر دو را عیناً بدون ترجمه نقل میکند قال فی الجواهر فی الجواب
عن اشکال اختلاف تقدیری الکر ما هذا لفظه لکن قد یشکل بانه لا داعی الی هذا التقدیر المختلف المعلم

[illegible]

بنقص الوزن عن مساحته و انما مع القدرة علی ضابط غیر ذلک منطبق علیه ویدفع اولاً بان دعوی علم الشیء
والائمة بذلک ممنوعة ولا غضاضة لان علیهم لیس کعلم الخالق عز و جل فقد یکون قدروه باذهانهم الشریفة
واجری به الحکم علیه (انتهی) قال شیخنا العلامة المرتضی الانصاری فی کتاب الطهارة فی مبحث الکر بعد ایراد قوله
و اشکاله ولم اجد من دفع الاشکال نعم دفعه بعض بوجه مشکل وهو منع علم الامام بنقص الوزن و الاختلاف المساحة
ثم نقل الجناب المعظم عبارة الجواهر المذکورة بعینها وقال وفیه ما لا یخفی فان هذه یرجع الی نسبة الغفلة فی الاحکام
الشرعیة بل الجهل المرکب وتقریره سبحانه ایاهم علی هذه الخطاء تعالی به و تعالوا عن ذلک علواً کبیراً (انتهی)
مؤلف طاب ثراه گوید دفع این اشکال لازم نگرفته است که نسبت جهل و غفلت العیاذ بالله بامام علیه السلام وارد شود میتوان
گفت که اولاً چون کیل و ترازو برای تعیین وزن همیشه بهم جا سهولت حاضر نبوده الیه تود و تعیین مقدار با اشبار
و حساب انهم در صورت کم در نادی طول عرض و عمق از همه از مقرر برای هر کس آسان نبود خواستند بهر دو قسم تحقق
کریت را معلوم دارند و اگر برای وزن اختلاف متعارف اشبار یا تفاوت وزن آب مابین اینها کم در نادی باشد
چون در هر دو صورت قدر کر موجود و محقق است هر چند یکی زیاده از قدر واقعی کر باشد این زیادی و کمی مضر و منافی
حکم مطهریت نخواهد بود تا مایه اشکال گردد پس ملکفست مقدار کر را که در واقع معین است با هر ضابطه باین دو قسم تحدید
فرموده باشند تا تعیین کر برای اهلش آسان گردد و از این دو میزان بیرون نرود و هر کدام از اینها زیاد بر باشد
چون در هر حال حاوی قدر کر است پس زیاد بودن ان در حکم مطهریت ضرری نخواهد داشت حتی در نقل و مخففت آب
نیز که فی الجمله تفاوت است در اشبار نیز هر چند بشر مستوی الخلقه باشد تساوی حقیقی نبود پس قدر مشترک بین
این دو تحدید را میزان کر قرار داده اند و شیخنا العلامه المامقانی ادام الله ایامه نیز در دفع الاشکال این عبارت

جواهر و اشکال و جواب او و عبارت شیخنا المرتضی طاب ثراه را نقل کرده بعد از تعقیب جواهر خود بوضع احسن دفع
اشکال فرموده هر کس بخواهد بانجا رجوع نماید مجلس نوزدهم مرحوم فاضل دربندی در اسرار الشهاده در باب تعداد
مقتولین وقعه کربلا تحقیق کرده گوید از کلمات نظم و نثر بعضی ظاهر میشود که عدد مقتولین در کربلا از ده هزار بالا تر
بوده و این قول قول شاذ نیست و بعضی بیست و پنج هزار و بعضی بیشتر را گفته و چه مرحوم مزبور جواب داده از اشکالی
که بعضی محاربه با آنحضرت کرده و گفته آیا آن عده قلیل چگونه ممکن است با جماعت کثیره با قوت بشریه مقاتله
و مقابله کرده و خود این استبعاد را بنحو رفع کرده که گفته است آنحضرت قوی ترین بشر بوده و قوه بشریه آن
حضرت باین درجه بوده پس جای استبعاد نیست تا اینکه گفته جای استبعاد اینجا است که محاربه آنحضرت با شمشیر و نیزه
بوده و تنها و تنش هم قریب بغروب یا عصر عاشورا بوده پس باین اندک مدت باین محاربات و مقاتلات کثیره که
جمع کثیری از آن اشقیا را کشته باشند وسعت و گنجایش ندارد خاصه انکه خود آنحضرت و شهدا با انکه اهل
یکی یکی و جماعه الجیوش قتال میرفتند و منفرداً مقابله و مقاتله و مقاوله با اعدا مینمودند و در جواب این استبعاد
و اشکال گفته است که با وجود جمعی بعض علما رساله در این باب نوشته حاصلش این است که در آنروز هر آن و دقایق آفتاب
در فوق الارض هشتاد و دو ساعت بود پس با این تفصیل مندفع میشود اشکال کشتن جمع کثیری در آنروز با آن تفصیلات
که روایت شده الی آخر ما قال مؤلف طاب ثراه گوید در بیان ظهور شجاعت حسینیه فوق العاده اما قدر مسلمی که مقاتله
آنحضرت با هفتاد و دو نفر از اعوان و انصار در مقابل انبوه اشقیا و اعدا اشرار که جمعی با حر و جمعی با عمر سعد و جمعی با شمر لعین
و اتباع انها در روز عاشورا در عرصه کربلا جمع و حاضر جنگ بودند برای اثبات قوت قلب و شجاعت آنحضرت
و الیت ولی و استقامت اعوان و انصار و اعوان او در مقابل ان جمع کثیر کهاقل آنچه از اخبار خاصه و عامه
سی هزار نوشته اند کافیست و در اثبات مطلب حاجت بزیاد تر نمودن جمعیت دشمنان از این عدد نخواهد شد

[illegible]

بلکه فقط هفتاد و دو نفر تا آخر نفس در مقابل ده هزار لا اقل ایستادگی نمایند و فرار نکنند و نرم و بیعت مخالف نشوند دیانت
التزام کلاً چه است تا چه رسد به اینکه موافق روایات و تواریخ خاصه و عامه عدد مخالفین و شرکای زیاد ملعون از سی هزار کمتر
نبوده بلکه بیشتر روایت شده علاوه بر این در رفع اشکال اگر بنا بخرق عادت باشد حاجت بزیاد کردن مدت روز
و تغییر دادن بسیار آسمان و سیر آفتاب و بهم زدن نظم کلیه عالم نمیباشد بلکه میتوان گفت چنانکه حضور ائمه وقت
احتضار با عالم بشریت نزد مردگان در این عصر مسلم عموم شیعه اثنی عشریه است و خود فاضل نیز در مؤلفات خود مکرر
باین معنی تصریح کرده و فرمایش حضرت امیر علیه السلام بحارث همدانی است یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن
او منافق قبلاً و در روایت بسیاری آنحضرت را نیز فاضل مرحوم در کتب در جمیع از معتبرین علما نقل کرده و مسلم داشته اند
پس چه عیب دارد اینهم از این باب باشد اگرچه مجاهده بطریق عادی میکرده در نیزه و شمشیر نه بطول مدت روز بلکه
میتوان گفت اتمام حجة و ملاحمه آنحضرت با دراز روز یا انقسام اشقیا باب طی الزمان بوده چنانکه از جناب
امیر علیه السلام مروی و مأثور است که آنحضرت در وقت پا گذاشتن برکاب طراری اسب و پا برکاب دیگر گذاشتن یک قرآن ختم
میکرده چون طولانی شدن روز و تصرف در گردش و حرکت افلاک نیز بالتبع بخارق عادت و اعجاز باشد پس
در صورت کم بنا با اعجاز باشد اینکه انقسام بمعجزه سهلتر است از اینکه روز طولانی کرده و گردش و نظم کلیه عالم
بهم بخورد و بدین وجه مقابله و مقاتله و مقاوله آنحضرت در از زمان قلیل با آن جمع کثیر البته ممکن است و هر وجه برود
و رفع استبعاد گردد و این وجه که در طبق روایات صحیحه در راه رسم آن معروف است باذهان نزدیکتر است
از روز بزرگ بود و حاجت بتکلف نیست بلکه میتوان گفت این کار به مقاتله آنحضرت با شمشیر و تیر و نیزه بس
از مقابله بلکه مقاوله مع الظاهر بر وفق رسم و عادت و بطریقه مقاتلات و مجادلات عادیه است

هرچند همه کس قادر بر این مرتبت ولی ظاهراً از زیاده در رسم بشری خارج نباشد و فارق عملی بودن این مانند عارق عادی
بودن طول مدت روز نیست مجلس هفدهم در جواز و عدم جواز بعض اقسام تعزیه‌داری بطوری که بعض جاها معمول شده
بعض علما بر بعض دیگر از تألیفات خود در باب بعض اقسام تعزیه‌داری که در برخی ولایات چندی است معمول شده امثال
گروه گوید و از طرق متعارفه عزاداری جرح و شق روس و بدن و ضرب بسلاسل حدید و تعلق اوکلیق بر سینه است که در بعض
بلاد در ایام عاشورا مرسوم است بمقتضای عمومات حرمت اضرار ببدن و القاء النفس بر تهلکه و وجوب حفظ نفس محترمه
از اذیت هر یک از این افعال حرام است تا اینکه گوید و شاید توهم میشود جواز بتقریب اینکه علیا مکرمه زینب خواهر امام علیه السلام علیها
با این جلالت قدر که جهت فضایل و فرمودات عالمهٔ غیر معلّمه در ورود کوفه بنابر روایتی که مرحوم مجلسی در بحار از بعض کتب معتبره
در مسلم جصاص روایت کرده که آنحضرت سر مبارک خود را بمحمل زده مجروح کرد و گشت بطوریکه خون جاری شده و از زیر محمل
ظاهر گشت و اگر جایز نبود لهذا از آن معظمه این فعل صادر نمیشد پس گفته است این توهم باطل است چرا که صدور این
فعل از آن معظمه در هیچ جزء نقل نشده مگر همین یک روایت مسلم و مسلم مجهول الحال است تا گوید و میتوان گفت
صدور این فعل از آن مخدره معظمه از روی اختیار نبوده است و آنحضرت از کثرت مصیبت و عظمت این رزیت
مسلوب الاختیار شده است [illegible] قال [illegible] که بر سر و عصا زدن و خون [illegible] در تعزیه مجروح کردن و خاک
و خاکستر بصورت پاشیدن دو صورت دارد یکی اینست که شدت هم و غم و کثرت محنت و حزن و اندوه شخص را
باین اعمال و رسوم طبعاً وادار میکند که شخص از روی محبت و اخلاص بی‌اختیار از ته دل بسا در تسلیت
گونه اعمال مینماید پس حکم بحرمت آن مشکل است مانند اینست الصورت که [illegible] و نیت انکار [illegible] محض درک
ثواب و اظهار [illegible] در صاحب مصیبت و کاملین عزاداران آنحضرت و لشکریان [illegible]
بنیت قربت باشد بی آنکه مشوب بمقاصد نفسانیه و اغراض دنیویه گردد در اینصورت نیز حکم بحرمت

مجلس هفدهم

نمودن خالی از اشکال نیست و بعد از تحقیق نیت حدیث [illegible] یکی ادا [illegible] وجبت له الجنة [illegible]
البته این مواد اردهٔ مقبول خواهد داشت و یکی اینست که شخص با تکلف و اشکال بدون محرک قلبی و بی شوق طبیعی
برای بعض اغراض دنیویه باینگونه کارها اقدام کند مانند جلب قلوب عزاداران و مخلص نمودن دادن خود را
بآنحضرت در انظار مردم یا بخیال انتفاع از بعض عزاداران یا برای تقلید و تبعیت دیگران پس در اینجا حکم بجواز
مشکل است اگر بگوئی با اینکه آنحضرت جناب زینب [illegible] چنانکه در بحار و غیر آن از آنحضرت منقول است از
بعض چیزها منع نموده فرمود انی اقسمت علیک فابری قسمی لاتشقی علیّ جیباً ولاتخمشی علیّ وجهاً ولاتدعی علیّ بالویل والثبور
اذا انا هلکت پس چگونه است روایت مسلم جصاص که نیز در بحار از بعض کتب معتبره مروی است که آنحضرت از غایت
حزن و اندوه سر خود را چنان بمحمل زد که خون جاری شد و عبارت مسلم اینست فالتفتت زینب فرأت
رأس اخیها فنطحت جبینها بمقدم المحمل حتی رأینا الدم یخرج من تحت قناعها واومت الیه بحزن ثم
پس در صورت مقبولیت این روایت اینگونه حرکت از آنحضرت چنانکه بعض اهل علم تصریح نموده باید بی‌اختیار باشد
و از غایت ملالت و شدت اندوهی که سرزده است تا منافی و مخالف نهی آنحضرت نشود و مقصود از منع در آن روایت
این باشد که آن خاتون معظمه برسوم معموله عزاداری [illegible] یقه پاره نکند و صورتش را نخراشد و این تکالیف
وقتی وارد است که این اعمال بسبیل اختیار صادر شود ولی ارتکاب آنها با حالت بی‌اختیاری و قهری از کثرت مصیبت
خارج از تکلیف است فی البحار فی جملة روایة المفید عن علی بن الحسین علیه السلام انه قال [illegible] بعض مقالات
لکشف عن جنازه شهادته وقول زینب بعد استماعها واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة الی ان قال
فقال علیه السلام یا اخیّاه انی اقسمت علیک فابری قسمی لاتشقی علیّ جیباً ولاتخمشی علیّ وجهاً

[illegible]

ولاتدعی علیّ بالویل والثبور اذا انا هلکت الحدیث یقول المؤلف [illegible] ان زینب علیها السلام کانت
عالمةً غیر معلّمة فلعلّ جزعها ولطم وجهها وغشیتها قبل الشهادة کانت امراً لم یکن بحالة اختیار
بل ربما صدرت عنها قهراً لکثرة حرقة قلبها وشدة حزنها وهمّها — و چون جناب سکینه نیز [illegible]
[illegible] در خودداری نماید و بر جزع نکند و نیز آنحضرت فرمود که در حیات او سوز اندوه آنحضرت اولی بود از
وفات لهذا بحال خود گذاشت چنانکه فرموده — سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی
لاتحرقی قلبی بدمعک حسرةً مادام منی الروح فی جثمانی — واذا قتلت فانت اولی بالذی تأتینه
یا خیرة النسوان مجلس هیجدهم که عزاداری مردم در تذکر وقایع کربلا و نه اگر مصیبت حضرت سید الشهداء علیه
السلام بحالت [illegible] و مقتولی اصحاب باوفا و گرفتاری عیال و اطفال آنحضرت بیاد باشد که در آن
عرصه بلا میان اعدا بیکس تنها ماند و آنهمه جور و جفا کشیدند ولی [illegible] دلالت آنحضرت از این
نبود [illegible] از کشته شدن خود و انصار و اعوانش خواست که همه اینها در جنب مقصد [illegible] اسهل
و مختصر بود [illegible] از برای [illegible] خواست که خود و اصحابش ملازم [illegible] باشند بلکه تمام همت و مقصد
او از طلب نصرت اعلاء کلمه حقه و تفریق مابین نور و ظلمت و تمیز حق از باطل و اتمام حجت بر آن قوم اشقیا
بود و نظر بتکمیل سعادت [illegible] و کشف حال اشقیا تا حجت [illegible] و طرف حق و باطل در عرصه دنیا
بمردم مشتبه نماند و امر سوء [illegible] یزید و اسلاف [illegible] بی‌پرده شود حتی [illegible] رحم [illegible] که
داشت علاوه بر مصائب دیگر بهلاکت افتد [illegible] نهایت [illegible] دلالت داشت همچنین
اصحاب باوفای او که در این [illegible]

مجلس هیجدهم

میخواستند و تماماً در صدد این بودند که حق و باطل از یکدیگر جدا شود و امر بر مردم مشتبه نماند و آنکه میفرمود والله
و هل من ناصر ینصرنا عمده سعی و تلاش از برای تحصیل این نصرت بود که حق از باطل متمیز گردد و کفر و لعنت [illegible]
بمردم واضح شود چنانکه بشهادت آنحضرت این نصرت حاصل [illegible] در مواقع بعمل آمد حتی بعد از آن وقعه باز هر وقت و هر
زمان تفصیل این واقعه و طور طرز این جماعت ذکر شود شنوندگان لعنت و بیدینی یزید پلید و اتباع او را واضح
خواهند دید زیرا که با عترت پیغمبر و اولاد حیدر کردار و زنها و اطفال ایشان بی‌پرده شد که در هیچ جا هیچ خفائی باقی
نماند حتی در جزو مناجات آنحضرت که از خداوند خطاب رسید یا حسین انا ناصرک [illegible] مقصود همین نصرت بود
و آنحضرت این گونه نصرت را طلب میکرد چنانکه در مناجات خود ببارگاه خداوندی عرض کرد رب ووددت ان
اقتل سبعین مرة فی طاعتک ومحبتک ای مولای تو مولای من [illegible] سودای من
سودای من گر بشکافند سراپای من جز تو نیابند در اعضای من و تمام همت و نظر شهدا نیز بدلالت آن امام
بسوی معروف بتحصیل این مقصد مرام بود آنست که ایشان از زخم تیر و نیزه و شمشیر چه خون پروائی [illegible]
در تحصیل این مقصود در تشییع [illegible] حضور و در پیش روی آن امام هر یک بکمال تسلیم و رضا سپر هر گونه تیر بلا گردیده
و برنای [illegible] میکشند امروز بخت نیک بشارت رسان ماست اقبال رخ نموده مراد ما بجاست [illegible]
این که دل بهر از [illegible] جست [illegible] این که جان بهر [illegible] آرزوش خواست مرحوم شیخ جعفر [illegible]
کرده که روز عاشورا در حالتیکه آنحضرت [illegible] و برای اتمام حجت در مقابل لشکر ایستاده پاره از [illegible]
خواست نماز ظهر عاشورا بخواند در آن وقت بعض اصحاب باوفا دور آنحضرت را گرفته بودند که از هر طرف تیری
می‌آمد بجان خود میخریدند تا با تیر بآنحضرت رسد یکی از آن بزرگواران سعید بن عبدالله حنفی بود که با زخم تیر [illegible]

پسر بلای آنحضرت کردند تا حضرت نماز را بجا آورد سیزده تیر ببدن مبارک او رسید که از پا درآمد و بر زمین افتاد و شهید شد
یکی از اصحاب آنحضرت که دور آنحضرت طواف میکرد و خود را سپر بلای او نموده بود حنظلة بن سعد شبامی بود که روی
بلشکر مخالف و پشت بحضرت ایستاده بود تا هر چه تیر و نیزه و شمشیر بسمت آنحضرت برآید بسینه و گلوی
او خورده بحضرت نرسد و او خود بلاگردان حضرت باشد همچنین بود عمرو بن قرظة الانصاری پس از اذن جهاد
جهاد میکرد و خود را سپر بلای آنحضرت نمود تا جان داشت هر تیری که بطرف حضرت می آمد دستش را پیش می آورد
که تیر را بحضرت نرسد نگاه دارد و شمشیر که میآمد بجان خود میخرید تا صدمه بآنحضرت نرسد پس از آنکه مجروح و بیطاقت
شده بکمال خلوص و ارادت جان داد — آری ره و رسم عشق این است — جان دادن عاشقان چنین است

مجلس نوزدهم اصل مقصود در این رساله بیان این است که در جمیع حرکات و سکنات و رفتار و گفتار آنحضرت حضرت
سید الشهدا محض نصرت دین بود نه حفظ تن و جان خود و اولاد و اخوان و نه از برای ثروت ظاهری و سلطنت
چند روزه این جهان و نصرت دین نمیشد مگر مبطل کردن حقیقت خود و اسلاف اطهار و ظاهر نمودن ضلالت
و فساد و نفاق اشرار تا طریقه تولی و تبرا که رکن اعظم ایمان و دو جناح قوی برای مؤمن است راه روشن واضح
شود و اینهم موقوف بچند چیز بود یکی آنکه عزیمت و خروج در رد بیعت یزید را مسلمین و معظم بلاد اسلام معلوم کنند
دیگر آنکه رفع اسباب فراهم کنند که بر حسب ظاهر دست احدی کسی نتواند و برآید خروج کنند و ترک بیعت یزید
مقتول و شهید شدن حضرت است تا بهمه دوست و دشمن امر را مشتبه ننمایند دیگر اینکه وقت عزیمت را
تعیین کنند که هر کسی بیغرضانه اگر در حالات او تأمل نماید بفهمد که طالب سلطنت و ریاست دنیا نیست
و دعوی او دعوی دین است لاغیر چنانکه آنجناب بهمین مطلب تصریح و بالات چنانچه مکرر [illegible]

بر حسب ظاهر نیز کار را بجائی رسانید که به همه دوست و دشمن و جمهور ناظرین معلوم گردید او را دنیاداری و جمع مال و منال
و خوش گذرانی منظور نیست بلکه او را منظور دیگر و مهم اهم است که با همه حصول یقین بر هلاک و شهادت و اسیری
عیال و اطفال باز هیچ وقت از آن اراده حرف عزیمت نکرده و کاملاً عالماً اقدام بورطه بلا نمود و رضا بقضا داد و چون آنحضرت
حرکات عزیمت او در هر طرف منتشر شود و مردم از این عزم و خیال او مطلع باشند تا هر کس بتواند و لقد کانوا عاهدوا الله
من قبل لا یولون الادبار و کان عهد الله مسئولاً و از روی فطرت طینت میل در موافقت و نصرت دارد بمیل و اختیار
بآنجناب ملحق شود و آنها که مخالفت دارند حجت بر آنها تمام کرده و بهانه نداشته باشند بگویند که ما بیخبر ماندیم و از حرکت حضرت
آنجناب مطلع نشدیم قال تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا
تبدیلاً پس با آنکه تکلیف بیعت بآنحضرت در مدینه شد و ولید بحکم یزید آنجا اصرار طلب نمود با اصرار به بیعت حضرت
آنجناب در مدینه توقف ننمود و بمکه روانه شد چه هرگاه این تکالیف و اصرار همان وقتها در مدینه اتفاق افتاده
و آنحضرت را آنجا شهید میکردند با غلبه و لایات و بلاد اسلام خبر نمیرسید و حقیقت مطلب معلوم و محقق نمیشد بلکه
مطلب را ملتبس میکردند و بعضی که مستعد نصرت و لایق مقام سعادت بودند بآن مقام نمیرسیدند تا تکمیل شوند و بآن فیض
برسند و برخی که کافر و فاجر بودند حجت بآنها تمام نمیشد و چون آنجا بروز میکرد و حق با باطل چنان برملا و واضح
و روشن نمیگشت پس آنحضرت از مدینه خارج شد حتی اهل و عیال را نیز همراه برد تا این شهرت با طراف بلاد و جهات
نشر گردد و بعض خیرخواهان مثل محمد حنفیه وغیره از هلاکت و شهادت خبر دادند و اصرار نمودند در عزیمت را موقوف
نکرده ایستادگی در عزیمت فرمود و گفت شاء الله ان یرانی قتیلاً ان یراهن سبایا و با اینکه بعضی بآنحضرت
گفتند عیالات را همراه مبر آنجناب نیز بهمراه برد تا کسی نتواند آنحضرت عمداً با شارع

معهود رفت تا این عزیمت بهمه جا شهرت کند بعد از آنکه بمکه تشریف آوردند که از هر طرف بلاد و یأتین من کل فج عمیق
مسلمین با آنجا تردد داشتند و از آنجا باطراف و اکناف خبرها میرفت چندماه آنجا توقف نمود و از کوفه نامه های متعدد
و رسولان و قاصدان چندی رسید حتی در یک روز شش صد نامه بآنحضرت رسید و مبالغه اینها از حد گذشت و بهمین واسطه
در کوفه عزیمت آنحضرت شهرتی کرد و بسایر ولایتها شهرت افتاد و باینها اکتفا نکرده مسلم را پیش فرستاد و بواسطه
ورود او به اعالی و ادانی اهالی کوفه معلوم گردید آینده کیست و مقصود و مرام چیست و اینکه اینها و حقیقته آنکه سر مسلم
آوردند علی رؤس الاشهاد بالفطرة با آوازه و برملا او را شهید نمودند همه دانستند که جناب امام حسین ع می آید و به
یزید بیعت نمیکند و قصد ابن زیاد و یزید بکشتن او در استقبال منی و مکه و مدینه رسول است بعد از چندی توقف بمکه
مکه معظمه در موسم حج رسید و همه حجاج از عزیمت آنحضرت مطلع گردید آنحضرت دیگر توقفی ننمود حتی حج را بعمره
مبدل کرده اند و در روز ترویه حرکت فرمود تا همه ملتفت بقصد او باشند و بدانند بسبب ارتحال آنحضرت روز
ترویه عزیمت فرمود و دیگر اقامتی ننمود بعد از رسیدن خبر قتل مسلم و آن حکایتها و رسیدن طلیعه لشکر ابن زیاد
و مأیوسی از اهل کوفه باز نامه باشراف کوفه نوشتند و مصحوب قیس فرستاد و با اینکه سید است کار از کار گذشته
مردم بر بیعت آنها فریفته شده تفصیل نامه و فرستادن قیس را در کتاب فتوح که خواجه احمد بن اعثم کوفی از مورخین
معتبر عامه در سال دویست و چهار هجرت تألیف کرده چنین نوشته بترجمه نقل میشود عبیدالله زیاد در جمیع راهها
راهها فرستاده بود که نیک باخبر باشند و ببینند که کسی از نزد حسین بن علی بیاید بگیرند و پیش او به برند چون
قیس نزدیک کوفه رسید از دور یکی را دید از اصحاب عبیدالله که او را حصین بن نمیر میگفتند از او بترسید و نامه را
پاره کرد حصین یاران خویش را گفت تا قیس را گرفتند و آن نامه پاره پاره را بستدند و او را پیش ابن زیاد

آوردند

آوردند پسر زیاد از او پرسید که تو کیستی گفت من مردی از شیعیان علی بن ابیطالبم پسر زیاد گفت چرا نامه را پاره کردی
گفت از ترس تو تا تو از مضمون آن وقوف نیابی گفت این نامه را که و بکه نوشته جواب داد که امیرالمؤمنین حسین ع
نوشته پرسید بکدام جماعت نوشته بود گفت بقومی از اهل کوفه که من ایشان را نمی شناسم پسر زیاد در خشم شد
و سوگند یاد کرد تا نگوئی این نامه را بکدام قوم نوشته بود ترا رها نکنم والا بر سر منبر برو و علی و حسن و حسین را دشنام
بگوئی از این در کار دیگر باید کرد تا از دست من خلاص یابی والا ترا ریزه ریزه کنم قیس گفت من آن جماعت
که حسین بایشان نامه نوشته بود نمی شناسم چگونه تقریر کنم اما لعن سهل است چنانکه میگوئی بر منبر میروم و بر ایشان میکنم
بگوئی میگویم پسر زیاد گفت که او را بمسجد جامع برید تا در حضور خلایق علی ع و فرزندان او را سب کند و ناسزا گوید چنانکه
مردمان بشنوند قیس را بمسجد آوردند و بنشاندند تا مردمان جمع شدند چون مسجد از مردم پر شد برخواست و بر منبر
خطبه فصیح خواند بر مصطفی ص و اهل بیت نبوت و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام درود و صلوات فرستاد و جمله ایشان را بانواع ستایش
بستود و بر عبیدالله و پدرش زیاد و بر یزید و بنی امیه لعنت کرد بعد از آن از فضائل امیرالمؤمنین و حسین ع شرح داد و او را اصحابی گفت و بعضی
از مناقب و مآثر او بر زبان راند مردم را به بیعت او خواند و بر متابعت او تحریص داد و احوال حسین بعبیدالله بگفتند گفت
تا او را بیاورند بر بام قصر بردند و از آنجا سرنگون انداختند تا اعضایش خورد و درهم شکست و بدرجه شهادت رسید و در حق آن
واصل گردید (رحمة الله علیه) چون این خبر بامیرالمؤمنین حسین ع رسید فرمود انا لله و انا الیه راجعون تحت گرفت و گفت رحمت
خدای بر قیس باد که آنچه براو بود بجای آورد خدا او را جزای نیکو دهد تا اینجا ترجمه عبارت کتاب بود تا اینجا فتوح
طبقی گردید حکمت فرستادن قیس نیز معلوم است راجع باین بود که در کوفه بیشتر اعلان بحرکت آنحضرت شود
و گمان نکنند بعد از قتل مسلم آنجناب از آن عزیمت منصرف شده تا هر کس مایل و مشتاق همراهی آنحضرت

باشد از ادراک فیض خدمت سرور دست نشود و آنکه لایق این مقام نیست و از اهل ضلالت حجت بر او تمام
شود همه مردم از این وقایع معلوم کرده آینده کیست و جنگ از چه جهت و چه علت است لشکر را مجاز به کدام کس آماده کند
حتی اغلب سؤالات و کلمات آنحضرت و اصحاب از میان آن قوم در حین مبارزت در رجزخوانی و ترک احوال
و استمهال و تأخیر در قتال و جدال تا روز عاشورا راجع به نفیر بوده الی آخر و اصل عمل تعیین کمتر از شهادت شهدا
نیشود بلکه میتوان گفت عمل اینها نفع از عمل ایشان مشکلتر بود زیرا که در حضور جناب و اصحاب در مقابل بودی
امام علیه السلام و منظر اهل بیت گرام جنگ کردن و کشته شدن خیلی سهلتر است از قبول اینطایف در جنب امام تنها
و انجمنی بسیار دلیری در شهادت و اخلاص میخواهد از این کمتری در مردانگی ایشان آن بود که آنحضرت بهرام کرد
کرد و رحمت خواند و فرمود که برای ایشان بودکابی آوردند و از این فرمود چنین بر می آید که باطناً ایشان مکلف بوده
بر انتفعوات و این مأموریت در ازل معهود ایشان محول بود مجلس بیستم در بیان اینکه آنحضرت واضح نمود که سبب سیم
ترک بیعت یزید و خروج کننده بر آن پلید آنحضرت است نه دیگری تا همه مردم معلوم شود جنگ با کیست و مقصود
یزید و این بنا جهت تا بعد از شهادت مردم در اشتباه نمانند و شبهه مردم و اینها که میگفتند مقتول خارجی است
در ازهان مردم دفعی نگرد و همه بدانند که مقتول در شهید جناب امام حسین علیه السلام بوده و اسم آل او از رجال و اهل بیت
او است نه خارجی بر اسلام حتی بعض مردم که از قضای دوستی میگویند غلو داشتند و ما قتلوه و ما صلبوه ولکن
شبّه لهم میگفتند — و دیگر سرّ این بود در فرستادن مسلم که پیش از خود و نامه نوشتن با او و بعد فرستادن
قیس و نامه دیگر با او و تصریح خود همنگام معرکه و انتهار رجز خوانیهای خود و اصحاب و فرمودن او
من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسه الی آخر اقوال و دیگر آمدن بمیدان
کارزار و مکالمه با آن قوم اشرار و همچنین بردن عیال و اطفال بهمراه خود که بعد از شهادت

دیدن آن امه جاه اسباب تعریف آنحضرت باشد چنانکه در بازار کوفه و شام میان آنها جمعیت و ازدحام جمعی ازهارا
نسب خشد و چه ناله ها کردند حتی هند زن یزید شناخت و چه ها گفت و دیگر سرّ این بود در تحمل بردن سرهای انور
اطهر به نیزه ها که آنها را همه کس ببینند و بشناسند تا امر مطلب معظم ناس مشتبه نماند با اینکه تا از وقت بر نیزه زدن
در اسلام معهود نبود و همچنین بکلمات مجلس یزید و ظهور عتاب و خطاب او با سر مطهر شهید و حضور جمعی از اهل مملکت
و وقوع برخی معجزات در عرض راه از سرها و خواندن آیات کهف را با سر بریده ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من
آیاتنا عجبا تا مردم گمان نکنند حرف بنی امیه را سزاوار است و مقتول العیاذ بالله خارج از دین اسلام بوده بر حضرت حسین علیه السلام
و دیگر سرّ این بود در اینکه آنحضرت قبل از وقت اهل غاضریه را طلبید و خود را با نها شناسانید و از انها زمین مزار
و دور دفن خود شان را بها خرید فرمود و محل مصرع خویش را با نها نشان داد تا بعد از شهادت شبهه نماند و جای
قبر مطهر نیز معلوم و مثبت باشد و نتوانستند آن آثار را محو نمایند و صوار الحرا باشند در کشکول شیخ بهائی اره) لکن الحسین
علیه السلام اشتری النواحی التی فیها قبره من اهل نینوا و الغاضریة بستین الف درهم و تصدق بها علیهم و شرط
ان یرشدوا الی قبره و یضیفوا من زاره ثلثة ایام انتهی) آن بود که متوکل خواستند هر چه آثار قبر را محو نمایند
مأمور نشد ندمی خواستند شخم نمایند و آب ببندند آب در حائر ایستاد و بعد قبر مطهر داخل نگردید و متوکل مأمور دفعه
فرستاد و جای قبر را شخم نموده بالمره آثار قبر مطهر را محو کنند ولی نتوانستند و در کربلا هم از شهادت که جسم
آنحضرت زیر سم اسبان سوده شد چنانکه خود فرموده و بجرد الخیل بعد القتل عمداً بحقوق داشتند بالمره جسد بی نقش را
پامال کنند و اثری باقی نگذارند با سبان نعل تازه زدند موافق روایت چنانکه معروف است قصه از قصه حزار
شده شیری را که در آن ناحیه بود مطلع ساخت بحکم اعجاز همان شیر بقتلگاه آمده دور جسد مطهر را گرفته
دیگر ملاعین جرئت نکرده و مدید فتنه برپا نشود ناچار از این عزیمت افتادند تبصرة آنحضرت دفع

عزیمت را قسمی نمود که شخص منصف بی غرض اگر تأمل در مقالات او نماید نیک بفهمد و بداند که مرام و مقصود
او امر دنیا نبوده بلکه محض ترویج دین و معلوم کردن حقیقت و مظلومیت خود و بی پرده نمودن کار ظلم و ظلالت
ظالمین و معاندین تن بقضا داده بسیل و رضا قدم بعرصه بلا نهاده با اینکه سید است عاقبت از چه جا آگاه بود چنانکه
جناب سید الشهدا علیه السلام علاوه بر علم لدنی و علم کتاب و خبر حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیهما السلام از این وقایع چنانکه عامه
و خاصه روایت کرده اند امر را بحسب ظاهر نیز قرعی قرار داد و دیانه کار را جائی رسانید که هر کس دانستند آنحضرت
بر هلاکت یقین کرده و با پای خود عمداً بمرگ و شهادت میرود و عجله نکنید در اینمقام چند مطلب بیان میشود یکی
آنکه آنحضرت بعلم لدنی و کتاب شهادت خود نامه داشت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جناب امیر علیه السلام با این واقعه خبر رسیده
بود دیگر آنکه از راه ظاهر نیز بحسب عرف و عادت با آنحضرت و اصحاب اعاقبت از معلوم گشته بود اما بیان
اول پس بیانی شیعه اثنی عشریه و فرقه ناجیه معلوم است و مسلم که آنجناب بعلم امامت میدانست در کجا شهید خواهد شد
دیگر از زمان و مکان شهادت در کربلا بعضی خبر داده بود شیخ کمال الدین دمیری که از علماء اهل سنت است در
اوایل کتاب حیاة الحیوان مینویسد قیل ان الحسین رضی الله عنه لما وصل الی کربلا فقال ذات کرب و بلا لعذر مرّ ابی
بهذا المکان عند مسیره الی صفین و انا معه فوقف فسال عنه فاخبره باسمه فقال ههنا محط رحالهم
و ههنا مهراق دمائهم وسئل عن ذالک فقال نفر من آل محمد ینزلون ههنا ثم امر باثقاله فحطت
فی ذالک المکان و آیه شریفه و ما تدری نفس بای ارض تموت منافات با این معنی ندارد زیرا که هیچ
نفس خود بخود و بحسب امور عادی نمیتواند بداند کجا وفات خواهد کرد ولی با علام و الهام و تعلیم ... ازلی
را منافی ان هم سهل باشد چنانکه اصحاب حضرت امیر از رشید هجری و میثم تمار و غیرهم موافق احادیث معتبره

ار ای

وغیره واقف بعلم منایا و بلایا بوده اند از مقتل و مصرع خود خبر میدادند پس اعتنا نکنید به حرف بعض مغرضین
بداندیش که تتبعی در اخبار نکرده و بعلم حدیث بوئی نبرده بعقل ناقص و خیال قاصر خود با ظاهر آیه در مثل اینمقام
اشکال میکنند که آنحضرت مقتل و مصرع خود را چگونه میدانست چنانکه از کفیر و اعظ مسموع افتاد بعنوان مبهم ازین
این قبیل اعتقاد اینچنین شخص باید بعلم امام حضرت امیر علیه السلام نیز منکر شود و گوید او نیز از وقت و مکان شهادت
خود بیخبر بود زیرا که ظاهر آیه مضمون آیت هیچ نفس نمیداند در کدام زمین خواهد مرد و حال آنکه جناب علیه السلام
آنحضرت از این معنی در میان خاصه و عامه مشهور است در تاریخ ابن اعثم مینویسد که آنحضرت در شب شهادت خود
و او آن از خانه بیرون میشد و در آسمان مینگریست و باز بخانه میآمد و بنمازی ایستاد و میگفت والله ما کذبت
و ما کذبت و انها اللیلة التی وعدت ام کلثوم عرض کرد ای پدر امشب این اضطراب چیست که در تو مینگرم
فرمود ای فرزند صبح این شب من شهید خواهم شد اخبار حضرت امام رضا علیه السلام از مکان شهادت و موضع قبر خود و فرمود
و قرئ لطوس یا لها من مصیبة که با شعار دعبل افزوده معروف است و این فقیر در رساله کرامة لبحار رثاب واسلار
کرده ام که اینگونه عقاید فاسد است و دلیل خبث سریرت معتقد است بلکه این عقیده در این عصر و زمان خلاف ضروری
شیعه میباشد در حقیقت حیف است این قبیل منکرین اسم شیعه اطلاق کرد عصمنا الله من الزلل فی القول و العمل
در مهیج الاحزان از صاحب بصائر روایت میکند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب به راهی میگذشتند که بر خورد
بکودکانی چند که بازی میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست در نزد کودکی و میان دیده های او را بوسید و ملاطفت بسیار با او
فرمود او را در بغل گرفته بوسیدند چون سبب آن را پرسیدند فرمود روزی دیدم که این طفل با حسین بازی میکرد
و دیدم که خاک زیر پای او را بر میداشت و در صورت و چشم خود میمالید پس بسبب دوستی من با او دوستی

اوست با حسین و جبرئیل بمن خبر داده است بمن که او در انصار او خواهد بود در واقعه کربلا (انتهی) در تاریخ
ابن اعثم کوفیست حضرت امیر ع در مراجعت از صفین بکربلا رسید بر لب آب فرات شد و زمانی چند آنجا بود
عبد الله عباس را فرمود میدانی این چه جایگاه است عرض کرد نمیشناسم آنجا را فرمود اگر شناسی این چه سرزمین است
بی اختیار گریه و زاری کرده است و چندان گریست که محاسن مبارکش از آب چشم تر شد پس گفت آوخ چه افتاده
مرا با آل ابوسفیان پس حسین را خواند باو فرمود ای فرزند صبر کن و ببین که پدر تو از آل ابی سفیان چه می بیند
فردا تو هم ظلمها از ایشان می بینی تا اینکه مینویسد آنحضرت فرمود این زمین کربلا است که فرزندم حسین و شیعه او را
و جماعتی از فرزندان فاطمه دختر رسول خدا را در اینجا دفن خواهند کرد و این بقعه مشهور است و اهل آسمان این بقعه را
زمین کرب و بلا گویند و از خاک این بقعه جماعتی را برانگیزانند که ایشان را بی حساب و بی کتاب به بهشت برند
و باز در همان کتاب از اخبار جناب امیر ع و خبر دادن حضرت رسول ص براو از این قصه و قضیه روایات دیگر
نقل میکنند که نوشتن آنها خارج از وضع المختصر است اما بیان نمودم که آنحضرت از راه ظاهری عادی نیز نوعی
اسباب فراهم آورد بر یگانه و بیگانه معلوم و محقق شد که آنجناب خاتمه کار و شهادت خود را دیده است و با وجود
این هرگز سستی بعزیمت خود راه نداد تا از امتحانات باطنی یقین نمود که مرام و منظور او امر دنیا و جاه و جلال
و حفظ نفس خود و اقربا و اطفال نیست پس هر کس با خیار و آثار اندک تتبعی نماید و در آنچه که بسبیل شیاع
و تواتر از این وقایع رسیده تامل کند خواهد فهمید که آنحضرت عالماً و عامداً عازم شهادت بوده و تسلیم بهلاکت
خود و اسیری عیال و اطفال نموده بطوری که در عرف و عادت محالست طالب امر دنیا از سهها حرکت نماید و با نکار
اقدام کند و علت این امر که آنحضرت را بخود زمان نگاهداری دین و ایمان و حفظ طریقه سید پیغمبران البته را بنفقره سیدالشهدا

از نم

تا اینکه بهمه مردم ظاهر و معلوم شود منظور او و اسلاف طاهرینش جمع مال و منال و خوش گذرانی نبوده بلکه مرام و مقصد دیگر
و منظور آخر داشته و واضح گردید که یزید و اسلاف و اتباع او مقصودشان محض دنیاداری و سلطنت و ریاست
ظاهری بوده و ابداً اعتقادی بدین و اقتدار با سید المرسلین نبوده بلکه دشمن رسول و آل رسول بوده اند تا قلوب
مردم بر یزید و سلطه از جهت بنی امیه سرد و سست شود و از شنیدن این حالها از آنها متوحش و متنفر گردند چنانکه
بعد از شهادت همینطور شد زیرا که همه مسلمین شدت محبت حضرت رسول ص را بفرزندان او دیده و شنیده و بارها
ملاطفت آنحضرت را با جناب امام حسین ع مخصوصاً مشاهده و استماع نموده و از نص آیه قل لا اسئلکم علیه اجراً
الا المودة فی القربی باخبر بودند و از وصیت حضرت رسول ص درباره عترت طاهره و اهل بیت خود و حدیث
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و فرموده آنحضرت حسین منی و انا من حسین کاملاً اطلاع داشتند پس
آنجناب از روز حرکت از مدینه طیبه تا ورود بمکه معظمه و ایام اقامت آنجا با اینکه هنوز در وقت وسعتی بود و غالب
مردم گمان نداشتند که کار بآنجا خواهد کشید همیشه از شهادت خود خبر میداد و مردم میدیدند که آرزوی جانبازی در دل
مصمم بر مرگ و شهادت است و واضح گردید که اقدام این کار را با هوای نفس و تخیل دنیا اقدام نمیکند چنانکه اغلب از عقلا
و کار آزمودگان دنیا بسمت خیرخواهی با آنحضرت و براهین بر در مخالفت او آمده از نتیجه مخاطرات این عزیمت برای تفصیلات
عرض کردند ملامها در ترک عزیمت نمودند آنحضرت هرگز بعزم خود وهنی راه نداد و دل بر عزیمت نهاده همه را جواب داد
مثلاً از مسلم بن عقیل بعد از آنکه خبر نقض بلد او و از تشنگی در راه کشته شد خبر تقطر رسید و هر کس مثل فرزدق و سایرین هر جا
با او ملاقات کرد واضح خبر داد که قلوب اهل کوفه با او و سیوف ایشان با بنی امیه است و بعد از آنکه مسلم بموقع قتل رسید
با جمع او وصیت کرد که با آنحضرت عرض اخبار برسانند که بکوفه تشریف نیاورد اهل کوفه بیعت را شکستند خبر
قتل مسلم و اینقدر است براه اسباب ظاهری نیز بسمع مبارک آنحضرت و اصحاب او رسید همه مطلع شدند با وجود این

تهاونی در عزیمت بر خود راه نداد مبادا گمان نمائی که مسلم با آن قرب منزلت در سفارش قطعی و سفارش دیگر
که وقت شهادت بر حسب وصیت نزد شیخ آنحضرت بود از این عزیمت و با همه سوابق اطلاعات و آنهمه
تفصیلات اعتقاد او در این بوده که با این خبرها ممکنست آنحضرت از اراده و عزم خود بازگردد بلکه مقصود او
نیز این بود که مردم بدانند آنجناب خود را در این عزیمت من جانب الله مکلف میداند مقصودش آنوقت است
نه دنیا که دانسته و حقیقت چنین در خطر هلاکت قدم میگذارد و با کمال قوت قلب و دلیری بمرگ خود و اسیری اهل
و عیال در راه دین اقدام میکند تا در انظار همه حقیقت او و اسلافش و ضلالت و خباثت یزید و اسلاف
او معلوم شده و بدانند که آنحضرت بنا بر آن اهل کوفه منحرف گشته با جهالت و نادانی اقدام ننموده حتی اینکه
بعد از انکشاف ضلالت آنها در مراجعت که برگشتن او از آن مرگ ممکن و میسر بود با همه اصرار و ابرام مردم
در ترک عزیمت و اطلاع و آگاهی بی خبر شدن حال از آنحال کار اهل کوفه باز منصرف نشد و هر کس اصرار کرد بعذری
متشبث شد گاه بخبر رسول خدا ص و خبر امیر المؤمنین ع مستند گشت و گاه نقل خواب نمود که در مدینه در روضه
مطهره جدش دیده بود و یکه در کار رو طلبا لعبون نه مرد حکیم است و گاهی از راه احوال با ستاره و قراءت هذا و قفنا بود
فرموده تا بعد از این مرتبه مردم باک که نمود در جواب اصری از انانیین نمود فرمود که ظلمه خواهم کرد یا کشته خواهم شد
بلکه تهدید آنها بالقتل و تسلیم گرفت با وجود دنیا رو دست نکرد قال ابن ابی الحدید المعتزلی فی شرح النهج
ان سید اهل الاباء الذی علم الناس الحمیة والموت تحت ظلال السیوف اختیاراً له علی الذلة والدنیة ابو
عبد الله الحسین حیث عرض علیه الامان لو یستسلم فانف من الذل و اختار القتلة علی الذلة در تاریخ ابن اعثم
کوفیست که خلاصه ترجمه بفارسی بشود و موافقست با روایات (رحمت الله علیهم) بعد از آنکه از یزید بحاکم مدینه رسید
در باب بیعت خواستن از آنجناب حکم رسید و آنحضرت نخورد و منبر از مدینه منتشر گردید محمد حنفیه بحضرت کتابت

بعض عرضها نمود من جمله گفت مصلحت آنست تو خویشتن را از یزید و از شهرهائیکه بر یزید نزدیک باشد دور اندازی
تا اینکه گفت بمکه روی اگر اهل مکه با تو بیعت کنند فبها المراد و الا بیمن روی که اهل یمن ترا طاعت کنند
و بیعت نمایند و اگر نه از آنجا بکوه ها و بیابانها در شوی و از شهر بشهر میگردی تا کار بکجا برسد امام حسین ع فرمود ای برادر
اگر در دنیا هیچ ماوائی نباشد و بر خویش ملجأ و پناهی نیابم هرگز با یزید بیعت نکنم تا اینکه بکلمات عبد الله عباس
و جوابهای آنحضرت را نقل میکند بعد مینویسد که عبد الله عباس عرض کرد جان من فدای تو باد نباید که بجز
وفات خویش سیدی و برادر واقعه خود آگاه میکنی و از من طلب نمود و سعادت سیداری بجان خود با سیکی
جز اوضاع گیتی که در پیش او شمشیر میزنم تا هر دو دست از من بجنبد هنوز حقوق تو نگذارده باشم عبد الله عمر
گفت ای پسر عباس دست از این کن جوار پسر از راه آنحضرت کرد عرض کرد یا ابا عبد الله این عزیمت که کرده
فسخ کردی و در مراجعت با جانب مدینه باز گرد چنانکه دیگران با یزید بیعت کردند بیعت کن و از وطن خویش
و حرم جد خویش غایب مشو آنحضرت را نشانید پس از اتمام وقف خود حضرت فرمود لعنت بر چنین سخن باد
هرگز با یزید بیعت نکنم و بعد از خروج از مدینه در راه مکه که عبد الله مطیع العدوی پیش آمد بعد از استفسار آنحضرت
بعض عرضها نمود من جمله گفت که چون بمکه روی آنجا مقیم و ساکن باش و سخن اهل کوفه را اعتبار مدار ای برادر اهل
کوفه اعتمار نباشد عهد و پیمان پدر برادرت را بخاطر آور بدان اگر تو را بکشند ترا از تعبه افتد جمله اهل بیت تو هلاک شوند
حضرت او را دعای خیر گفته روانه شد و بعد از آنکه روزی چند از ماه شعبان مانده بمکه رسید ماه رمضان و شوال و ذیقعده
و ذیحجه تا روز ترویه مقام در مکه کرد و بعد بسمت کوفه روانه شد در تاریخ سلطانیست که چون خبر کشته شدن مسلم
بآنحضرت رسید و گفتند حال بر همین اهل کوفه بود که مردی از کوفه منزل او رسید امام حسین از او پرسید از کجا میآئی

گفت از کوفه پرسید از مسلم بن عقیل چه خبر داری گفت ای پسر رسول خدا در ساعتی که از کوفه بیرون می‌آمدم
مسلم و هانی بن عروه را عبیدالله زیاد مقتول کرده و سرهای ایشان را به دمشق فرستاد امام حسین علیه السلام چون این خبر
[illegible] شنید [illegible] گریست [illegible] پس عزیمت عراق مصمم کرد [illegible] عمرو بن عبدالرحمن بن
حارث مخزومی پیش او آمد گفت ای پسر رسول خدا نصیحتی دارم [illegible] گفت [illegible] که عزیمت
عراق داری من در این عزیمت [illegible] بر تو می‌ترسم چه به آن شهر که میروی [illegible]
[illegible] قریش [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود سخن نیکو گفتی [illegible] در این نصیحت [illegible]
اگر خدا [illegible] کرده است [illegible] تو را قبول کنم [illegible]
و در آن [illegible] عبدالله بن عباس به مکه آمده [illegible] امیرالمؤمنین حسین [illegible] گفت [illegible] یا ابن رسول الله شنیدم
که عزیمت عراق داری با آنکه تو اهل عراق را دیده و شناسی که با کسی وفا نکرده [illegible]
[illegible] پدر و برادر عزیزت را کشتند [illegible]
چنانکه [illegible] گفت [illegible] که قصد هلاک تو کنند
بر خویش بترس [illegible] آنحضرت فرمود مرا اگر در عراق بکشند دوستر دارم که
در مکه بکشند [illegible] ایام [illegible]
[illegible] قرار گرفت [illegible] کرید [illegible]
معلوم است که این [illegible]

چنانکه در همان تاریخ مسطور است که روز دیگر عبدالله عباس نزد حسین علیه السلام آمد و گفت [illegible] بجانب یمن برو
که در آن ولایت دوستدار [illegible] تو بسیار است [illegible] امام فرمود ای پسر عم محبت تو نسبت بمن معلوم است
و خیر تو [illegible] اما عزیمت کرده‌ام [illegible] که بعراق روم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] پس گفت اگر عزیمت [illegible]
گفت باری اطفال و متعلقات [illegible] با خویش مبر که از آن میترسم العیاذ بالله ترا بکشند و فرزندان تو
ضایع مانند و هلاک شوند [illegible] عبدالله از نزد آنحضرت بیرون
آمده [illegible] گفت [illegible] دل از او برگرفتم [illegible] که عاقبت کار او در عراق چگونه خواهد شد
کاتب الحروف [illegible] گوید [illegible] عادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تاریخ است که چون آنحضرت بسمت عراق روانه شد [illegible] عراق رسید [illegible] آنحضرت
از او پرسید که از کجا میآئی گفت از عراق پرسید چه خبر داری و حال چگونه است گفت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]
بمنزل [illegible] رسید [illegible] مقام کرد دیگر روز زینب خواهر آنحضرت آمد گفت ای برادر [illegible]
عجب شنیدم آنحضرت فرمود چه شنیدی گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] و از آنجا بمنزل [illegible] آمدند [illegible] کربلا [illegible] حسین
[illegible]
پرسید گفت [illegible]
[illegible] در خواب دیدم [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] کاتب الحروف [illegible] گوید [illegible]
کتب [illegible] از ائمه علیهم السلام و در کتب [illegible] مسطور است که [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر قرار

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
سلطنت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در کار بود تا روزیکه عرصه بآنحضرت تنگ شد و همه یاران و اصحاب او شهید شدند و عیال و اطفالش بیچاره
و بیکس و مضطر اسیر شدند و بهیچ وقت و در هیچ حال ضعف و سستی در عزیمت او دیده نشد برای بیننده ها این
مسئله بسیار واضح گردید که خیال و دعوای او دعوای باطل نبوده و هدفش جز حق نبوده است و باقتضای دینداری
و دولتخواهی اولو الامر حقیقی با این عاقبت اقدام مینمود چه اگر قصد او نیز از این استقامت سلطنت و ریاست بود با
عقل سلیم که داشت لا محاله در وقتی از اوقات و در حالتی از حالات دست از ریاست میکشید چنانکه عادت
ارباب ریاست و حال انکه [illegible] یقین کرد که هرچه بلا بیشتر آوردند تا نفس آخر از عزیمت خود دست
نکرد و فرق [illegible] استقامت [illegible] حتی اذن رخصتی باصحاب خود داد و بیعت را از ایشان برداشت و [illegible] دلالت کرده
که آنحضرت [illegible] خبر قتل مسلم بن عقیل [illegible] باصحاب خود خواند بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
فقد اتانا خبر فظیع قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و عبدالله بن یقطر وقد خذلنا شیعتنا فمن احب الانصراف
فلینصرف فی غیر حرج لیس علیه ذمام فتفرق الناس عنه واخذوا یمیناً وشمالاً حتی بقی فی اصحابه الذین جاؤا
معه من المدینة ونفر یسیر ممن انضموا الیه انتهی [illegible] قال بعض الرواة فوالله ما رأیت مکثوراً
قط قد قتل ولده واهل بیته واصحابه اربط جأشاً منه وان کانت الرجال لتشد علیه فیشد علیها بسیفه
فتنکشف عنه انکشاف المعزی اذا شد فیها الذئب ولقد کان یحمل فیهم وقد تکملوا ثلاثین الفاً فینهزمون
بین یدیه کانهم الجراد المنتشر ثم یرجع الی مرکزه وهو یقول لا حول ولا قوة الا بالله پس هرکس بحالات
رقیه و حالات آنحضرت مراجعه روایات [illegible] و تواریخ [illegible]
یقین حاصل کرد که دعوای او باطل [illegible] سلطنت [illegible] دنیویه داشته باشد
عادة هرگز مرتکب اینگونه کارها نمیشد [illegible]

میرساند بمیل و اختیار اقدام میکند پس آنحضرت اسباب را در این عزیمت و حرکت ترتیب داده و فراهم کرده
که بر همه جهانیان عیان شد که آنحضرت امیال را بهوای نفس و خیال باطل نکرده بلکه بحسب تکلیف
خدائی بوده و از اینجهت است که سرور فخر موجودات آنجناب است چنانچه صبح صادق بطلیعه خود با وجود ضعف ظاهری
ظلمات و تاریکیهای شب را که چیره زیاد بنظر میآید و بهر طرف احاطه کرده زایل و منهدم مینماید بهمین و تیره
آنجناب نیز در اینجزو زمانی که ظلمت شکوک و شبهات خلفای جور جاهلیت باطراف و اکناف عالم کرده بود بانوار حق
وطلیعه خود ظلمات را زایل کرد تا کلمه حق برورکار آفتاب شمس فی رابعة النهار آشکار و حق از باطل ممتاز و متمیز شد
و مصدق قول حضرت صادق علیه السلام فیا ایها الفجر الجلی برزته خادس ظلمت الایکلی لها الفجر و قال تعالی
ان قرآن الفجر کان مشهوداً تعریف چنانکه براهل ازمان و حاضرین از فاتح حقیقت آنجناب و اسلاف طاهرین او
و بطلان مخالفین و معاندین شاید حال معلوم گردید همچنین است حال در زمانهای دیگر قرناً بعد قرن و خلفاً بعد خلف
هرکس الفرض و حالات را درست تصدق نماید و در سیر و روایات و تواریخ و آثار حقیقه باخبر باشد از اینگونه
حالات و حرکات آنجناب بتزلزل نماید در حقیقت دین مبین و حقیقت دعاوی آنحضرت نکات و [illegible]
منکشف خاطر شد و از اینجهة که اینواقعه اینقدر [illegible] همواره دین حق را قوت داده و مید و دعاوی مخالفین را
در انظار باطل و ساقط نموده و مینماید و تقویت آئین اسلام [illegible] تأیید حق و اضمحلال باطل گردیده
پس هرکس در هر جزو زمان اسباب یادآوری این قضایا را فراهم آرد و فراموش نکند که اینواقع از نظرها فراموش گردد
در حقیقت نصرت دین کرده و با آنحضرت در این عزیمت یاری نموده است ارائه ای باشد [illegible] طوبی لهم
[illegible] بالبکاء و التباکی چه بکا و تباکی تفصیل آن حالات و وقایع را یاد آور میشود و بخاطر میآورد که از آنحالات
[illegible] که از [illegible] و در انظار علم این گریه مترتب است و این گریه و اشک چشم است که آنجناب

فرمود انا قتیل العبرة و همچنین سایر اقسام تعزیه داری و عزاداری که همه مایه حیات و دین است و همه اینها اسباب تذکر و یادآوری
و در تذکر اینها نصرت دین و ایمان و اعلاء شعائر اسلام است از اینکه هر طبقه مردم در رسوم عزاداری تجربه مختلف
سمت دیده اند و فواید و نتایج زیاد حاصل کرده اند چنانچه بارباب تجربه واضح و هویداست حتی در محرم و ملکا هوادارای مسیح
تربت آنحضرت نیز که از جمله اسباب یادآوری اینوقایع است چه قدرها فضیلت وارد است او را اگرچه از دستش حرکت
داده و غافل از تسبیح باشد و ثواب تسبیح یابد عن الصادق علیه السلام من اتخذ سبحة من تربة الحسین ان سبح بها والا سبحت
فی کفه و از خواص آن [illegible] کتب تسبیح و از خوشها [illegible] کتب او از بهترین تسبیحها تربت حسین [illegible]
اینهمه مراتب [illegible] نمود در راه حق از جان و مال و عیال و اطفال صرف نظر نمود تا اساس اسلام [illegible] حفظ کرده و برپا
داشت و لوای دین مبین را برافراشت پس از [illegible] علیهم السلام از برکت و یمن این مجاهدت از صلب او [illegible]
فی البحار عن محمد بن مسلم قال سمعت اباجعفر و جعفر بن محمد یقولان ان الله تعالی عوض الحسین من قتله ان جعل الامامة
فی ذریته و الشفاء فی تربته و اجابة الدعاء عند قبره و لا تعد ایام زائریه جائیاً و راجعاً من عمره (الحدیث)
و چون آنحضرت کشته شدن برای حفظ ناموس شرع مبین و نصرت دین در راه حق تسلیم شد و سلطاد و دست با دیگر عظیم
خداوند قربانی او را قبول نمود و او را ثار الله گفتند و خداوند او را مخصوص فرمود باینکه مخصوص خود بود من جمله خبر نمود
ساختن او در [illegible] در عقاید [illegible] و [illegible] چنانکه در ساجد [illegible] بوده و [illegible] در حق مسیح [illegible]
[illegible] شرافت و خصوصیات آنحضرت [illegible] و آنها را احترام کرد که [illegible] او را که او را شفا [illegible]
و امان فرمود از بلیه خوف و بلا چنانکه اسم خود را امان و شفاء قرار داده [illegible] و در ایام
که در اینها اسرار عهده است مثل لیلة القدر و لیلة نصف شعبان و اول لیلة رمضان و آخر آن و لیالی عید [illegible]
عاشورا و اربعین و غیرها مخصوصاً زیارت آنحضرت را مستحب فرمود و مستجاب بودن دعا را تحت قبه او قرار داد که قبه [illegible]

[illegible]

و خشوع و تذلل و انکسار است در راه خدا فافهم و تبصر خاتمه در بیان سر اینکه مصائب آنحضرت اشد مصائب [illegible]
[illegible] بهرکس رسید و هیچیک چون صدمه مصیبت او نمیتواند بود و بنای این سر قول [illegible] فرموده ما اوذی احد
من النبیین مثل ما اوذیت و حال انکه بسیاری انبیا و غیره از اینها رسیده چنانکه زکریا را اره کشیدند و سر یحیی را
بریدند به انکه شخص هرقدر جلیل تر و شریفتر باشد صدمه و ظلم در حق او بزرگتر و شدیدتر میشود هرچه عزیزتر باشد ذلت و اذیت
رساندن باو قبیح تر میشود مثلاً کسی بخادم یا بنده ناسزا بگوید یا به آقا و مولای او ناسزا بگوید ناسزا [illegible]
در باره مولا بیشتر از صدمه بنده میباشد حتی بنای چیزیست که در مرتبه پائین ببیچ جهت ملاحظه شان و احترام محسوب نیست
ولی در مرتبه بالا اهانت و صدمه و اذیت محسوب است یا در مرتبه پائین کمتر اهانت است اما در بالا زیادتر بلکه بقدر
مرتبه جلالت و عظمت و علو مقام مظلوم مراد ظلم ماز کره اسباب اذیت و اهانت دقیقتر و دقیقتر میشود که اندک
اذیت و خلاف احترام نسبت باو هرچه و مقام ظلم زیاد و صدمه بزرگ محسوب میشود حتی برخی چیزها که در باره بعض اشخاص
احسان و نیکی محسوب است همان چیزها نسبت بمقام بالا اهانت و عار میباشد چنانکه انعام و عطیه و احسان از بعضی نسبت
ببعضی اشخاص مستحسن است ولی در حق بعض دیگر که شان و مقام انها از این مراتب اجل است اذیت و موجب اهانت میشود
چنانکه صدقه بدیگران مطلوب و ثواب و سادات عالی درجات بملاحظه شان و احترام او [illegible] حرام است
اشرف مخلوقات و اجل کائنات میشد و بنای در ارحمیت [illegible] که بطفیل وجود مبارک شان خلق شده اند پس [illegible]
کلیه مصائب شان فوق نواب میباشد مثلاً بریدن سر حضرت یحیی [illegible] از زنا کار [illegible] سر انور سید الشهداء در
پیش ابن زیاد و یزید برابر میشود و آزرده کشیدن لب زکریا با سنگشدن دندان خاتم الانبیاء مساوی نمیباشد و قتل اولاد
حضرت [illegible] اهل بیت او با قتل سایرین [illegible] قرینه نمیشود هرچند معرفت شان و مقام [illegible]

ایشان بیشتر باشد و مرتبه ایشان را بالاتر و برتر دانی امعان داده بیعت ایشان را که بر حسب ظاهر خیلی کمتر باشد نسبت بعوالم رفیعه
و مقامات شریفه ایشان مطلقا تر و قبیح تر خواهی یافت آنچه رسید باشیعه سحاب مختلفه و بلیات متعدده که نمیتوان تعداد کرد و باندک تاملی
در این نکته دقیقه خواهی یافت که در مقابل ادنی ظلم و اذیت آنها اگر مجازات و انتقام عملی نیز از ظالمین کرده بازکمتر خواهد بود چنانکه اگر
جمیع اهل ارض را در مقابل کشته شدن آنحضرت بکشند زیاد نبوده بلکه مقابل یکتار موی او نخواهد بود مختصر رستم جزای قاتل او چون آتش
یکباره بر جریده هستی قلم زنند دست عتاب حق بدرآید را نشنیدن چون اهل حب است بر اهل ستم زنند رستم گرین گناه شعله ان
زود چشم دارند شرم از که خلق دم زنند و اینست سر قوله تعالی و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل
انه کان منصورا فی الکافی عن الصادق عن الصادق علیه السلام نزلت فی الحسین علیه السلام لو قتل اهل الارض به ما کان سرفا و در کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت که این آیه در باب حسین علیه السلام نازل شده هرگاه اهل زمین بسبب او کشته شوند اسراف نخواهد شد و فی البحار به نقل هذا الحدیث
قال فیه ایضا الی ان قال انما کان ذنبی قرائتهم فلا یسرف بالقتل و از این باب است قول خداوند ان الشرک لظلم عظیم چه شرک خلاف ادب
در حق خدا که قباحت آن نهایت ندارد و اینست که گفته اند اگر مرتکب گناه صغیره معصیت را صغیر دارد و سهل شمارد گناه کبیره خواهد بود
و اینست سر علو خوف و خشیت مقربین که هر قدر بر مراتب معرفت بیفزایند قصور و تقصیر خود را بیشتر ملتفت و متوجه بوده و خواهند
دید که جزای خلاف و غفلت از ترک ادب که نسبت با آن دستگاه جلالت و عظمت چه قدر خلاف و تقصیر عمده است و از این باب
قرب شخص نزد پادشاه هر قدر بیشتر باشد نمایش خلاف بیشتر بوده و مواخذه اش شدیدتر میشود چه بسا شخص علی الخصوص
که محروم بیک نقطه مجرم شود و اینست حکمت خشیت علما انما یخشی الله من عباده العلماء که هر قدر بر علم خوف و خشیت زیاد میشود
در حصول تکمیل نفس ملتفت شود و بر جنبه اهمیه دارد و از دیگر است آنی در دقیقه در حفظ و حمایت او نتوانند بود در هر نفس محتاج امداد
جدید اوست و قوت و قدرت و حس و حرکت و حیات و شعور همه بسته با امداد و افاضه اوست با وجود این علم ابراد خلاف
و معصیت بایه ایه این معصیت شد و اعلم خواهد بود که در این جهة عاقل باید خیلی بترسد و هر کس ترس ندارد علم و معرفت و نقصان
در علم و معرفت خدا دارد و اینست سر آنچه خداوند فرموده و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة زیرا که جزای معصیت
نه هر حرف عالم در نظر او هر قدر وقع و حقیر باید نسبت بعالم ربوبیت در نفس الامر معصیت بزرگ خواهد بود تحقیق ننه

حیّا و هو عند الله عظیم پس هر قدر شخص در شأن و مقام و ربوبیت تدبر نماید و در درجه و مرتبه عبودیت تفکر کند که پستی و حقارت
مقام عبودیت و بلندی مقام ربوبیت را معلوم دارد شدت معصیت و قباحت خلاف بیشتر بنظرش خواهد آمد و خواهد دانست
که ترک اولی هم بالاء هر چه قدر بالا در دارد و قلت اللهم عافنا لغفلتک ولاتحینا قبیحاتک همچنین است خلاف و عصیان بائمه و اولیاء
و ظلم و طغیان نسبت بایشان که آنچه و اقبح و فظیع است از ظلم و طغیان نسبت بر حق دیگران بتصور ظلم و طغیان آن اشخاص که
در شأن و مرتبه پایین تر است شدیدتر از ظلم اشخاص که بشخص اکفا امام مقابل است و ظلم و خلاف آنها شدیدتر است از ظلم و خلاف اشخاصی که در شأن
از شخص لا تر باشند و ظلم آنها که از شخص حقوق نزدیکتر ازانها شدیدتر است از آنها که حق دانسته باشند و محتاج او شده پس ابعد نسبتی طلبی که ابرار
سقط و خبیث بدرترین آن این زیاد و یزید بستید سلطنت ان و اولاد و رهنمان و اهل بیت او رسیده تا آن علو مقام و سمو مکان و عزت و شرافت
خود شان و ان رذالت و دنائت الملاعین چه قدر شدیدتر و بزرگتر بوده با آنکه حس و حرکت و قدرت و قوت و حیات آنها همه بسته
بوجود ایشان بوجودهم ثبتت الارض و السماء و بیمنهم رزق الوری قال علی علیه السلام فی حق قاتله ارید حیاته و یرید قتلی
و فی الزیارة یا من قسوة عیبده و رعیته لعنتو که نسیم ترین و خبیث ترین اشقیا در حق اولاد اشرف ناس و اهل بیت عصمت
و رسالت چه ها کردند آه آه قبح و عظم و شدت این ظلمها چه قدر بوده فاموش محتشم کز دل سنگ آب شد بنیاد صبر خانه طاقت خراب شد
و لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا پس چنانکه مقام رفیع و درجه
بلند ایشان را نمیتوان شرح داد بجز منطقه و قصر رسیده و کذا مقام و درجه این اشقیاء و ملاعین را در شقاوت و ضلالت
نمیتوان معین کرد و در جه ظلومیت و اندازه عیب ایشان را بجز خداوند نمیتوان کرد فانه کسی که نتواند شنیدنش
یا رب برای اهل بیت چه آمد از ورش هاتم الخاتمة للمؤلفه ها تحریر ۱۳ از سعید من بیت الله هجری در سن حقیر هفتاد و چهار سال شده در دیوان عمر
بیرون از آنکه نیک را از بد جدا از خیک تمیز داده با هر گروهی و ملتی در عصر و در عصر خلطه و آمیزش کرده بوقع مواجب و ادیان مختلفه
و ادیان متشتته فی الجمله پی برده حقیقت دین اسلام را با دلایل و براهین ساید مراتب و مطالب ادیان دیگر را واضح و عیان و هریده
و دقیقه و تاثیرات و تقریرات صانع قدیر بنظر بصیرت ملتفت گشته افی الله شک فاطر السموات والارض برگ درختان سبز

در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار بنی آدم اگر از کمترین تاملی در اوضاع و اطوار زمین و آسمان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان
و خلقت بادها و باران و انواع و اصناف و نباتات و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات و حواس خمسه ظاهره و باطنه و اوضاع اعضا
و خواص اشیا و الحیوة نمی‌کرد باید واضح و عیان خواهد دید که این اوضاع را مدبری است اینقدر قطع نظر از
مسلمانی اباء و اجداد الحمدلله حقیقت این سلسله را و فساد و بطلان سایر مذاهب مختلفه را از روی بصیرت و اجتهاد و عقیده یافته یقین و برهان واضح
و عیان دیده در میان اعمال خیر و توسل بدامن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام و عزا کردن او خصاص واطوار آن امام همام را از همه بیشتر از همه
اعمال باعث سعادت و رکن قلوب دیدم و را بکار آورده و قال قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قال لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
عمده دیانت و ما به دین تولا و تبرا است که دلسوزی در مصیبت آنحضرت و توجه بجور و ظلم اهل شقاوت مستلزم اینکار اینهمی چنانچه
ابن فارجه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام بودم و حضرت امام حسین را یاد کردیم حضرت بسیار گریست و ما نیز گریستیم پس حضرت سر بلند
فرمود که امام حسین میفرمود منم کشته گریه هیچ مؤمنی مرا یاد نمیکند مگر اینکه گریان میگردد و نیز روایت کرده که آنحضرت میفرمودند منم کشته
زاری و گریه که با کرب و اندوه کشته شدم و حق است بر خدا که بر گرداند احدی که بزیارت من
بیاید مگر مسرور با اهل خود برگردد ورزا کم هر کسی بشفیعی زنند دست
ماییم و دست و دامن اولاد مصطفی تمت
مخفی نماند که این حقیر ابوالتقی محمد مهدی... نوشت
بواسطه قلت بضاعت و عدم تمکن دسترسی بنسخجات کتب همه مراتب ملاحظه دستیابی
نوشته و از آنجائیکه قبلا طالب و مایل این کتاب گردیدم همت بر تصحیح این نسخه شریفه با همراه نمودم و خط
نمودم و فی الحقیقه هر اهل و اعمالی نقطه نقطه نظر دقت داشته از جواب و ایام خود زحمت و تصدیق بر رجاء بی درد
نوشته و درآن نقل بهر دیگر وسیله رستگاری خود اید ادامه توسل بآن باب حسینی نموده فرزند این
نسخه را بمحضر مقدس ... و در ایام عصر طالب طبع این گونه کتب است ... نموده اول نسخه ای ارزش دارد هر که توفیق
کسی را موافقت نماید در طبع این کتاب اقدام کند غرض نقش است کز ما باز ماند تحریرا ۱۳ شهر ... ۱۳۵۰ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این مختصر انتخاب شده از کتاب منتخب الطریحی قدوة الاسلام فخر العلماء و الفقهاء آیة الله شیخ فخر الدین طریحی طاب ثراه
قدس سره در مراتب و مقامات ائمه اطهار و در شرح مصائب اهل بیت عصمت و طهارت اند در عموم آنچه عزیز الانبیاء است
این حقیر روسیاه تصحیح نموده از برای رفع کسالت و ملالت قارئین محترم اصل مقصد و خلاصه از آن را بیان میکنید و امید از حضرات قائل
وسیله شفاعت و اسباب مبادرت حضرت کشیده ان بوده در این عالم عاید و دلبستگی از آن که آن بسیار مقبول در بزرگی است
اسم او مقبول این هیئت اسلام و فرزندان او در جلسه و بعث التکفیر و رستگاری کرده ربانی توفیق و آنکه الحمدان الله اما بعد مقدمه
بدانکه در هدایت ائمه را از خدا عطا خداوند اندازه از کسی نتوان فهمید خداوند اطهار را اسرار ابرار و نقباء ابرار
گرامی خلق فرموده منشاء کل خیرات و مصدر هدایت و تقوی و سعادت است اینها چه آن و مظاهر بودن کرامان حق اند نه ملک مقرب
نه نبی مرسل نه صدیق نه شهیدی در عالم نیافت توان به مقام اطهار را داشته باشد بلکه نالا علی تطهیر وجود شان است یا در استخلاف
آن کرده اند خلق شده اند در آنها ایشان و اسطه از در میان خدا و خلق اینچنین رکب هایی که اگر امر الجبر از کلمات این نفدا البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی مصرع ظاهر آیه و بحکم اگر دریا شود مرکب هم بر نشیند کلمات و فضایل خدا را و از آیه دریا تمام
حقیقتا کلمات رب و آنچه مراد از اهل اطهار در کلام الله ناطق میباشد و حکم بر مقدار کلمات استاره شود... اما کلمه الله ناطق
حق رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابیطالب لما خلق الله النار یعنی اگر محبت میکردند
و اتفاق میکردند تمام مردمان بر محبت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب هر آینه خدا خلق نمیکرد جهنم را همانا در نقص ارفعه که نا گذشته
و ظهور آنکه جناب محمد و آله تمامی دارد بر اینکه آتش جهنم حرام است بر شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام و سلطان کم
در دعای کمیل مولای متقیان ذکر فرموده در فرمودن اینست که خدایا یقین میدانم که هرگاه حکمت بر تعلق گرفته بود
آن نمیکردی تو و قضا تو بر عذاب منکرین و بر مخلد بودن دشمنان تو هر آینه قرار میدادی آتش جهنم را سرد و سالم که
نکرد جا منافی ... ای قسم خوردی ان را از آن کافران از جنین و انس و مخلد نمائی در آن دشمنان خود را

در توجیه حدیث شریف نبوی صلعم علی حبه ایمان و بغضه کفر پس معلوم شد اینکه محل کردن آتش جهنم بجای این است
که مردم اجتماع کردند بروایت و محبت آن بزرگوار رئیس مردم در فرقه شدند برخی گروهی محبت او شیوان محبت او بودند
و برخی از این سایر غلطی کردم اند و داخل شوند بهشت را محبین آنحضرت و مخلدند در او و داخل شوند جهنم را
مبغضین آنحضرت و مخلدند در او مخصوص است حال کسانیکه دشمنی کردند با آل پیغمبر و دشمنی با آنحضرت و اهل
بیت او که خانواده عصمت و طهارتند غصب حقوق ایشان کردند و فاطمه نفس نمودند انصار را هر دشمنی از این که [illegible]
قتل حیدر کرار و فرزندان او شدند چگونه خدا خلق نکند آتش جهنم را و حال آنکه اولاد ایشان کشتند آل عمر را و کرد
خانواده رسالت را مشهور است اینکه مردم و درختی را تر آفرینش بهشت و نار این است و بهشت را برای محبین و نار
را برای مبغضین آنحضرت خلق نموده و داخل کند ایشان را در کنار خود را در بهشت و داخل کند دشمنان خود را در جهنم و در بر
اینکه آنحضرت قسیم النار و الجنة است این نکته است فافهم — اگر کسی اعتراض کند که در نفاذ این حدیث معلوم شود محبین
به جهنم داخل نمیشود و حال آنکه محبین بسیارند مستحق معصیت و مرتکب گناهان شده اند چگونه میشود جواب میگوئیم
مراد عدم دخول در نار آتش ابدیه است منافاتی ندارد به آنچه اینکه در آتش دیگر بروند برای تطهیر و مقصود داخل کردن
محبین را هر عاصی و آلوده گناهان باشند برای تطهیر است نه مخلد بودن زیرا اگر کسی انکار کند اعتقاد به امامت
ائمه اثناعشر باشد حجت طاغوت را معتقد است [illegible] در حقیقت دشمن است بایشان از این خبر واضح تر [illegible]
در خبر است از امام هشتم علی بن موسی الرضا ع بمامون ملعون زمینه که قسم بخدا داخل نشود در آتش مؤمنی و حال
آنکه وعده بهشت باو داده شده و بیرون نمی آید از آتش کافری و حال آنکه وعید آتش باو داده شده مخلدند در او
[illegible] که شرک را [illegible] هر چند معاصی کبیره از او صادر شده باشد و گناهکاران اهل توحید
[illegible] در آتش نیستند و بیرون می آید از آن [illegible] (پس ع فی [illegible] علیهم السلام)

ظاهرا این باشد که داخل در آتش میشوند ولی مخلد نمیشوند شفاعت شامل میشود ایشان را اینکه در اول امر باشند یا بعد از
دخول پس هر کسیکه جزا دادن خدا بندگان را اگر از باب عدل باشد یا از فضل معصیتی که بندگان میکنند مستحق خلود
میشوند و مغفرت یکی از سه جهت است یا توبه یا بعفو از خداوند یا بشفاعت شافعین در اول امر یا بعد از دخول در نار
شیخ صدوق (ره) در عیون از تمیم بن عبدالله قرشی او از احمد بن علی انصاری و او از ابی الصلت هروی که مأمون عرض کرد بحضرت
امام ثامن علیه السلام که ای ابوالحسن خبر بده مرا از قدرت امیرالمؤمنین ع که چگونه قسیم النار و جنت است در این کار فکر بسیار کرده ام
حضرت فرمود آیا نرسیده بتو روایتی از پدرت و اجدادت و از عبدالله بن عباس که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت
دوستی علی بن ابیطالب ایمان و دشمنی آنجناب کفر است مأمون عرض کرد بلی حضرت فرمود بعد از آنکه بهر حال جنت و نار
بدوستی و دشمنی علی بن ابیطالب باشد پس او است قسیم جنت و نار مضمون این حدیث است از حارث همدانی که حضرت فرمود
ای حارث همدان ای حارث هر که از دنیا رحلت نماید مؤمن یا منافق می بیند مرا در حالتی که میشناسم او را و او را
اورا و صفات او را و هر چه کرده از اعمال قبیحه و حسنه و توام ای حارث نزد صراط می بینی مرا در آنوقت میترسی دشمن
مرا [illegible] بآتش در زمانیکه میگوئی از ترس دوستان من نشود و اما دیگر را بگیر دو او را از آتش دیگر شیخ صدوق (ره)
در معنی بن عمر که عرض کردم خدمت حضرت صادق ع بر که چگونه علی بن ابیطالب قسمت کننده بهشت و دوزخ است فرمود بعلت
اینکه دوستی او دیان و دشمنی او کفر است و هر کسیکه خلق شده بهشت از برای اهل ایمان و خلق شده آتش برای اهل کفر پس چی
آنحضرت قسیم بهشت و دوزخ است داخل نمیشود بهشت را مگر اهل محبت او و دوزخ را مگر دشمنان او مفضل گوید عرض کردم یابن رسول الله
و علی ابن عمیت پس انبیاء و اوصیاء او قبل از او دوست داشتند علی را و دشمنان او را دشمن داشتند و حضرت
فرمودند بلی آیا نمیدانی که پیغمبر صلعم در روز جنگ خیبر فرمودند فردا البته عطا میکنم علم را رایت را بمردی که دوست دارد

خدا و رسول او را و او دوست دارد خدا و رسول را و برنمیگردد تا فتح میکند چنین است مفضل عرض کردم فرمود آیا
نمیدانی اینکه رسول صلعم چونکه عطا کرده شد بمرغ بریان شده عرض کرد بلی فرمود رسول خدا عرض کرد خدایا برسان
بمن و بیاور در ایمن ترین خلق خودت که در نزد تو محبوب است تا آنکه بخورد از این مرغ بریان و مقصود او علی بن ابیطالب بود
عرض کردم بلی فرمود ای مفضل ممکن است و میشود که پیغمبر طلب کند کسی که خدا و رسول او را دوست داشته باشند و او خدا و رسول را
دوست بدارد انبیاء و اوصیاء او را دوست ندارند عرض کردم فرمود تحقیق که ثابت شده ایشکه جمیع انبیاء و اوصیا
بودند دوست علی بن ابیطالب و مخالفین ایشان دشمن آن بزرگوار و دوستان آنجناب عرض کردم ع فرمود داخل
نمیشود بهشت را مگر کسی که دوست او باشد از اولین و آخرین پس آن بزرگوار در این مقام قسمت کننده بهشت و دوزخ است
بدانکه از برای کلمات رسول صلعم و ائمه بیانات و معانی و مخرجهای کثیره و بطونهای بی اندازه و هر کسی
در خور استعداد او تکلم میکنند و فرموده ای مفضل مخفی دار این حرف را از نااهلش پس این کلمات از اسرار است
بانکه نباید امور حقیقیه را از نزد نااهل بیان و اظهار کرد چنانچه فرمودند اینکه صاحب سر امر مؤمنان کمیل سوال
سؤال از حقیقه و جواب آنحضرت بانکه ترا چه کار است بآن حقیقه عرض کرد آیا نیستم من صاحب سر تو
تعقیب در ملکی جوی [illegible] و تامل نما در آنچه از حضرت خامس آل عبا سلام الله علیه در صحرای کربلا واقع شد
که چگونه قسم آنجناب نسب خود را بیان فرمود و طفل صغیر خود را بدست گرفته و طلب نمود و فرمود
ایقوم در دین مسیح مذهبی طفل را گناهی نباشد کام او را بیک قطره آب تر کنید تشنه اگر تشنه کردید اگر گناه
هم فرمود ایقوم آیا حرام خدا را حلال کردید یا حلال خدا را حرام که خون من غریب را مباح کردید معهذا
برای آنکه ایشان متنبه شوند و متذکر گردند و بفهمند علی را از ایشان برگزیند در عقاب ایشان قسیم باشد
و از این قبیل است معارضه جوانان از اهل بیت حسن و حسین در باب دعوی پیروی در دعوی او همچ نمود گشته

که خواسته شد از روی مهربانی که باز شیعیان در باب مزبور گویند وضوی تو صحیح نیست در ظاهر با هم معارضه کردند و وضوی
تو صحیح نیست تصدیق از پیره مرد خواسته شد اسوزنده او و حضور باشند حکم رحمت کنند پس هر دو وضو گرفتند
پیرمرد متنبه شد عرض کرد فدای شما شوم من وضوی شما هر دو صحیح است و وضوی من باطل است و توبه کرد و همچنین تصور نما
شکایت پیدا شدن قول عذر از فاطمه زهرا از زوج خود جمیل امیرالمؤمنین نزد حضرت رسول ع و اظهار فرمودن رسول خدا بحضرت
و اظهار رنجیده شدن نمودن و فرمودن آنها که فاطمه بضعة منی است هر که او را اذیت نماید مرا اذیت کرده برای آنکه متنبه
شوند در آنها محبت به ایشان نمودند و همچنین نکته ظاهر شد این مطلب بعد از وفات رسول خدا صلعم با اینکه متذکر و متنبه نموده بود باز اذیت کردند
اذیت کردند اندوهگین تا آنکه حضرت فاطمه با ایشان تا حیات داشت تکلم ننمود تامل کن در حالات حضرت
سید الشهدا ع که چگونه مؤمنین و مسلمین را یک یک قبل از شهادت در روز کربلا اسلام شرف کرد زیرا که ایشان بودند از معاندین
ملعون و بعد عثمان (او) در مکه اظهار نمودن آن بزرگوار بعموم مردم آیات و نشانهای جدش را برکات و تمام نمود اتمام حجت را
که باقی بود از تقویت دین و اسلام از خطاب او بشارت فطرس ملک است مثل موسی کلیم الله مثلا در وقت رجعت از طور
در حینی که تکلف از دعوی فرموده بود مردم در فتنه سامری شده بهر گوساله پرستی مشغول شدند از شریعت آنحضرت دور گشته بودند
که موسی ع الواح تورات را بر زمین زد و ریش هارون را گرفت و میزد او را بجهت اینکه امت متنبه شوند از آن طریقه
برگردند روایت است از کتاب احتجاج از حضرت باقر ع و او از پدر بزرگوارش که شخصی سؤال کرد یابن رسول الله
چه تقصیر کرده اند اولاد کشندگان امام حسین ع معصیت کرده تا خدا عقوبت نموده و حال آنکه خداوند میفرماید
و لا تزر وازرة وزر اخرى فرمود چون عرب را قاعده است در نسبت عمل را بجمیع یعنی سید هند عنه کرده بنگر

هر ذریتی که بمقتضای صورت ایشان باشد چنانچه کرده هرچند در ظاهر بسی اشکال است لیکن چون تأمل کنی
حل خواهی کرد که جمیع بنی آدم چرا باید مستوجب باشند و حال اینکه همه این ظلمها را نکرده‌اند جواب اینستکه
چون راضی بدان اعمال آباء و اجداد و ظالمین خودشان هستند لهذا مستوجب شدند بدلیل آنکه در خبر است
کسیکه راضی باشد بفعل دیگری چنانست که خود آن شخص راضی الفعل اگرچه در تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم
قمی از ابی جعفر ع روایت شده مراد در این آیه نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی
مبین حضرت امیر المؤمنین ع است نیز از عمر بن حنظله از ابی عبد الله ع در تفسیر آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من
عنده علم الکتاب مقصود ائمه اطهار است بدانکه چون خلق عالم بیرون آورد مخلوق را از کتم عدم بعرصه
وجود بعد از تعلق اراده اش آنکه بشناسند ذات واجب الوجود او را و عبادت کنند ذات اقدس او را
و این حاصل نمیشد بدون اسباب چون مشیت الله متعلق برآن بود که بدون اسباب و وسائط و وسایل چیزی
صورت نبندد این است که خلق کرد اشخاص را از جنس مخلوق که واسطه باشند میان خدا و مخلوق برای
هدایت و راه نمائی بندگان تا در ضلالت نباشند و اگر در قبول نمایند ولایت انبیاء و اوصیاء و ائمه را تا
سلسله توانند شد اینها را افریدگار و نعمت کی پروردگار و میزان چه نمایند از ایشان انشاء الله تکلیف ننمودند
عبادات اظهار را زیاده از وسع ـ و از اینجاست که تعیین اشخاص که متحمل هدایت خدا و رسول شدند فطرة جمیعا
تمام مرسلین میباشند از اول دنیا تا آخر و همچنین بعضی از ایشان اوصیاء از اول دنیا تا آخر پس بدانکه فایده
از خلقت عالم نبوده است بغیر از معرفت خدا چنانچه در حدیث قدسی وارد شده ای پسر آدم بدان که من گنجی
بودم مخفی و دوست داشتم که علم بصفات و اسماء من داشته باشند پس اراده کردم خلقت خلق را تا اینکه
شناخته شوم و این حدیث مراد آیه کریمه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس عبادت از نتیجه معرفت

حاصل میشود و عبادت بی معرفت نتیجه ندارد چنانکه غالبا گفته‌اند هم عبادتی است لیکن اثری برای او مترتب نیست
در حدیث است اگر کسی مدت عمر روزه باشد و به نماز عمر صرف کند و حج نماید و تصدق نماید و نشناسد امام خود را
نفعی نمی بخشد آن اعمال برای او من لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة پس باید بزرگ و
بمعرفت ایشان تا اینکه بتوانند فرا گیرند از ایشان مسائل دین خود را و واجب است بر مخلوق اقتدای بایشان و مقصود
در اینجا از کلمه اول که اجتماع بر ولایت امیر المؤمنین ع نموده منتهی شده فی الحقیقة اجتماع ایشان برای اطاعت
و ایمان بخدا تعالی و سلوک راه راست در غایت [illegible] آن بزرگوار است و اولاد او فافهم و اغتنم مقدمه ثانی
بدانکه ذکر کرده است شیخ المحدث الحر العاملی در جواهر السنیة که لو اجتمع الناس علی [illegible] حاصل آن تا ذیل حجت است (در حاشیه: و عدالت)
بر حجة کامله که معنی تشیع است و توجیه الحدیث اینست که ولایت آن بزرگوار در شرط صحت او قبول اقرار [illegible]
خدا و رسول و نبوت و عبادت و [illegible] و ولایت و امامت ائمه هدی که از اصلاب [illegible] و این مختصر
نیست باین ائمه بلکه عهد و میثاق گرفته شده است از جمیع انبیاء و امم و از حضرت صادق ع است حدیثی [illegible]
که قبول نکنند خدا تعالی [illegible] مگر بمعرفت و معرفت حاصل نمیشود مگر بمعرفت کردن و داشتن [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] که بپرهیزند [illegible] و اشتغال بعبادت [illegible]
[illegible] هذا ما هو المقصود [illegible] دلالت [illegible] حقیقت تشیع [illegible] رسول و قبول ولایت [illegible] تقوی
پس بدانکه عادت ناس در حب [illegible] علی بن ابیطالب مختلف است [illegible] اجتماع بر ولایت
و اتفاق بر نقض و عداوت و اختلاف [illegible] اجتماع [illegible] و تقوی و عبادت
حق نمیشود [illegible] ترک [illegible] تقوی و عبادت را و اظهار [illegible] معاصی و [illegible]

پس داعی بر خلق جنت و نار هر دو موجود است داخل میشود در جنت محب کامل و داخل در آتش [illegible]
و داخل میشود در آتش مبغض کامل و داخل بهشت [illegible] و داخل میشود محب [illegible] از آتش معذب هم میشود
بتقریبیکه بعد از این بیان میشود [illegible] در حدیث از رسول ص در ترجمه اش اینست که فرمود خداوند خلق فرمود
من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلق آدم زمانیکه نه آسمان و نه زمین و نه نور و نه آفتاب و نه جنت و نه آتش بود
[illegible] کرد خداوند کلامی را و خلق شد از او نوری و خلق شد از او کلامی دیگر و خلق نمود از او روح را پس ممزوج نمود
آن نور را با آن روح خلق کرد از آن روح ممزوج من و علی و فاطمه و حسن و حسین را که تسبیح میکردیم خدا تعالی را [illegible] تسبیح کننده
غیر از ما نبود پس شکافت نور مرا و از او خلق کرد عرش را و شکافت نور علی را خلق کرد ملائکه را [illegible] از نور [illegible]
نور فاطمه آسمانها و زمین را و خلق نمود از نور حسن آفتاب و ماه را و شکافت نور حسین را خلق کرد از او بهشت
و حور العین را [illegible] در بحار خبری [illegible] مسعود میگوید [illegible] حضرت خاتم النبیین ص عرض کردم [illegible]
بمن بنما حق و حقیقت را [illegible] فرمود [illegible] در میان خانه [illegible] دیدم [illegible]
پس [illegible] دیدم مولای متقیان علی ابن ابیطالب را مشغول نماز [illegible] شنیدم در رکوع و سجود میگوید
الحق محمد [illegible] پس بیرون آمدم [illegible] رسول خدا را [illegible]
دیدم آنحضرت بنماز مشغول است و عرض میکند [illegible] علی [illegible]
پس از استماع [illegible] حیرت عظیمی [illegible] دریافت آنحضرت حیرت مرا در میان نماز [illegible]
مسعود [illegible] عرض کردم [illegible] لیکن حیرت از این [illegible]
افضلید [illegible] فرمودند [illegible] خداوند خلق فرمود
من و علی را از نور قدرت خود [illegible] بتسبیح کننده [illegible] پس شکافت نور مرا

و خلق فرمود از او آسمانها و زمینها را و من و الله بزرگترم از آسمانها و زمینها [illegible] و خلق نمود از او عرش [illegible]
و علی افضل است از عرش و کرسی [illegible] نور حسن را و خلق نمود از او لوح و قلم را و او افضل است از لوح و قلم و شکافت نور
حسین را و خلق کرد از او بهشتها و حور العین پس ظلمت نمود [illegible] شارق و مغارب را [illegible] ملائکه [illegible] خداوند
از آن ظلمت پس [illegible] فرمود خداوند [illegible] روحی را خلق فرمود [illegible] و خلق کرد از [illegible] نوری را
پس روشن شد آن روح [illegible] آن نور [illegible] عرش پس روشن گردید مشارق و مغارب [illegible]
فاطمه زهرا است و از اینجاست نامیده شده [illegible] ای پسر مسعود چون قیامت برپا گردد [illegible] خداوند [illegible]
تو که به بهشت در آورید هر که را خواستید و بجهنم افکنید [illegible] و این است تفسیر آیه القیا فی جهنم کل
کفار عنید مراد از کفار کسی است که انکار نبوت من کرده و مراد از عنید کسی است که در قبول ولایت علی ابن ابیطالب [illegible]
[illegible] پس بهشت مخصوص است بشیعیان آنحضرت تنبیه که چون [illegible]
[illegible] پس [illegible] از حضرت حجة عجل الله [illegible] بشیعیان میرسد [illegible]
[illegible] نسبت را با امیر المؤمنین [illegible] و همچنین سایر ائمه [illegible] در باره نجات [illegible]
[illegible] شیعیان است [illegible] حسن مجتبی [illegible] با معاویه [illegible] اگر [illegible] صلح [illegible]
[illegible] که [illegible] عظیمی [illegible] وارد شده است صلح حضرت مجتبی [illegible]
[illegible] شهادت حضرت [illegible]
[illegible] مصطفوی [illegible] حسین [illegible]
که از قوه بشریت خارج است [illegible] کیفیات [illegible] که [illegible]
[illegible] نجات شیعیان [illegible] از وادی ظلمت [illegible] پوشیده نیست

سال قبل از شهادت حضرت سید الشهداء در مراسم حج در منا که قریب چهار هزار نفر بودند و تمامی آنها که از مؤمنین حاضر نمودند حضرت امر شدند و حضور بهم رسانیدند و به جمیع آنها مردم را بمواعظ وافیه و نصایح کافیه و سابقه نمود در اظهار شرافت و تجدید کرد عهود انصار را و اظهار فرمود معاندت جبت و طاغوت و تلبیسات بنی امیه را و امر فرمود برسانند این کلمات را بسایر مؤمنین و در سال بعد روشن نمود این امر را از کدورت نقض [illegible] و اهل و عیال و بذل نمود تمامی آنها را در راه خدا و خود را قرار داد در قلوب دوستان [illegible] پس مغموم و مهموم شوند بواسطه این امر و گریه کنند علی الدوام بر آن حضرت تا آنکه رحم [illegible] و بیامرزد آنها را بواسطه این وجود مقدس همین بزرگوار است در تعبیر شفاعت کبری گردیده و تحقیق [illegible] این امور قابلیت مگر شفاعت آن حضرت ولدا [illegible] محبت بعترت طاهره او لکن باختلاف شدت و ضعف تحقق [illegible] ولی حتی [illegible] فیوضات ربانی نرسید [illegible] محروم شوند و لکن سزاوار است هر کسی که فی الجمله معرفت بصفات او دارد مأیوس از رحمتش نشود و قطع نکند امید خود را و تجدید توبه خود را امیدوار سازد زیرا که در خانه خدا [illegible] امیدی برای است اما آتش بتحقیق که خلق شده از ظلمت بغض مبغضین لعنهم الله و اصلا [illegible] اصحاب [illegible] هستند و جهت شهوت و بسبب ظلمت [illegible] ظلمت آنها و موالات ایشان نسبت [illegible] بعضی [illegible] ظاهر [illegible] پس اصل آتش [illegible] ظلمت غضب [illegible] دیگر از [illegible] ظلمت [illegible] از جهت اعمال قبیحه و ظلم [illegible] سطر [illegible] بنظر رحمت [illegible] آنها [illegible] و تخفیف [illegible] آتش [illegible] کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب.

می باشد [illegible] عقیده دارد انقطاع عذاب و الم دوزخ را [illegible] و اما بهشت پس [illegible] رحمت است [illegible] که [illegible] قرحیات [illegible] خلق شده است از نور لیکن آتش خلق از ظلمت است [illegible] حضرت [illegible] سیاه [illegible] از آتش که [illegible] که در آن ظلمت است [illegible] و در آن [illegible] عوض آب آب حمیم پس [illegible] می باشد [illegible] عذاب و خود [illegible] آتش [illegible] از [illegible] ظلمت [illegible] از کفر [illegible] بعضی [illegible] که آیات و اخبار را [illegible] بقول [illegible] کیفیت [illegible] [illegible] خداوند [illegible] عو الیس [illegible] آب [illegible] معذب [illegible] خود را [illegible] و همچنین بعضی میگویند که بر فرض عدم رفع عذاب طبیعت [illegible] برای آنها [illegible] که آتش [illegible] و متألم نشوند بلکه لذت می برند عجب است از این عقاید باطله [illegible] پس بدانکه آنچه ذکر شد که اصل [illegible] خاتم انبیاء و عترت طاهرین [illegible] باشند داخل [illegible] و اعداء آنها و تابعین آنها باشند کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض [illegible] هر یک از این [illegible] و دنیا و [illegible] عقبا [illegible] انفار را [illegible] [illegible] و عطای [illegible] خداوند [illegible] از مؤمن و کافر در دنیا [illegible] و [illegible] [illegible] خود [illegible]

۳۳ [illegible]

بلی اگر اراده خداوندی تعلق گرفته بود [illegible] هیچ گونه [illegible] نشوند [illegible] قدرت [illegible] لیکن بواسطه حکمتهائی که در علم خداوندی مخزون است [illegible] و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و در جای دیگر میفرماید و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن لا یزالون مختلفین پس مقتضای حکمت و مصلحت [illegible] خلاف [illegible] و همچنین خداوند اراده [illegible] [illegible] و از جمله این است [illegible] جمیع [illegible] حقیقی [illegible] باشد و جمیع [illegible] ببرکت وجود [illegible] خلق شده [illegible] قسمت کنند بهشت و دوزخ [illegible] قابلیت و استعداد ذات [illegible] جمیع اشیاء را زوج قرار داده [illegible] و معصیت را [illegible] مجبور [illegible] دنیا [illegible] مثلا در [illegible] هم فرح مرجود است [illegible] در دنیا رجوع [illegible] که از کفار و اهل [illegible] در [illegible] همچنین ائمه اطهار [illegible] که [illegible] تا تأمل در این مقام [illegible] ولی بمقتضای لطف و رحمت [illegible] عالم [illegible] هرگز عمل صالح [illegible] اعمال صالحه [illegible] در دنیا [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] تحقق [illegible] [illegible] آنکه جنت [illegible] و مستضعفین [illegible] خود را [illegible] ائمه [illegible] بمقتضای ائمه [illegible] [illegible] برحمت [illegible] [illegible] بر مقام سادات [illegible] اعمال صالحه [illegible] بمقتضای [illegible] دشمنان آنها [illegible] اعمال صالحه [illegible] خداوند [illegible]

بر ازای [illegible] در بهشت خلق [illegible] مؤمنین و محبین و وارث [illegible] انفار [illegible] و اما [illegible] از [illegible] وارث [illegible] [illegible] مؤمنین و محبین [illegible] شریک [illegible] لکن [illegible] برای [illegible] بلکه [illegible] جزا [illegible] المؤمنین را در دنیا [illegible] بلاهای دنیا [illegible] نباشد [illegible] بلذت [illegible] و عذاب [illegible] [illegible] در [illegible] جمع [illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولی [illegible] اینکه [illegible] مستقل [illegible] [illegible] و تحقیق [illegible] جمع [illegible] دولت باشد [illegible] داخل [illegible] و داخل در آتش [illegible] لکن در حقیقت عذاب [illegible] [illegible] غرض [illegible] بواسطه [illegible] [illegible] خوف [illegible] هرگز [illegible] پس محقق شد که اجتماع ایمان [illegible] تقوی [illegible] با او [illegible] و لکن [illegible] این است که اعمال [illegible] مؤمنین [illegible] کفار [illegible] و افعال حسنه [illegible] و فاسقین [illegible] [illegible] ائمه [illegible] نمرده [illegible] خداوند [illegible] کفار [illegible]

نعمتی است از جانب او و محض جزئی و فانی از نعمت و لذت برکسی است که اختیار آن از ایشان باز داشته
و ترک اسباب آنها کرده پس خلق کردن خالق کل اشیاء کافر را مقتضای حکمت و مصلحت بوده از جمیع مصالح
در مؤمنین منتفع شوند [illegible] و مستعد تر شوند به آنها و صبر کنند و مزد بیابند و جزا داده
شود برای ایشان و هم چنین منتفع شوند کفار و در معاش خود چنانچه محسوس است و به واسطه از نعمتهای الهی که
با کفر بر ایشان وارد کنند از اذیت و کفر و معصیت [illegible] و هم چنین منتفع شوند بسبب خلق ایشان با اینکه اقبال
ننمایند بر عبادت خدا و لذت ببرند در آخرت و این است سر اینکه با درجمیع مؤمنان وارد در صراط باید گذرند
که اهل جنت و درستی شده باشند عذاب اهل نار را و صفات ایشان **فصل** در بیان شرح کلمات
شیخ صدوق (ره) در این فرماید ولایت امیر المؤمنین شرط صحت آن و ترتیب اثر از آن اقرار بر خدا است صلوات
و عدل و نبوت پیامبر و امامت ائمه [illegible] با وجود کفر و عدم اقرار منکر است اثری بر ولایت مترتب نشود و ما هیه
بر محبت که از به نه لکن بنظر تحقیق خلاف آن ثابت است و این شبه تصورات تکلیف زیرا که از اخبار استفاده میشود
در محبت بی وجود اسکار [illegible] است از جمله آنکه شخص یهودی دوست داشت قلباً حسین علیه السلام را و آن
[illegible] که در قرب خود داشت این بخورد که اگر نفع می بخشد یهودی منکر کرد این محبت با آنکه ایمان ندارد فرمود در بلی منتفع
میشود بدین محبت بالطبع [illegible] در اینجا برسید لکن خدا در خانه از آتش بمانید در آتش او را نشوند و در روزی
سیرت صلوات او را بطوری که در دنیا روزی سراد قطعی این است جز آن دارد عذاب رسید از شکوه یهودی در
داشت [illegible] این اخبار [illegible] هر دو بی شدیدی با همین حال از نار و آتش بیرون اواد زیرا که از شبهات او را انفصل
لکن این آتش نسوزاند او را و نیز در بحار نقل است از انس بن احمد و فردوس دیلمی آنکه عمر ابن خطاب گفته که
رسول صلی الله علیه و آله فرموده در ترجیح مرتضی بسبب برائت او از آتش است و انشاء نموده این شعر را حب علی جنة [illegible]

احطط بها یارب او زاد و لوان مثباً نوحسنة حسن فی الناس الا من بالنار یعجب بما عیب
سری است از این که انه مخلوق خدا باشد که درستی او بر طرف کنی و رزوه بال برا و جلاء ضع [illegible] لکن ظاهراً
این مطلب منافی دارد با آنچه سابق ذکر شد که غیر از کفار کسی دشمن آنجناب نباشد اگرچه این مطلب بطور
ان مذکور است با سیادت [illegible] و اراد شرکتی ندارد ممکن است رفع منافی این نکته در حمل کنیم اخبار و شرار بر
و آنکه بر اختصاص حب آنحضرت را بر مؤمنین بر قضیه غالبه چون غالب بجهة آنجناب از طرف کفار ظاهرات
و اشخاص نادره از این کرده در حب آنحضرت کما هو معهود در جمیع موارد احکام مثل بر غالب است و جهة دیگر
هر چند قبول اعمال مسلمان منوط بعقد شعور و ایمان است با نفع آن آن اثری بر عبادت مترتب نیست لکن از
تتبع تام در اخبار ائمه اطهار استفاده میکرد که در بسیاری از موارد با عدم تحقق شرائط و فقد آن انها جزا نیک
بجهة دیگری مترتب خواهد و عقاب در آخرت از عذاب میشود اسلامی مفرد از اخبار است هر واسطه انکار [illegible]
میشود و جمعی از عذاب نابشده و آن بجهت این است [illegible] از جهت کرامت و شرافت آن سادات [illegible]
و همچنین زیارت قبور شان و عزاداری و جان بر زوار شان و بر آوردن حاجات ایشان و امثال آن [illegible]
در جمله در باب جنات [illegible] تنقیح است در موضعهای بسیار در دین از او ظاهر شده در این اشیاء [illegible]
دل او را اثر بود از محبت شیخین [illegible] لکن با وجود این حضرت امام علیه السلام بود و او سید در حقی که
او را عذاب کرده هر آنکه انسان بود با آنحضرت از این جهت که تو را در دنیا معتقد بود به آن طلب حق [illegible]
بود و دیر رسیده سر بیرون آورد و او را از جهنم در حالتیکه شعر رنج را در آن سوخته بود و نظیر این مطلب
شیخ کلینی در کشف کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جانب [illegible] نموده با وقتی از زیر [illegible] در مقابل جانی که بعلی [illegible]

و پسر او هم بود از زمانی کرده و طعام داده و در [illegible] و منع نموده از شیخ مسلمان ورود کرده بود از آن
یاوران بر واسطه نمک جمعه از خواهش علویه از او خبری با آنها نداده و حکایت با و نموده هر صفحه شیخ طبرسی السلام
او در اوقه و پسر او هم ازشدن از خراب ولی این جهت در حال کفر اراده آن شده و نفقه را در عرض احوال او
در حالت کفر کرامت بر زند و این قیمت حال مجلس دیگر که در زمان علیشی چیده بود از برای دختر
خود طعامهای لذیذ مهیا کرده بود از برای ولیمه و عروست نموده بود جمعی را از همسایگان سادات عظام
و اشراف با احترام بودند در حالتیکه در فقر تمام و تنگی معاش بودند از شیخ مشغول تهیه اسباب بود ناگاه شنید
آواز دختر را که با دو خود سکینت کمال بسیار اذیت میانند ما را بر لباسهای طلا شیخ مجلس چون این کلمات را
شنید [illegible] آتش شده طعام زیادی و لباس بسیار و مبلغ خطیر از برای انعام ساده چون نظر کرد انها
لبوس زینت ما مجلس وارد شد مرکب تأمل مشغول [illegible] توفیق الهی بر این کرده و پسر او را
هیئت این طعام را بخورانی مخوریم تا آنکه در حق دراین باره شرح خواهیم پس دستمال خود گرفته با لباس او بر این
و با این شیخ را با قبه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله را می کشد و مانع شتاب شده و در جانب مردی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده کرده چون
بشیخ مجلس کرده هر یک این انعام دوستی [illegible] و اسلام آوردن تر نمود و دختر قتادات اگر کیفر ان اشیخ
مسلمان شده از آنکه بمقام [illegible] کرده و نقل حکایت زنی از شیعه که محتاج آتش شد رفت در مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام
آتش می برد چون آتش حاضر شده بود بر افروخت دود در چشم اورفت اشک از چشم او جاری گردید صدا او
را گرفته او را و این حکایت [illegible] به رتبه الهام [illegible] که در تنور است که طائفه نمود بر سر سید الشهدا ان زن گواه را
و او به اول از ناله [illegible] و گریه کنند بر [illegible] در خود فرض کرده تا این مطلب را سبب یک حرف قرار داده
و یکی از آن سبب برائته از عذاب پناه دادن مؤمنین است از این است یار ما حاکم از [illegible] روی است

مردی از جور سلطان فرار کرد بخانه پادشاه دیگر پس پناه داد این پادشاه مرا و گفت پس از مردن خدا تعالی او را خطاب فرموده بعزت
و جلال خودم اگر بود در بهشت مقامی برای تو هر آینه ترا داخل میکردم برای این عملی که از تو صادر شد ولی حرام است بهشت
بر مشرکین حرام است بر منصبین نیست پس ای آتش بترس او را نسوزان و از جمله اسباب کرامت آنها کسانیکه سجاوت
از ترتب آن بزرگوار که بجهه کداسیون بر شبه [illegible] ذکر ثواب تسبیح در ماه رمضان او ثبت میشود از آن جمله است سخاوت کافر که
کافری مستضعف حصه باشد دولت دارد و او را حاتم با آنکه کافر بود از اسلام بهره [illegible] به واسطه سخاوت ازآتش
خلاص شده و همچنین مستضعف جعفت اگر قیدی از وی واقع شود که او را بگذرند قبحی ندارد چنانچه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کافری [illegible] را
آوردند رسول خدا امر فرموده با امیر المؤمنین [illegible] کردن این را جبرئیل نازل شد عرض کرد خدا وند فرموده موقوف نما قتل او را
در امر مستضعف مروت حفظ کریم [illegible] و دیگر سخاوت است **تنبیه** بدانکه اخبار در خصوص دارد
بمقول [illegible] با کافری ندارد در عملی است [illegible] که [illegible] بزرگ [illegible] و در غزوه حنین [illegible] رسول
رایت را بر دست [illegible] داد و [illegible] از لشکر [illegible] فرار نموده برگشت رایت را بعمر داده او نیز [illegible]
فرار کرده برگشت رسول صلی الله علیه و آله فرمود فردا رایت را بمردی دهم که دوست بدارد خدا و رسول را و خدا و رسول او را [illegible]
[illegible] کراری است که غیر فرار است همین طور واقع شد در فردا از این باب امیر المؤمنین فاتح شد قتل کردن در خیبر
و تسخیر کردن لشکر [illegible] [illegible] که در منقبت [illegible] گرفتن در اولین عذاب بخشند [illegible]
[illegible] خیانی در [illegible] اقوام میکنند بتعظیم تشریف رسول خدا و [illegible] میکنند از جهاد و فرار میکنند [illegible]
آنچه [illegible] [illegible] باعث تخریب بنای اسلام و اهانت خلیفه از آن [illegible] بمکی بحث خدا و رسول
[illegible] [illegible] [illegible] و قلعهای کفر بسته میشود [illegible] [illegible]
[illegible] در حالت [illegible] و [illegible] رسول [illegible] [illegible] [illegible] فرار [illegible] [illegible]

است جمیع ازبرای ارتقای اسباب فوق مقامات و مرتبه است بلد این راه جمیع موجودات در یک سلطنت
الهیات و دین ... است قصه عطرفه بن سماخ حبی در آمد خدمت حضرت رسول عرض کرد که
مرضی دارم ایمان شما را ... از اسلام خارج شد کسی را بوئی ... دانسته ... انها را و ... تعلیم احکام جناب
حضرت ... و صلی ... فرمود ... همراه این شخص ... بنجد ... عرض کرد
... زبان شان ... چگونه تعلیم احکام نمایم ... برای تحقیق ... و اجابت
... تغیر رفته و ... ابراهیم ... دعا ... تجربها کرده ...
و دیگری از جمله ... است در امور ... باعث ... تأثیر ... کسی که ...
... لیکن ... شاهد ... حقیقه امر ...
... جزء ... را ... است ... الکل ...
و از جمله اسباب ... تأثیر دارد در باب ... نظر ... شده ... اسباب
... مقرب ... است و این ... زیرا که ... الهی ...
الخاشعه قلبهم ... اما نکه ... است ... ایراد ... اسباب ... و من جمله ...
حسنه است ... حضرت ... و ... و ...
... را ... فرض الحسنة ... بسیاری اعمال
... عدم ... است لیکن ... ترتیب ... واسطه ... و ...
... زیارت حسین ... عزاداری ... و روزه ... و ...
و گاه ... نسبت ... دارد ... کثیره ... در حقیقت ... کثیره ... اعمال
خود ... است بواسطه اینکه ... خوف ... مشغول ... جمع ... است
نه ... و ... شده ... است.

هذا باعث ... و الا اعمال صادره از بندگان بواسطه اینکه این عمل صادر از او شده موجب ...
... منتزه نمیشود حتی اینکه کسی که نسبت با نها ندارد به هیچ وجه من الوجوه ... از برای عمل او
... سابق ... شد از اینکه خداوند تعالی کریم است ... از اینکه ... عمل خیری ...
و ... که ... هیچ کس ... سید ... و بعضی ... ترتیب ...
کثیره برای اعمال ... اگر کسی ... اعمال ... خاص آل ... خداوند
... ان ... می آورد ... زیارت ... رتبه ... نمیشود ...
... است ... میگویند ... نمیشود ... است ... باشد ...
حضرت حسین ... رحمت الهی ... مشقت بیشتر ... و عزت ... اعمال
و اولاد و ... محبوب است ... اعمال ... که رحمت و ... بیشتر باشد.
لیکن ... مشغول ... و تأمل تامی در مطلب ... زیرا که فی الحقیقه زیارت آنحضرت اجر
اعمال ... بواسطه ... تذکر ... که ... برای ...
... آنحضرت ... نفس و مال و اولاد ... در راه رضای ...
... حسب ... اجر ... عارف ... بصیرت ...
... مرتبه یقین ... از ... که ... استعداد ... در حدیث ...
خداوند خطاب ... حبیب ... ادریل من ... الی ...
کسی را که ... و قبول ولایت ... کسی را که دشمن تو باشد
و قسم دیگر ... که ... آن ... صفات خداوند تعالی ...

تخلق باخلاق ... و ... واکر ... ازان ...
ممکنات ... جمع ... خود ... که ... حرکت ...
... بسیار ... تعلیم ... است ...
... صفات ... و ... دارای ... شاهد ...
در عصر فرعون که ... معجزه ... حضرت کلیم ... اکثر ...
لباس ... که ... آن معجزه ... خود را تشبیه
بآنحضرت ... و تقلید ... و ...
... غرق کرد فرعون ... نجات ... حضرت موسی
... غرق کرد ... که ... تقلید ... چگونه غرق
... خطاب ... تشبیه کرد ... نجات ...
... مطلب ... حقیقت
... کشف ... شده ... که بسیاری ...
... روزی ... گفت ... که ...
که ... کسی ... گفت ... ناگاه ...
که ... گفتم ... گفت ...
... که ... کسی ... گفتم

گفتم اگر ... باین ... صید ... دیگر ... من ... پس ...
... گفتم ... گفت ...
... لیلی ... لا ... الکرم ...
الوحوش صدیق اقول وقد ... من ... لانت لليلي ...
... ولكن ... ولما ...
انت ...
مراد پیغمبر ... ازار فرمودن ... تخلق باخلاق ... بقوله ... تخلقوا باخلاق الله
از امور است که خداوند ... دولت ...
وحدت ... که از صفات ...
روزه گرفتن باعث صفای ... چون قوای ...
... احادیث ...
اگر ...
خطاب ... که حکمت ...
... بنده
...
...
... که ... علم ...

قوت هم نباشد بلکه در حال کفر هم چنین است و کافر نیز با جور و شقاوت و از آنچه هست راضی است که حرام را حفظ
فرج و شکم و لسان باعث صفای نفس است بجمیع مراتب و اداء این صفات حسنه است و محفوظ [illegible]
و عوام پوشیده نباشد که هر که را علم و حکمت زیاد نصیب شده اهلیت و قابلیت آن برای او باشد بلکه [illegible]
بسیاری از ایشان اند که نفهمند قابلیت ایشان را و لذا است که بسیاری [illegible] در دنیا تحصیل علم و حکمت [illegible]
و از این جهت [illegible] تحصیل [illegible] و حیله‌ها [illegible] در دام آوردن عوام که [illegible]
از حدیث نبوی است که یا اباذر هرگاه دیدی برادر خود را که زهد نصیب او شده پس گوش بده [illegible]
که او سکوید [illegible] که علمی تحصیل نماید و در عمل نکند مثل درخت بی ثمر است [illegible] علما را در آیه شریفه ان الذین
اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا
[illegible] علمائی [illegible] علم [illegible] عمل نکنند [illegible] اسباب [illegible] خود قرار داده اند [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] جاهل متنسک و عالم متهتک شکننده
پشت رسول خدا را [illegible]
[illegible] فصل [illegible] محبت و ولایت امیرالمؤمنین
[illegible]
[illegible]
هر که محبت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]

من عبادت کند خدا را در [illegible] بقعت کانه و [illegible] کانه [illegible] کرده باشد عبادت [illegible]
پس [illegible] ملک مقرب و نبی مرسل را هم [illegible] ببخشد از خداوند تعالی [illegible] علی ابن ابیطالب [illegible]
[illegible] حوائج [illegible] حقیقة کلام [illegible] از بسیاری [illegible]
[illegible] بسیاری از [illegible] آنجناب [illegible] ائمه هدی [illegible] اعتقاد بامامت ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بسا [illegible] مردم [illegible] مؤمن و مستضعف
و مستضعف [illegible] عبادت [illegible] جمیع مخلوقات [illegible]
[illegible] و ادراک [illegible] قول [illegible] و تقوی [illegible] محبت آنجناب [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] موجود باشد [illegible]
[illegible] قبول ولایت آنحضرت [illegible] امامت سایر ائمه [illegible]
[illegible] وجه اول [illegible] ولایت [illegible] محبت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] محبت سایر ائمه [illegible]
[illegible] مأمور بولایت آنجناب [illegible] ائمه [illegible]
وجه دویم [illegible] محبت و ولایت [illegible] اقرار امامت [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] امامت [illegible] وجه سیم اقرار
بامامت آنجناب اقرار بامامت سایر ائمه [illegible] اقرار امامت [illegible]
[illegible] اقرار بامامت امیرالمؤمنین [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

زیرا شیعه که در هر عصری از ائمه دین بوده مکلف بوده [illegible] بلکه جمیع ایشان را [illegible] معتقد
بوده‌اند که همان امام [illegible] قائم آل محمد است [illegible] بسیاری از ایشان [illegible] از ائمه [illegible]
[illegible] صاحب العصر [illegible] از جهت [illegible] فی الحقیقة [illegible] عصر صاحب
العصر [illegible] کلام شیخ [illegible] شیعیان [illegible] دوستان باشند
[illegible] از شیعیان باشند [illegible] کمال [illegible]
[illegible] سلمان [illegible] اصحاب [illegible]
سایر ائمه را [illegible]
[illegible] قول [illegible] امامت [illegible] اقرار [illegible] امامت [illegible]
[illegible] ائمه اثنی عشر [illegible] انکار [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] ولایت [illegible] حقیقت حال [illegible]
[illegible] واقف نباشد پس [illegible] رحمت خداوند جلیل [illegible]
[illegible] و التحقیق [illegible] ولایت [illegible] محبت [illegible]
[illegible] معرفت [illegible] اعتقاد [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] مختلفت [illegible] نبوة نبی [illegible]
[illegible] در صدر اسلام [illegible]
وصی آنجناب [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]

ولایت بهیمن است [illegible] از جمیع امم و جمیع امم مکلف بولایت ایشان باشند و مأمور بسلوک در صراط مستقیم
و کسیکه محبت داشته باشد ایشان را ولی معرفت بامامت ایشان نداشته باشد [illegible] ایشان را
[illegible] تکلیف [illegible] بواسطه ضعف [illegible] محبت ایشان در
[illegible] کفار [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] که محبت [illegible] فی الحقیقة [illegible]
[illegible] قابلیت [illegible]
[illegible] کفار [illegible] ایشان را [illegible]
ولی [illegible] صفات رذیله [illegible] واضح بیانات [illegible]
[illegible] که ولایت [illegible] آتش [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] پس محض کلام [illegible] محبت [illegible]
[illegible] قرآن کفت [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] و اما قول شیخ [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] این کلام حق است [illegible]
[illegible] اقرار [illegible] کفایة نمیکند محتاج است [illegible] قبول [illegible]
اقرار بامامت و ولایت جمیع ائمه [illegible] اقرار [illegible]
ائمه [illegible] ولایت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] ولایت و محبت ولایت [illegible]

[illegible]

حق در مقام اشتراط هست همین است روایت که صریح در این است حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) در مقامی که فرموده
هرگاه شیعه با عتقاد کامل بگوید لا اله الا الله داخل بهشت خواهد شد بشرطها و شروطها و انا من شروطها
و کذالک فرمایش امام دلالت بر مطلبی دارد که انفکاک ولایت باشد از اقرار به نفس و لازم اداقرار به اربابت
امام عصر است با امام سابق که بوده از اینکه قدوه فرموده انا من شروطها اگر اشتراط به امامت کل بوده می فرمود
انا و من بعدی من شروطها با آنچه اقرار به انبیا و اوصیا لازم است اقرار به تفصیل در کل شیعه هم
به تفصیل داشته باشند و چه در خصوص پیغمبر هم اجمالا در کل شیعه مرتبه با نفسه داشته باشند تفصیلا هم
معتقد به تفصیل تا امام عصر خود و اهل که به امام او بوده یا بر سبیل اجمال یا به اند و اعتقاد کند او هم پیغمبر را
هرچند در حدود انها علم تفصیلی داشته باشد اما قول شیخ ره لیس وجوب الاقرار ای کلام حق و ثابت است
بر سبیل اجمال نه بر سبیل تفصیل و لزوم الحد و مراد تفصیل. مراد از آنکه معلوم شد حکم اجماع بر محبت و ولایت
اهل بیت منتفی بودن اجماع بر لزوم و خلق شدن آتش به مقتضای آنچه مذکور شد پس مراد آنکه اختلاف است بین
علما که کسی که ولایت اهل بیت را داشته باشد از عذاب نجات می یابد هرچند اتیان به اعمال قبیحه نموده باشد
یا آنکه فساق و فجره معذب اند به اعمال سیئه و سکونت به سبب دقت با این طریق که فساق و فجره مادامی که تطهیر نشوند
و نگردند در کالبدین داخل نشوند بهشت را و کسانی که داخل می شوند مادر را اولاد دوستان اهل بیت واقع داخل
آتش اصلیه نمی شوند بلکه داخل در ظل آن می شوند یا آنکه در آتش اصلیه داخل شوند به واسطه عذاب نیست
بلکه به واسطه تطهیر است و ایشان آن و بهشت خلق شده از انوار ائمه و نفوس مقدسه و ارواح دوستان
و جهنم انها و نار خلق شده است به واسطه کفار و از بغض انها و در حقیقت دوستان ایشان و ولایت بزرگان
انها و کسیکه داخل از برای بهشت و نار را اصلی و ظلی است پس کسیکه داخل در اصل در بهشت
میشود مخلد در اوست و کسیکه در آتش اصلی است نیز مخلد در اوست اهل جنت از برای محققین مومنین اهل
نار از برای کفار و منافقین و ظل جنت از برای لیست تر از مومنین از فرق مسلمین از فساق و غیرهم

باشد در مومنین از جنبه و اولاد و نیا در عذاب انها و ظل نار از برای فساق و فجره مومنین است که مطهرات بدنی
از قبیل بلیه و صدمات دنیا پاک نشده باشند کرایه فره را داخل آتش می کنند و بیرون می آورند و داخل جنت می نمایند
می نمایند در اخبار اشاره شده به تعبیر حرم به اهل طبقه اول از طبقات جهنم پس چاره نیست از دخول انها
بهشت الا بر تطهیر کردن انها و الی که بهر شانه و اما کفار پس داخل شوند در آتش اصلیه ابد الابد و تمیز طینت
مومنین لذا انها و جزا دادن انها را به واسطه اعمال صالحه که از ایشان سر زده و از ستمهای انها از کفار بشود که
می برند با مومنین در دنیا از نعمت و دولت لذت و جاری نعمتها و غنوی و اتی ان ابن انها و پس از ان
عطا می نماید اعمال صالحه انها را به مقامات آن در بهشت مومنین به واسطه آنکه در حقیقت این اعمال از
مومنین است و از طینت انها است و جاری شدن در دست انها به مقتضای کسب نوری است که روشنائی
داده است انها را به سبب خلط و مزج شدن طینت مومنین و کفار از جهه حکمتی که حکیم علی الاطلاق عالم
بان بوده کما اشیر به تیسیا تیکه از مومنین سر می زند در حقیقت از کفار است به مقتضای خلط و مزج این دو طینت
و جمیع انها مقرون به سوال و حکمت است و خلاف این منافی به دال و حکمت می باشد [illegible]
مخفی نیست پس مومنین داخل در بهشت نمی شوند الا بعد از تطهیر انها در دنیا یا در [illegible]
به نحو کمتری اهوال محشر برانها یا ظل نار و پس از ان مخلد در بهشت و جمیع کفار داخل در آتش می شوند
و مخلدند در ان یا ادله یا الذات یا به از جزا دادن اعمال صالحه انها را هم در دنیا و بهشت انها است
دل میشود در بغض کفار معذب به آتش نمی شود به واسطه نفی صفاتیکه در انها است از قبیل [illegible]
و سوال [illegible] که از [illegible] داشته و لکن به عدم معذب بودن انها مخلد در آتش ابد
اگرچه در واقع انها مخلد که از انها [illegible]

شده تا مرتکبین در بعد ما [illegible] در چگونه حضرت امیر المومنین استفاده فرموده است که نجات خود از حشر با شیاطین [illegible]
پس نصیب مومن از آتش الجزیرت که در دنیا مصیبتها یا در رسیده از تبعات و اهوال و همچنین است در اهوال محشر
و عذاب برزخ و شدت مرت [illegible] تقیه [illegible] از برای مومن است نه در دنیا و نه در آخرت بلکه دنیا زندان است
برای او و اسباب تالم او است در آن [illegible] و لیغیبک [illegible] بهشت لذتهای دنیا است [illegible]
بهشتی از برای او نیست پس اخبار که دلالت دارد بر آنکه کسیکه معذب به آتش می شود محمولست بلا شک
بر آنکه محبت محولت بر محبت کامله به واسطه آنکه محبت کامله مستفاد می شود از لفظ مطلق محبت یا آنکه معذب
نبودن انها حجت است بلوم عذاب آتش اصلیه یعنی بنا بر اینکه داخل نمی شوند [illegible] المحبت امیر المومنین
و اولاد امجاد او [illegible] را عذاب نمی فرماید زیرا که [illegible] مراد از جنت [illegible] است که کسی [illegible]
بلکه برای [illegible] تا تطهیر گردد مطهرات دنیا آخرت [illegible]
بهم رسانند ابدا النار را از نعمتهای بهشت یعنی نیست دائم چنین مومنین به انواع ابتلاءات را [illegible]
قهر [illegible] باشند [illegible] خود باشند زیرا انجا شفقت در حق [illegible]
بر مومنین تا قابلیت بهشت بهم رسانند و این شبیه است به مهربان [illegible] از برای فرزند خود را [illegible] تلخ
به واسطه اصلاح مرض [illegible] تقطیع بعضی از اعضای [illegible] مرض [illegible]
و هلاک نمود [illegible] در تعبیر [illegible]
بلی [illegible] خطیئه فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون فرمودند امام که این خطیه
آن است [illegible] از دین خارج کند و سلب کند از او ولایت ائمه را و همین است [illegible]
این شیعه [illegible] انکار [illegible] ولایت [illegible] این شیعه است [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] اعمال اصحاب آتش [illegible] که مخلد در آتش [illegible]

ملاحی

خلاصی از برای انها [illegible] فرمودند در [illegible] حسنه است که ضرر
نمی رساند با آن هیچ سیئه [illegible] هرچند [illegible] باشد مگر آنکه [illegible] در دنیا و بعض عقاب آخرت
و عرض [illegible] هیچ حسنه [illegible] حسنات ولایت
برسد در مقام شفاعت [illegible] مگر آنکه نقص [illegible] در دنیا [illegible] از صحت بدن و نعمت [illegible] و وسعت رزق
و هر که انکار کند ولایت اهل بیت را [illegible] بهشت را ابدا مگر آنکه [illegible] که اگر ولایت [illegible]
[illegible] موجب حسرت [illegible] شیعه پس [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] پس [illegible] آن [illegible] رسول [illegible]
[illegible] کسی که [illegible]
[illegible] تزع [illegible] قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] طبقه اول [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] مختلف است [illegible] قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] طبقه اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] باید

آثار ما را و قصد انابه اعمال ما را تشبیه نمودن به آن که تطهیر کردن خداوند بندگان را به بلاهای دنیوی واز جمله
رسیده اند از برای اشخاصی است که فی الحقیقه معصیت کرده باشند و اما دوستان خدا و اولیائی که از آنها معصیت از آنها
سرنزده یا اینکه توبه و تطهیر شده پس بلا از آنها در صبر بر بلاها رفع درجات و زیادتی در تعالی آنها است زیرا که در دوستی
خداوند البلاء للولاء برسند چه نزد آنان عرضی بسیار قبیح است از خداوند پس تطهیر بلاها و تنقیح آنها منفک از اجر و رفع
درجه نمیشود و روزی که صبر تا به پیراهن درجه داده در او خواهد بود شاهد بر این عبارت فرموده امیرمؤمنان سلمان را
در زمانی که مریض بود فرمود یاد کن ای بنده خدا در حال صحت خود که از مرض عرض کرده چه حکم خداوند است بسیار شکایت
میکنم بسوی او از بسیاری و شدت درد فرمودند جزع مکن ای بنده خدا پس نیست از شیعیان ما کسی که برسد او را وجعی و دردی
مگر به سبب گناهی که سابق از او ظاهر شده و این درد سبب تطهیر اوست سلمان عرض کرد پس اگر امر از این قسم است پس برای ما است
اجر بیشتر از تطهیر فرمودند ای سلمان بدرستیکه برای شما اجر نیست به سبب صبر کردن براو دعا و تلاوت دعا به سبب این جمله
می نویسند از برای شما حسنات پس بدانکه ممکن است استدلال مرتبه اب نمودن بچنین مطالب را بر این
بچند امر در بعضی قواعد کلیه و بعضی از ادله مخصوصه اول قاعده نفی در استوای دو امر که عدله مقتضای حکم عقلی و شرعی از احکام است
و آن این است که تسویه مابین مستحق و غیر مستحق قبیح است عقلاً و از چنین تسویه مابین حق و ناحق و تفضیل مابین کسی که
دو نفر باشند یکی اطاعت کند مولای خود را ریاضت بسیار در راه او کشیده در حالت باشد و دیگری
و دیگری تماماً نافرمانی در زید باشد و بخواهش نفس خود عمل کرده و دشمنی نموده باشد با دوستان مولای خود و بعد از آن
مولا این هر دو نفر را در یک مرتبه قرار دهد شرعاً و عقلاً قبیح است پس حکم عقل بالاطلاق که حاکی عقلی و شرعی است
وارد شده که هرگاه است چگونه مساوی قرار دهد در مؤمن با کافر و محب و مبغض را چنانچه در قرآن وارد شده
افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون نفی استواء است یعنی آیا مؤمن و فاسق مساوی نمیشوند
و از جمله لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة و از برای هر یک از اصحاب نار و اصحاب الجنة مقاماتی است

دربیان قاعده [illegible]

در راه اصحاب جنت فرموده و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوی نزلاً بما کانوا یعملون و از برای
اصحاب نار فرموده و اما الذین فسقوا فمأویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و قیل لهم
ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون و فریقین ضیاء الرضا و در تفسیر آیه لا یستوی الایه روایت
که فرموده اصحاب جنت کسانی هستند که اطاعت کنند مرا و تسلیم ولایت علی بن ابیطالب نمایند
بعد از من و اصحاب نار کسانی هستند که از ولایت آنجناب روگردانیده و نقض عهد نموده و با او مقاتله کنند
و مؤید این است آنچه امیرمؤمنان در دعای کمیل بخداوند عرض میکند که سیدا و یقین دارم باینکه اگر حکم تو تعلق
نگرفته بود براینکه منکرین خود را عذاب فرمائی و دشمنان را مخلد نمائی هرآینه آتش جهنم را سرد و سالم مینمودی
و لکن قسم خورده که براینکه پر نمائی او را از کافرین و جنیان و مردم این است که مؤمن را داخل نعمتهای و عذاب
نمائی و الا لازم می آید مساوی بودن کافر و مؤمن و تو نفی کردی در کلام خود قرآن مجید) دوم از قواعدی که
موجب امیدواری بندگان است این است که مولا هرگاه دوستی و دشمنی برداشته باشد علی از او سرمی زند که خوشنودی
دشمنش در او باشد بلکه خوشنودی دوست را مقدم میدارد بر دشمن مقتضای قاعده این است که مولای حقیقی که خدای تعالی
باشد عذاب نخواهد نمود مؤمنین از بندگان خود را زیرا که اگر عذاب نماید و ترحم ننماید جهت اوکه کل خدا باشد
خوشنود خواهد شد اگر خوشنودی دوست را مقدم میدارد و اگر عذاب نماید دشمن او که شیطان رجیم است خوشنود
اگر خوشنودی دوست مقدم بر خوشنودی دشمن است چنانچه بیان این کلمه در دعای ابوحمزه ثمالی سید سجاد فرموده
و اشاره باین است در کلمات امام که بنده باید در میان خوف و رجا باشد و هیچ از آنها زیاده بر دیگری نباشد
و این منافاتی ندارد با اینکه بنده قطع داشته باشد به دخول جنت زیرا استحقاق تأدیب جهت همین است و طریق نجات
چنین است علاوه بر اینکه بشارات کثیره است که مسئله خوف و رجا را برای آن خواهم کرد و نیز اشاره است
باینکه بندگان خداوند نباید ایمن از مکر خدا باشند و اعتبار و آیات در خصوص بشارات و از آن جمله است

قوله تعالی و انا لنری من آیات الله الا القوم الذین بتوانیم باب است و جمیع انبیاء و اولیاء و ملائکه مقربین خائف بوده
از مکر خدا و از جمله اخبار است که چون صادر شد از شیطان رجیم آنچه صادر شد از نافرمانی و کردید از جمله ملعونین
گریه کردند جبرئیل و میکائیل در قرب ترحم ملکه بودند خطاب رسید چه چیز شما را گریه انداخت عرض کردند
امتحان تو که خوف برما غلبه کرده و ایمن نیستیم از مکر و ابتلاء تو خطاب رسید اینچنین باید صفت باشید
مع الوداع باید ایمن نباشید از مکر من و از راه امتحان بود که حضرت خلیل الرحمن را در آتش انداختند جبرئیل آمد
گفت حاجتی داری گفت دارم اما نه بتو گفت بخواه از آنکه میخواهی گفت علمش مرا کافی است بحاجت من در
حقیقت عدم اعتنا بود از آنحضرت بسوی آنچه و این است در قرآن مجید اشاره شده و ابراهیم الذی وفی
کما اینکه حضرت کلیم هم از ترس امتحان خداوند چون شاهده نمود سحر ساحرین را در دل خود خوفی از ابراهیم از آن
گفت سیم از قواعدی در باب رجاء بندگان است این آیه است و لسوف یعطیک ربک فترضی
وعده داده خداوند بر رسول خدا که از امتان او بخشد تا راضی شود البته پیغمبر راضی نمیشود با چنین حزن
که او بیند حضرت رسول اکرم در روز عید رمضان عرض میکند الهی وعده داده ای جبیب خود را بانگ
کن آن امت حبیب خود را و پیغمبر نمودن که راضی شد باینکه عذاب فرمائی امتی از دوستان او را حیدر کرار
امیدواری امت بر این است در دلالت میکند براینکه فرموده تشیع باینجناب علی حصنی است که
داخل در آن حصن شود ایمن از آتش است از شیخ صدوق (ره) روایت شده از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن
جعفر و او از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین از علی ابن ابیطالب و او از
رسول خدا از جبرائیل و او از میکائیل و او از اسرافیل از لوح از قلم فرمود که است در آن ایکه ولایت علی بن ابیطالب
حصن دلیل من است هر که داخل شود در این حصن ایمن است در سلوین آنان بر فوائد است ایمن از عذاب الیم

دلل

علیه السلام و الحدیث در بود اراده فرمود انکه رحلت کند از نیشابور مردم اجتماع نموده در خدمت آنحضرت
اصحاب حدیث عرض کردند یابن رسول الله رحلت میفرمائی از شهر ما و حدیثی نفرمودی تا مستفید شویم پس استفاده نمائیم
در آن وقت سر مبارک را از محمل بیرون آورده فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر و او
از جعفر بن محمد و او از محمد بن علی و او از علی بن الحسین و او از حسین بن علی و او از علی ابن ابیطالب و او از رسول خدا
و او از جبرئیل و او گفت شنیدم از خدای رب جلیل که فرمود لا اله الا الله حصنی من است هر که داخل در حصن
من شود از عذاب ایمن است چون راحله براه افتاد حضرت فریاد کرد این از عذاب بودن مجید شرطی است
و انا من شروطها و معلوم است که از جمله شروط ولایت ائمه اطهار و دانستن آنان را امام مفترض الطاعه پس
معین گردید حصن ایمان دخول در حصن توحید است و آن اقرار برسالت رسول خدا و بامامت ائمه اطهار این
مطلب موجب نجات است و انکار هر یک از این سه چیز نفعی ندارد ایمان را کما اینکه در زیارت جامعه کبیره
بهمین قسم وارد است و در بعضی هم آن اشاره باین مطلب از جمله از نکه با امام عرض میکند و بکم یحجبه المودة الواجبة
پس کسیکه ایمان بخداوند آورد و تصدیق رسل او را نکند ایمانی او را نیست و کسیکه تصدیق رسل نماید و او را اطاعت
او را تصدیق نکند نیز ایمانی برای او نیست این است که خداوند میفرماید و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات اشخاصی که کافر شدند یا ائمه دوستان طاغوتند بیرون میبرند خداوند آنها را
از نور بسوی ظلمات یعنی از نور توحید و ایمان برسالت) در زیارت جامعه کبیره وارد است که جمیع معلومات
دین و مسائل شرعیت از اثر محبت و ولایت ائمه اطهار است که میگوید و بموالاتکم علمنا الله
معالم دیننا زیرا که جمیع احکام در قرآن است و علم قرآن نزد ائمه است از موالات ایشان حاصل شده که
واجبه و عبادات مرغبه و جمله بحیم از فوائد مذکوره نصوص و اخبار بسیار است که دلالت دارند براینکه پیغمبر و ائمه

و ملائکه استغفار میکنند از برای محبین قطعاً و دعای ایشان مستجاب است ششم از قواعد اخباری که دلالت
دارد بر اینکه حب علی بن ابی طالب میخورد گناهان را همچه که میخورد آتش هیزم را هفتم اخباری است که دلالت
دارد که محب علی بن ابیطالب و قبول کننده ولایت او را رحم میکند خداوند هرچند معصیت داشته باشد و داخل بهشت میشود
هشتم اخباری است که دال است بر این که ثابت نکرد خداوند محبت علی ابن ابیطالب را در قلب احدی مگر اینکه ثابت
کند از برای او قدمی را در سبیل خدا بعبارة اوضح هرکرا توفیق داد خدا بر محبت آن بزرگوار ثابت میکند در دل او
امور نیکو را و نیز اخباری است که خداوند نوشته است در لوح محفوظ از برای محب علی ابن ابیطالب برائة از نار و
گذشتن از صراط مثل برق و امان از عذاب و نیز اخباری است هرکه حسرت دارد آنجناب را دیوانی از برای او
گذاشته خواهد بود و دیوانی نصب نمیکنند برای او و میگویند داخل شو بهشت را بی حساب و نیز اخباری است آنحضرت قسیم نار و جنت است
داخل میکند محب خود را در بهشت و داخل نار میکند مبغض خود را و از روایات اخبار قطع حاصل میشود باینکه محب علی بن ابیطالب در جهنم
داخل نخواهد شد ولکن مبرزات این قاعده در قواعد مذکوره معلوم میشود و هیچگاه محل نظر نشود و ذکر آنها منوط بتقوا ... است
که اجمالاً نفی و اثبات باشد پس این بغایت محکم است شایبه خلافی در او نمیگردد ... مساوی مومنین کافر و مومن
بهمین میشود که کفار خلاصی از برای ایشان نیست و مخلدند و مومنین خلودی برای ایشان نیست بلکه بعد از تطهیر سر...
میرسند متنعم بنعمای بهشت میشوند اما قاعده ثانیه که حاصلش این بود که دخول مومنین در جهنم باعث
سرور شیطان است و دخول در بهشت باعث سرور پیغمبر است پس جواب این است که سرور پیغمبر باین است که تطهیر
شوند به آتش تا اهلیت بهشت بهم رسانند چون حالت پدر به اولاد خود که مسرور است باینکه قطع عضوی او شود
برای اصلاح مزاج پس محقق را داخل جنت کردن و حق جنس است که تطهیر گردد و قبل از آن جنسی ... دارد
که رسول خدا مسرور گردد و از آنچه معلوم است مشخص میشود جواب از قاعده سیم بلکه از قاعده چهارم نیز باعتبار اینکه
المس کردن از عذاب که حصن آن قول لا اله الا الله است لیس ولایت علی ... عذاب الیم است ...

نه عذابیکه از جهت تطهیر باشد لطف آتش و فی الحقیقة عذاب نیست بلکه تطهیر است کما طریق داخل شدن این حصن است
در دنیا و آخرت اما بعد از داخل شدن در آن حصن پس اهل آن سالمند و ایمنند ترسی و مکروهی برایشان نیست پس مرتد و ن
دیگر مومنان و محبان در دنیا سالمند از ضلالات و خداوند بیامرزد گناهان ایشان را ولکن تطهیر مینماید ایشان را به بلیات
و همچنین در آخرت نیز ایمنند و سالم لکن میکند ایشان را بر صراط و تطهیر میکند اگر اهل معصیت باشند و الا رفع درجه
برای ایشان است و از این جواب معلوم میشود جواب از قواعد دیگر مانند کتاب تذنیل که در انوار نعمانیه مذکور است از خلاف
واقع شده میان علما بر اینکه مومن فاسق داخل در آتش میشود یا نه بعد از آنکه مسلم است مخلد نمیشود اخبار دلالت
از حضرات ائمه علیهم السلام وارد شده که از شیعیان ما کسانی هستند در کشف ... را میکنند بعد از آنکه سعید میکنند ال
در آتش باشند و نیز فرموده در داخل نمیشود دو نفر از ۳ در آتش نه بلکه اقسم داخل میشود از ۳ در آتش بکفر بمقتضای آنکه
از دو خبر اخبار کثیره وارد است و ممکن است جمع مابین اخبار باینکه جهنم که داخل میشوند ۵ برابر درجه از درجات ایمان
برابر درجات کامله زیرا معلوم شده که از برای ایمان درجات بسیار میباشد **فصل** اختلاف است بین علما اینکه
بهشت و دوزخ الآن خلق شده و موجود است یا اینکه خداوند در روز قیامت خلق میکند لکن حق این است
که الآن موجود و مخلوقند از اخبار استفاده میشود بلی در جزئیات آنها محل اشکال است بلکه در دو جنت که خلق شده
باشد و بسبب اعمال بندگان متجدد شده و خلق میکردد و بهشت از اعمال حسنه بندگان زیاد میشود و خلق میگردد
و همچنین نسبت بجهت دو نقل ائمه علیهم السلام برای زیاد میگردد جزئیات ایشان و ظاهر این است امری از عطاء آیتی قائل شده باشد
باینکه خلق نشده باشد مگر اینکه از رحمت سید رضی نقل شده نسبت بوالد ... ولی در کمال بعد است اگر این نسبت ثابت
و ظاهر میشود از صدوق (ره) دعوی اجماع امامیه است بر اینکه بهشت و نار الآن موجودند و نوشته در ان ... نیست ایشان
که در اعتقادات خود فرموده اند اعتقاد ما امامیه در جنت و نار این است که هر دو الآن مخلوق و موجودند

و بعد از اینکه پیغمبر ص داخل در آن بهشت شده و آتش جهنم را مشاهده نموده در شب معراج کفایت میکند که خداوند
در قرآن فرموده این بهشت است که مهیا و مخلوق شده است برای مومنین و متقین و این جهنم است که مهیا شده برای کفار
و جزاء است ایضاً در شب معراج حضرت رسول داخل در بهشت شده و جهنم را مشاهده نمود و تناول فرموده از میوه
بهشت و نطفه صدیقه طاهره علیها السلام از آن منعقد شده و اخبار دلالت است در جمیع ائمه معصومین خبر داده اند از ...
و نیز اخبار است که در ماه رجب و شعبان و رمضان زینت میکنند بهشت را با نواع زینتها کما اینکه در بسیاری
اخبار استفاده میشود بهشتی که حضرت آدم و حوا در آن بوده جنت آخرت بوده **تتمیم** سزاوار است
از برای شیعیان و محبین چند امر باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ایشان است اول آنکه محبت ائمه طاهرین
بسیار عظیم است هرچند کمی از آن و کسی یافت شود و هرکس محبت داشته باشد دشمنان آنحضرت را بعدر...
باعث هلاکت اوست پس هرقلبی که روشن باشد یا روشنائی بهره از محبت ایشان هرچه از ذره ای البته موجب نجات او
میگردد و اتصاف بدین صفت باعث قبولی طاعات و مانع از تاثیر معاصی است و حرمتی با دشمنان ایشان باعث
قبول نشدن عبادات است محبت ائمه مانند کیمیا است که اگر ذره ای را بمسی برزنند طلا میکند در کمال خوبی
سنه از حذیفه از رسول خدا ص فرموده هرکه دوست دارد که بر بقیه رخ دارد محبت امیرالمومنین را داشته باشد ...
دوم از حضرت رسول ص فرموده که خدا فرمود هرکه ایمان بمن آورد و دلالت رسول و ولایت ائمه داشته باشد داخل
شود بهشت را اگر چه عمل او بسیار کم باشد **دوم** حدیثی از علی بن ابراهیم از یونس بن بکیر از ابی امیه یوسف ثابت
از اهلبیت علیهم السلام فرمودند ضرر ندارد با اتصاف بصفت ایمان اعمال سیئه ... که خدای تعالی میفرماید
وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَمَا تُوعَدُهُم كافرین ... پس منع
نکرد کفر را از اینکه قبول نشود انفاق کردن ایشان صدقات را هیچ عملی بسبب اینکه کافر شدند بخدا و رسول
و مردند در حالتی که کافر بودند و نظیر این خبر است خبریکه منقول از یعقوب از یونس از یعنی صاحب خود که

از حضرت ابی عبدالله که فرمود حضرت کلیم الله بخضر گفت که من محروم میشوم از صحبت تو پس وصیتی کن مرا جواب داد
که ای موسی ملازم باش امری را که اگر داشته باشی هیچ ضرر نرساند بتو و بدی با او نیست چنانچه نفع نمی بخشد ترا
بغیر او چیزی و غرض از این دو کلام بوده که ایمان بخدا و رسول و نیز از آنحضرت است که ایمان بخدا و رسول ایمان است
که ضرر ندارد با او هیچ عملی از سیئه و کفر بخدا و رسول مطلبی است هرگز نفعی نمی بخشد از برای او اعمال حسنه و نیز فرموده
که امیرالمومنین بسیار در اوقات در خطبات خود میفرمودند باید بعلاوت دین خود و عبادت ایمان که بر اهالی
اعمال بدان بهتر است بهتر است از نیکوئیهای حالت کفر **مولف** گوید بلکه حسنه نسبت بکفار متصور نمیشود زیرا که
هرچه باشی شود از او سیئه محض است بواسطه آنکه حسنات آنها مقتضای امتزاج مومنین است و طینت آنها زیرا
که شرط قبول شدن ایمان و ولایت آنها منفعت است از امام علیه السلام که فرمود بودم در حضور رسول ص از طرفی علی بن ابیطالب
و از طرفی تا کلامی عمر بن الخطاب ... که اظهار عشق و شعوری مینمود حضرت بعمر توجه فرمودند
و در این بعض ... عرض کرد حکایت کرده از ... رسول الله که فرموده هرکه بگوید لا اله الا الله داخل بهشت میشود
و حال آنکه اگر مردم بشنوند این مطلب را افراط در سیئه میکنند حضرت فرمود بلی در صورتیکه محبت و ولایت
داشته باشند **مولف** گوید بعد از تامل در این خبر معلوم میشود منتهای مطلب داخل شدن در بهشت است بواسطه ولایت
و ایمان و منافات ندارد این مطلب در اول از سبب نشوند تا پاک و پاکیزه شوند و جهه دیگر آنکه دخول جنت
بواسطه ایمان است اعم از اینکه عمل صالح داشته باشد یا زیاد چنانکه در اصول کافی از محمد بن مارد نقلست که
عرض کردم بحضرت ابی عبدالله ع که از رسول الله صلی الله علیه و آله از قول نقل کنند هرگاه معرفت پیدا کردی
و ایمان آوردی حاصل آید پس بکن هر عملی که خواهی فرمود بلی عرض کردم هرچند زنا کند یا دزدی یا شرب خمر
کند فرمود انا لله و انا الیه راجعون قسم بخدا که انصاف نکردند با ما از اینکه ماخوذ باعمال حسنه و تعلیم آنها

بکنیم وجه اول رفع تکلیف نسبت به آن اعمال از انها نمائیم بلکه من نگفتم هرگاه معرفت و ایمان حاصل شد پس بکن
آنچه خواهی از اعمال خیر در که و رها ان نسبت بقبول شدن اعمال خیر است ~~[illegible]~~ چون مذکور شد
که نعمتهای بهشت در کمال اشتداد است برای آن و همچنین عذاب نار برای آن که قدرت بر تخفیف هست
پس بدان که امور آخرت اموری است جلیله و کامله بخششی از نقص و کدورت و امتزاج با هر یک از انها هست
بخلاف امور دنیوی هر نعمتهای آن آلوده بچندین آلام و کدورت و آن قابل ترتیب است بلکه اعظم [illegible]
در اینکه ضعف کرده [illegible] امور دنیا پس ممکن نیست کسی اهل جنت را به بیند و نه خود جنت مگر اهل آن بلکه
اهل مرتبه پایین تر نمیز نمودن نه بیند بالاتر را مشاهده [illegible] سانح نمیکند از اینکه کسی نظر باو دارد
و حال اینکه اهل آن مرتبه بالاتر نسبت بمرتبه پایین تر از خود اشد است از ما بینت نظر کردن با قیاس [illegible]
اجمالا اینکه در آخرت مهمانخانه ملک جلیل و خانه ضیافت مولای کریم است هر کس باندازه شان و لیاقت
ضعیف و آکنه و بزرگی میزبان است کما اینکه غضب و سخط او هم همین طور است و هذا ما لا تقدم السموات والارض
پس نشأه این دنیا نشأه اختلاط و امتزاج است و در آخرت دار تمیز و اشتیاق است نعمت دنیا مشوب و مخلوط
بکدورات و محبت با نقص و غیر خالص از او بواسطه نقصان انها حواس ادراک نمیکند انها را اهل خلقت و علت
ایجاد انکشاف حیات انها است بواسطه کثرت لطف خالق مهربان نسبت بندگان خود و کرم است
علت اینکه معرفة حاصل کنند و عبادت خانه پروردگار خود را و بشناسند معنی لذه و الم و جهاد و عقاب
و از ظلمه و غیر انها و استماع ثانیه انها را چنانچه خداوند تعالی قرار داده در ما صفات و حواسی که با انها امتیاز دهیم
انها را مثل قوه حس چشم و علم و سایر اعضا اینکه بشناسیم صفات واجب الوجود او را و سبب کنیم از ذو
لغت انها اینکه [illegible] و نائل شود بواسطه ان ما دارا او سبحانه و تعالی منتقل است و لذت برای ما نیز بسبب

شنوا نمودن و بینا شدن و سایر حواس ما پس علم ما بواسطه صفات زائده بر حواس و السمیع لسبب حواس و الالات
و مدرک هم ولی آنچه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر رسول خدا فرمودند به اباذر بدرستی
که از برای هوای عزوجل خلق ملائکه است که از ترس خدای تعالی در قیامند و سر خود را بلند نمیکنند تا نفخه صور و شنوا کند
بذکر سبحانک و بحمدک ما عبدناک حق عبادتک ای قبله اگر برای کسی عمل باشد عمل پیغمبر باشد کم است عمل او از شدت
آنچه در روز قیامت مشاهده کند اگر ریخته شود از غسلین دهن طلوع کند که ریخته شود در مغرب اگر باشد اگر
زبانه کشد جهنم باقی نماند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر اینکه فریاد میکند و بزانو در می افتد میگوید نفسی نفسی
حتی اینکه فراموش میکند خلیل الرحمن فرزند خود اسحق را و عرض میکند پروردگارا من خلیل تو هستم فراموش مکن مرا اباذر اگر زنی از
زنهای اهل بهشت ظاهر شود در آسمان دنیا در شب بسیار تاریک هر آینه روشن شود زمین از روشنی ان بهتر از ماه چهارده شب
و ظاهر نور از او بوی خوش او بشام جمیع دنیا برسد کسی طاقت نظر کردن باو ندارد تنبیه این حدیث شریف صراحت
دلالت میکند بر فضیلت حضرت رسول هم از خلیل الرحمن اینکه او را خدا از همه بوجه زیادی کرده هر اد نه پیش سید در ارواح اند
از نار نمرود وارد کرده است از الموت و فهمید این مطلب را که آتش جهنم اشد است از آتش دنیا و در بعض اخبار علاوه
بر حضرت خلیل ذکر برافضل بعض انبیاء نیز شده شیخ الانبیاء یعقوب فراموش میکند یوسف را بابای آن اشتراو نجات یونی
هر دو به نفس خود نفسی الا پیغمبر ما که میگوید امتی امتی و از نفس خود گذشته بکرامت آیین حدیث صراحت
هر دو دلیل بر فضیلت رسول اکرم بر تمام انبیاء است کما اینکه محتمل است هر پیغمبر را دعایی است که از برای جمیع انبیاء دائم
انها باشد زیرا که جمیع انها اسب نجات میباشند و او است رسول بر جمیع عالم برای سموات و برود بعثی ما و حال آنکه
حضرت ابو البشر ما بین آب و گل بود پیغمبر ما اینکه ملائکه را تعلیم داد ان نیز او چشیده و تسبیح و تهلیل دیگر داده عهد
میثاق نموده از جمیع انبیاء و مرسلین بر اقرار کردن بر فضیلت انجناب و عترت طاهره او پس خداوند از برای آن گمی بود

محقق و اراده اش تعلق گرفت در شناسانند خود را بصفات پس خلق را خلق فرمود تا اینکه شناخته شود و بشناسند
او را و پیش از آدم ابو البشر خلق فرمود خلقی را بعد از ان بتحقیق هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و بهمین طرز نیز
خلق میکند بعد از انقضای این عالم بواسطه نکته مزبوره و غیر ما وعترت طاهره انجناب در کمال واسطه جمیع این عوالم بودند و نعمت
کبری در جمیع عوالم از برای مرتبه رسول ابا عبد الله الحسین است و بالجمله مهربانی ان حضرت نسبت باهل است [illegible] دارد
محقق است اهمانین پس هر حضرت موسی در تورات عرض میکند هر پروردگار من قرار بده مرا از امت خاتم انبیاء حتی از سید
که تولا است او میباشی و بعد ان که بهشت و دوزخ و ملائکه نیز دعا میکنند قرب انجناب را بنجات امتش بعنوان که گذشتن از
پس آتش میخواند انجناب را بواسطه اشتیاق بر نفس خود در چنین حدیثکه و بهشت عرض میکند بار رب ابناء تو بود سوال [illegible]
و بعد آنها هر نجات از اهوال قیامت بهم ازلی که مذکور شد از دعا و شفاعت و اعمال صالحه کما اینکه از او از اول سالی [illegible]
است در دنیا و از برای طاعات نیز تاثیری است در رفع بلیات دنیا در اهوال آخرت اخبار و روایت است
که از ابی جعفر از قول خداوند تعالی افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید فرمودند تاویل این آیه اینکه است
که هر گاه خداوند تعالی فانی کند این خلق را و این عالم را ساکن گرداند اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ را تجدید نماید عوالم
این عالم را بیافریند مخلوقی سوا که ~~[illegible]~~ نه مردی و نه زنی در میان انها باشد و عبادت میکنند او را و خلق میکند زمین
غیر از این زمین که تابانید غیر از این آسمانی که سایه افکند بر انها ایا توخیال میکنی که خداوند عز و جل همین عالم را خلق کرده ای اعتقاد
داری غیر از شما بشری نیست بلکه بتحقیق خلق کرده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و تو در اواخر این عالم
هستی در آن عالم ها بشر بند و او خبر از کند و نیز از شیخ کلینی از ابو جعفر از پیغمبر از جبرئیل حرفی صادق و در خبر
حاضر گردید از او بیش دائم می آورند جهنم را در حالتیکه میکشند او را بهفتاد هزار مهار که بر هر مهاری صد هزار ملک
موکل باشند اگر رها کرده باشند هر آینه بسوزاند خلایق را هر آینه هلاک میکرد هم جمیعا پس

پس میرود می آید از آن کردن در اطراف میانه جهنم مردم را از برّ و فاجر تا تمام فریاد نفسی نفسی نمایند و پیغمبر ما میگوید امتی امتی
و بعضی از مردم بر صراط قائمند بعضی ثابت و برخی لرزان ملائکه دور ایشان فریاد میکنند یا حلیم یا کریم اعف و اصفح و تفضل
و نیز در جهنم وادی است که او را فلق میخوانند از شدت حرارت آن از ابلیس در را نمیکنند نفس کشیده وقتی
نفس میکشد جمیع آتش از تاثیر آن ملتهب شود و این خبر دلالت دارد بر اینکه روشنائی در آتش است و نیز ازینجا شد و نیز
دلالت دارد بر اینکه بعضی آتش میخورند بعضی دیگر را و نیز روایت از شیخ صدوق است از عبد الرحمن بن سمره از رسول خدا
فرمود در معراج در کنار صراط دیدم مردی را از امت خود را ملک الموت آمد از قبض روح او لکن احسان بر والدین
او آمد و مانع شد از قبض روح او و مردی در عذاب قبر بود وضوی او آمد مانع از عذاب قبر شد مردی را شیاطین احاطه کرده
بودند ذکر او مانع شد مردی را ملائکه عذاب احاطه کرده بودند برای عذاب نماز او آمد مانع از عذاب شد مردی را تشنگی از تاب
زبان بیرون آمده بود و روزه ماه مبارک آمد او را سیراب کرد و مردی چهار اطراف او را ظلمت گرفته بود
حج آمد او را روشنائی داد و مردی را زبانه آتش به آتش میکشید صدقات او آمد مانع شد و مردی را اطراف آتش
زبانه آتش گرفته بود از معروف او آمد رفع نمود مردی بر زانو در افتاده بود حجابی ما بین او و رحمت خدا بود پس
حسن خلق آمد رفع حجاب نمود و مردی بر شفیر جهنم بود رها او آمد نجات داد او را مردی در آتش بود اشکهای
چشم او از خوف خدا او را از آتش بیرون آمد و مردی خلاصی از آتش گرد مردی بر صراط میلرزید حسن ظن وی آمد
ساکن نمود او را مردی بر بهشت می آمد بسته میشد در آن بروی او کلمه صدق لا اله الا الله آمد از برای او
مقلب کرده بود آمد و مردی که گوش زردی او و نیز در حدیث است که ابو ذر تسلیم کردن در بهشت را بعد از جهنم
بربیع ابن الحلیب [illegible] در ان حین میبرد کنار حای آتش جهنم و بلند میشود و شعله میاید وارد او

امیرمؤمنان ع بیگیرد مهار را از این جهنم عرض میکنید اجازه ده و واگذار مرا که خاموش کرد نزد تو شعلهای مرا
آنجناب بسوی ما آرام و قرار بگیر جبرئیل میرساند امیر در را بگیر [illegible] که دشمن من است و واگذار امیر را که دوست من است
پس از روز جهنم مطیع آنجناب است و همین است بهشت **تنبیه** بدانکه مذکور شد که سبب داخل شدن بعضی
از محبین در آتش بواسطه تطهیر است به بیانی که در ذکر شد و نکته دیگر آنست که شفاعت معنی ندارد مگر برای
آنکه مقصود بیشتر از آن خلق در جهنم چنانکه در خبر است صدیقه طاهره سلام الله علیها قرار میکرد با عین را که
چشمهای بخشکیه [illegible] باشد با خلق آتش پس فاطمه سؤال میباید از خداوند که ای ارجمند محبین من را
و تو وعده فرمودی عذاب نکردن ایشانرا [illegible] که بسبب [illegible] است و شفاعت [illegible] که قرار [illegible]
تو در نزد ایشان ثابت شود **فصل** در بیان فضیلت حب ائمه اطهار و ثمرات دوستداران و آثار ضرر بغض
ایشان احادیث زیاد بیش از حد ذکر شده از جمله خبری است در بحار الانوار از ابن عباس از رسول خدا ص که فرمود ای [illegible]
عباس سوگند بخدائی که برگزید مرا برسالت که آتش جهنم شدیدتر است بر دشمنان علی ع از [illegible] کسیکه شرک بخدا داشته
داشته باشد و نیز از ابی حمزه از ابی جعفر ع در تفسیر آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا
قطعت لهم ثیاب من نار مراد خداوند از این کفر کفران ولایت علی بن ابیطالب است که [illegible] شود
بر ایشان لباسهای آتشین و نیز در بحار از عبدالرزاق از معمر از زهری از عبیدالله [illegible] از پیغمبر ص
که آنجناب نظر کرد بسوی علی بن ابیطالب و فرمود یا علی توسیدی در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست
داشته و دوست من دوست خداست هر که دشمن دارد ترا دشمن داشته مرا و دشمن من دشمن خداست و نیز در بحار از [illegible] فرمود
که ما بودیم با [illegible] رسول خدا ص در مسجد پس از نماز نشسته در محراب [illegible] کرد آنحضرت
پس نظر کرد آنحضرت بسوی آسمان نظر طویل و نظر کرد بسوی زمین نظر طویل پس نظر کرد بسوی کوه ها [illegible]

و فرمود ای [illegible] مسلمین ساکت شوید خداوند رحم کند ترا بدانید که در جهنم وادی است معروف بوادی الضباع [illegible]
و در آن چاهی است و در آن ماری است [illegible] کرد جهنم در آن وادی و آن وادی از آن چاه و آن چاه از آن مار [illegible]
در روزی [illegible] مرتبه عرض کرد از برای چه کسی است یا رسول الله فرمود از برای کسیکه [illegible] آینده [illegible]
علی بن ابیطالب را در پشت سر باشد **مصنف** گوید علت نظر کردن آنحضرت باسمان و زمین و کوه ها [illegible]
بوده [illegible] وحی الهی بوده یا بواسطه تصور کردن آن وادی و کیفیت [illegible] آن [illegible]
و همین مطلب دال است بر [illegible] عذاب جهنم [illegible] از برای مبغضین آنحضرت و نیز [illegible]
[illegible] بار برای مبغضین [illegible] و نیز از [illegible] بن نصر از حضرت [illegible] علیه السلام از رسول خدا ص [illegible]
آنحضرت [illegible] بر حجرات آنحضرت [illegible] پس استقبال کردند جنازه را [illegible]
می آوردند فرمود واگذارید او را چون بر زمین نهادند حضرت روی او را [illegible] و فرمودند [illegible]
این مرد را امیرالمؤمنین عرض کرد من نمیشناسم یا رسول الله این مرد بنده بنی ریاح است و هر گز [illegible]
آنکه میگفت [illegible] دوست [illegible] و فرمودند بشهادت [illegible] که دوست نمیدارد ترا [illegible]
و دشمن نمیدارد ترا [illegible] جنازه این مرد را هفتاد هزار قبیله [illegible]
ملئکه [illegible] غسل داده و کفن کرده و نماز بر او
کردند و [illegible] ملئکه [illegible] بواسطه محبت امیرالمؤمنین ع
مصنف گوید که [illegible] آنحضرت [illegible] بواسطه [illegible] ملئکه و شنیدن [illegible]
[illegible] بسبب محبت امیرالمؤمنین شرافت دارد بر جمیع اعمال [illegible]
کرده است [illegible] و از جمله خبری است از [illegible] ابن عباس از پیغمبر ص که فرمود خداوند [illegible]

باز او را رفع کرد از بنی اسرائیل بواسطه بود اعتقاد ایشان به پیغمبر رسول بر ایشان و خداوند رفع عقوبات [illegible]
است بواسطه بغض علی بن ابیطالب و در این حین شخصی عرض کرد یا رسول الله آیا کسی هست که علی را دوست [illegible]
باشد و فرمودی نشستن [illegible] او بغض است پس بنا بر این چه بسیارند مبغضین آنحضرت [illegible]
او را خوانندشان [illegible] کردند و آنچه [illegible] از ظلم و غصب حقوق ایشان و چه قدر رحم فرموده [illegible]
در این عصر هستیم [illegible] خلق [illegible] از زمان که از مبغضین باشیم اخبار صحیحه است [illegible]
آنحضرت را [illegible] نازل می شد روز [illegible] از [illegible] [illegible]
و [illegible] کنند مردم [illegible] در آن وقت [illegible] مردم [illegible] [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و برطرف میشود جمیع ظلمها و [illegible] و این است [illegible] مأمور شدیم بلعن [illegible]
ایشان و [illegible] لعن کردن بر ایشان [illegible] بسبب لعن [illegible] ایشان و الکنون [illegible]
[illegible] غصب حقوق [illegible] [illegible] اللهم العن [illegible]
اخبار [illegible] در کتاب کفایة الطالب از حارث همدانی که [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
چه باعث است [illegible] عرض کرد [illegible] فرمود آیا دوست داری مرا عرض کرد [illegible] امیرالمؤمنین
فرمود [illegible] حارث [illegible] برسد نفس تو [illegible] [illegible] محبت [illegible]
در [illegible] مردمان [illegible] حوض کوثر [illegible] و نیز [illegible]
در [illegible] الدین از عبدالرحمن بن [illegible] از [illegible] از رسول خدا ص [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] کسی [illegible] آگاه باشید هر که محبت علی بن ابیطالب [illegible] دوست داشته [illegible]
[illegible] دارد [illegible] خوشنودی خداست و [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible]

قبول میکند [illegible] و روزه را و استغفار میکنند برای او ملئکه و [illegible] میشود برای او درهای بهشت [illegible]
[illegible] المحقق میشود برای او [illegible] سکرات [illegible] آب کوثر و [illegible] سکینه خداوند [illegible]
[illegible] و شفاعت میکند [illegible] از [illegible] و [illegible] میشود ملک الموت برای او [illegible]
روح [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] آتش [illegible]
سکینه خداوند [illegible] حکمت [illegible] جواب [illegible] ملئکه [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] حق [illegible] کفر [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] [illegible] بهشت [illegible] از [illegible]
[illegible] تمام سال روزه است [illegible] در تمام شبها [illegible] سلمان عرض کرد [illegible]
[illegible] صفات [illegible] اصحاب [illegible] سلمان [illegible] میخواهد [illegible]
[illegible] بلند [illegible] القیامة [illegible] که خداوند [illegible] الجنة
[illegible] رجب و شعبان [illegible]
[illegible] روزه [illegible] و [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] بحار الانوار [illegible]
[illegible] که دوست [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] [illegible]
[illegible] کرد [illegible] رسول الله [illegible]

با برهان و رسول پس تا به قریش و در زبان قریش دشمن دارد او را مکن که خدا آیتی بفرستد محبت او را در دل
مؤمنان پس ساکت شد آنحضرت تا نازل شد که آیه اِنَّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودّا
بعد از نزول آیه رسول ص فرمود یا علی در حق تو نازل شد این آیه که دوست در محبت تو در دلهای مؤمنین
مصنف گوید خبر بر کثرت وارد است که این آیه در حق آنجناب نازل شده در باب اسکویا فت نشود مؤمنی مگر
آنکه محبت او در دل او گرمی چنانکه گذشت مکرر مذکور شده در خبر بسیار وارد است هر ... دوست میدارد آنحضرت را
هر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق و کافر یا اولاد زنا و ... در ... که اشتراک باب شیطان داشته باشد
و بدرستی که ممکن است دوست بدارند اولاد فاطمه را ... مؤمنی ... ابیطالب محصور است بانکه
مؤمنین او را دوست دارند و منافقین او را دشمن دارند به دلیل الحکیم آنجناب با برهان آورد رسول عهد میکرد دار عدالت
کند کان اندیشه داشت در قتل کفار و در بزرگی حرکات خویش را در قتل کفار نمود بلکه رضای خدا تعالی را میخواست
باید جدائی دوست داشته آنجناب را آنانکه ایمانشان کامل نبود و لکن اعیان درست ... از ترس راه ار
باسلام میکرد منقص بود آنحضرت را این بود در برابر رسول ص مردم راضی بخلافت آن بزرگوار نشوند
و محمدرا نمودند او را دعوت داشته خلفاء جبت طاغوت را نمودند که سینه ایشان پر از بغض آن بزرگوار
با اینکه رسول ص وصیت کرد اصحاب را در حق آنجناب و ملتفت نمود مردم را که اعمال منافقان اصحاب در خلافت
از قتل آباء و اجداد با بخواهش نفس و میل خود جنگ و کشت برادر خود پدر و پسر ندارد و هر گاه بود لحمک
لحمی گوشت او از من است و خون او از خون من است و دوست دارد او را خلیفه و جانشین من و ما را از خلافت
بهدایت میکرد لکن منافقین از آن تعصب جاهلیت و کفر باطنی از بغض آنجناب خالی نبودند آغاز
بر وصیت رسول ص نکردند و با وجود این آنانکه مؤمن بودند اتباع ... از معاویه و اصحاب او

به ایشان میرسید این صفت پسندیده از ایشان سلب نشد و ترک نکردند محبت او را هر چند گردنهای ایشان را
میزدند و اگر جمیع عالم را بایشان میدادند که دست از محبت و ولایت آنجناب بردارند قبول نمیکردند شاهد
بر اینکه خود آنحضرت بحقیقت خبر نمود که قسم بخدا اگر براه رکنه شود تمام دنیا بر منافق که دوست بدارد
مرا دوست نخواهد داشت و اگر بزنم با این شمشیر که در دست دارم گردن مؤمن را که دشمن من گردد دشمن نخواهد داشت
و نیز اگر شنیدم از رسول خدا که فرمود یا علی دوست نمیدارد ترا اگر مؤمن صادق و دشمن نمیدارد ترا مگر کافر و منافق و نیز آنحضرت
بسوی ... مجتبی فرمود با ولدی هر کسیکه خدا در میثاق گرفت از شما که هر نفس تو ...
دشمن آنحضرت بوده و بغض او را در دل داشتند از روز میثاق از ایشان گرفته شد ولی بسب ایشان در دنیا پیدا شده
که حق او را ... ایشان بوده و خدا قرار داد ایشان را اینکه از چنین طایفه در گذشته آنکه منافقین پس ترفقات ایشان را
قبول نکردند محبت و ولایت او را از روز میثاق و به سبب آن در دنیا معلوم شد که قوت ایمان و طهارت مولودی الکوا
حمیت جاهلیت و تعصب و بغض ایشان همه ذاتی هر چند مودّت ایشان ... و نیز از رسول ص که فرمود دشمنی نکند با علی بن
ابیطالب و حسد نبرد او را پس هر کسیکه او دوست ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و دوست بدارد او را ... و حکم
مرا دوست میدارد و طلب ایشان کرد تا هدایت یابید پس هر کسیکه او دوست و دلیل در ... بر تشدید عداوتی
دشمن امام محبت نمودن بر تاراج علی بن ابیطالب پس تعلق کند ... که بواسطه خواهش نفس ...
و ما علی الرسول الا البلاغ و نیز از شیخ ابوالقاسم بلخی از ابوعثمان ... که ... شیعه ...
بر آنجناب در حالتیکه بر روی حصیر نشسته بود سؤال کرد از سبب آن عرض کرد که محبت تو یا امیرالمؤمنین
فرمود ... باشید هر که دوست دارد مرا می بیند مرا از جهت محبت که در هر مکان که اراده کند و بیند مرا هر که

و هر که دشمن بدارد مرا می بیند مرا در هر مکانیکه کراهت دارد از اینکه ببیند مرا و خود پیش ... از ...
احدی مگر پیغمبر ص و بتحقیق که وارد شد بر جناب ابوطالب و حال آنکه پیغمبر در کعبه بود پس لبین گفت الفرزند
یاری کردی پسر عمت را و ای پسر ... و اگر ... محمد را ... او را و همیشه در یاری او باش و نیز وارد است در ...
هلاک میشود سه فرقه بواسطه من یکی آنانکه لعن کنند مرا و دیگر آنکه اتباع کند و اقرار نماید و دیگر آنکه تقرب بجوید
بسلطان به واسطه لعن و دشمنی من و حال آنکه ... از ... خدا و رسول است هر که دوری او از ... از بغض من باشد
... کند مرا یا برطرف کند ... پس خداوند ... دشمن ... دعوت ایشان ...
من است و ... ؟ ... بلند ... و از جمله در بحار الانوار از حضرت کاظم که امیرالمؤمنین
سیر میکرد ... و ... ناگاه ... که بر زمین ... از عقب حضرت روان شد
چون آنحضرت ... فرمود السلام علیک ایها الدراج ... و علیک السلام ... یا امیرالمؤمنین
من در اینمکان ... ترا ... فرمود آنحضرت ...
... پس ... قسم ... پرسید ... که من
هر ... و ... از ... دوستان تو ... در وقت تشنگی ...
تو سیراب ... در این خبر ... است ... از ... و سایر ... از ... ائمه
... دارند و نیز اشاره است ... ایشان ... بهشت ...
هر چند ... حب اهل بیت ... طهارت و بغض ... جمیع ...
دیگر آنکه حب ائمه الاطهار فی الحقیقه راجعست بحب خدا و رسول ... دارد ... خدا اراده
داشته ... دلالت بر فضیلت حب ... دلالت ... بر فضیلت ایشان دهم حسین

اسباب نصرت دین ... مبطلین ... و ... حجت ... سید الساجدین ... اینهمه ثواب و جزای خیر
به زایرین و باکین و تعزیه داران آن امام مبین در هر زمانی و هر عصری از ازمنه و اعصار ارحم الراحمین عنایت شده
و همیشه به تجدید این وقایع تحریص و ترغیب گشته ... منافقین این واقعه ... وقایع دیگر نتوانسته پنهان نمایند
و ... مسلمانان ... و تبرا و متابعت ائمه و اولیا و ترک مصاحبت ... اشقیا ... اقدام ... گردید
یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزاً عظیما — در حین تحریر این رقم این چند اشعار محتشم برای ... از وقایع ...

چون برق آه آل نبی گشت آشکار | نزدیک بود خرمن گردون شرار | افتاده شد ز گردش این چرخ ... قرار
گرد این خیال و هم غلط کار کاین غبار | تا دامن جلال جهان آفرین رسید
در اوج وصل او چه رسد طایر خیال | افروزدش ز شعله حسن پر و بال | آتش زند بعالمی از مظهر جلال
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال | او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال
از تیغ ظلم قوم جفا پیشه شریر | چون شد شهید کینه شهنشاه شیرگیر | گشته آهوان حرم ...
عرش آنچنان بلرزه در آمد که چرخ پیر | افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
از کین برشته بود چون قطرات آب | در موج خون تن شهدا چون حباب بود | جسم شریفشان همه در آفتاب بود
آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود | شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
رجوع بمطلب مقصود نموده گفتیم یعنی بیان علت ... جناب امام حسن ... در جلد ... چون
خنجر بآنحضرت زدند حضرت ... و ... معاویه برای ... از ... که ... شیعه ...

داراده قتل من نمودند و مال مرا غارت نمودند بخدا سوگند که اگر از معاویه عهدی بگیرم و خون خود را حفظ کنم و
ایمن کردم در اهل و عیال خود بهتر است از برای من از اینکه اینها مرا بکشند و ضایع شوند اهل و عیال و خویشان من
بخدا قسم هر آینه اگر با معاویه جنگ کنم مرا ابرت خود بگیرند و بمعاویه بسپرند اگر با او صلح کنم و عزیز باشم بهتر است از اینکه
اسیرت او در آیم مرا آزاد کند و منت گذارد و از برای من باشد تا روز قیامت عاری باشد و بر بسته معاویه
و فرزندان او منت بر ما و فرزندان ما گذارد و آنحضرت بعضی اخبار از وقایع از حضرت رسالت و حضرت امیر نقل فرموده که این
وقایع و حالات خبر داده اند) کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده صلحی که حضرت امام حسن با معاویه کرد بهتر است
از دنیا و مافیها برای این امت و این آیه در باب صلح او نازل شد الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و آتوا
الزکوة فلما کتب علیهم القتال قالوا لولا اخرتنا الی اجل قریب و نیز در علل الشرایع از حضرت باقر روایت شده از جمله
امت که فرمود [illegible] لیکن برای بیان و ستمکاران خود در هر شهری و دیاری
تقرب میجستند و احادیث جعل میکردند بعضی ها و روایتهای دروغ بر ما بستند که نگفته بودیم و کارهای چند نسبت دادند
که نکرده بودیم برای اینکه مردم را با ما دشمن نمایند و عمده این آثار شنیعه در زمان معاویه واقع شد بعد از وفات امام حسن شیعیان
ما را در هر شهر که بودند و کشتند و دست و پا بریدند و هر که محبت ما را یاد میکرد یا اظهار میل بسوی ما مینمود
او را بزندان میبردند و مالش را غارت و خانه اش را خراب مینمودند پیوسته بلای ما و شیعیان ما شدید و شدید تر تا زمان عبیدالله
زیاد که حضرت حسین را شهید کرد الخ تبصره چون خداوند عالم اینها را امتحان و اختیار قرار داده
باید قوه و اختیاری که کم برود داده تکالیفی مقرر فرموده و جمعی از انبیاء و اولیاء راه حق و باطل را [illegible] نموده
و بنای خداوند عالم بر جبر و اکراه نیست [illegible] که آیات حیف القلم راستی چون [illegible] سعادت زیاد است قال تعالی

ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها پس تکلیف امام علیه السلام بر این بود که با حضرات بجبر و اکراه و خوارق عادات
رفتار کند تا ایمان و شقاوت مردم ظاهر نبوده در پرده بماند بلکه بعد از اتمام حجت مردم را بحال خود گذاشته بود
و یذرهم فی طغیانهم یعمهون لیمیز الله الخبیث من الطیب و لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
و در آن جزو زمان آنگونه سعادتمندان و شهدا که در وقعه کربلا بودند هنوز تربیت نشده بود که در پیشروی حضرت
امام حسن با کمال تسلیم و ارادت و غیرت و شجاعت در راه آنحضرت جانسپاری نمایند و از صوابدید او اما خود تخلف نورزند
و معاویه و یزید با هم خیلی فرق داشتند که معاویه بعد از صلح با همه ملعنت و عداوت باطنی چون نوعی ملاحظه و اندیشه داشت
ظاهرا مماشات میکرد ولی چنین نبود یزید حتی حضرت سیدالشهداء اگر با او بنای صلح داشت او بصلح ظاهری وقعی نمیگذاشت
زودتر باطن خود را بروز میداد و بعد از صلح امر بر مردم مشتبه نماند در مجلد دوم بحار [illegible] و اما معاویه علیه ما علیه فانه مع شدة
عداوته و بغضه لاهل البیت کان ذا دهاء و حزم و کان یعلم ان قتلهم علانیة یوجب رجوع الناس عنه و ذهاب
ملکه و خروج الناس علیه فکان یداریهم ظاهرا علی ای حال و لذا صالحه الحسن و لم یتعرض له الحسین و لذا اوصی
ولده اللعین یزید بعدم التعرض للحسین لانه کان یعلم ان ذلک یصیر سببا لذهاب دولته و باید ملتفت شد که تا عهد
حضرت سیدالشهداء بلکه بعد از حضرت حسن النفوس الشامخة مستعد بودند شده بودند که برای حفظ امام و پیروی خود [illegible]
راضی نبودند [illegible] نباشند و با کمال شوق و رضا و غیرت و عزت آمده در پیش روی آنحضرت جان فدا [illegible]
سعادت رسیدند و هرگز تمکین بر بیعت اشقیا نکنند و ذلیل داشتن امام خود راضی نباشند چنانکه همه مرخص نمودن
اصحاب خود را و [illegible] بیعت نموده بودند جمعی از یاران با کمال شوق ایستادند و با همه [illegible] مرگ و شهادت
مرگ از آنحضرت جدا نشدند من جمله زهیر بن قین بجلی عرض کرد یابن رسول الله و ددت انی قتلت ثم نشرت

ثم قتلت ثم نشرت ثم قتلت ثم نشرت فیک و فی الذین معک مأة قتلة و ان الله دفع بی عنکم اهل البیت [illegible]
شب عاشورا همه اینها اجازه مراجعت داده فرمود انکم تقتلون غدا و لا ینجو منکم رجل باز آنحضرت را تنها
نگذاشتند و با کمال شوق شهادت ایستادند پس اگر حضرت امام حسن با آن قوت معاویه و کثرت اعوان و انصار او و منافق بودن
لشکریان خود در مبارزه و مقاتله اصرار میایستاد چنانکه خود آنحضرت فرموده و از وضع حالات اصحابش نقل شده
دور نبود بعنوان معاویه و طمع آل زیاد بهوای حکومت در دور سلطنت اشقیا یکدفعه آنحضرت را بگیرند و بدست معاویه
بسپارند و آنحضرت را بذلت و خواری بکشند یا اگر زنده دارد زخمی نماید که از کشتن بدتر گردد و این عار برای آل هاشم
افتخار ابد الدهر بنی امیه باشد پس آنحضرت باقتضای وقت بعنوان مصالحه در واقع دفع افسد بفاسد نمود و در ضمن این مماشاة
و مدارا بمرور [illegible] سپری شد جمعی از شیعیان و اولیاء و کاملین و اصحاب بهم رسیده و تربیت شدند که با کمال
شوق و رضا و غیرت و وفا در موقع جهاد و طغیان اهل عناد پیش روی آن امام همام در مقابل آنهمه کثرت اشقیا
جان خود را سپر بلا و فدای سرالله کردند و بوسیله حقیقت دعای آن امام همام و شقاوت آن قوم لئام را بهمه عالمیان واضح نمودند

منسوخ شد مگر بجهان ملت نبی — یا در جهان نمانده کس از عترت نبی — ما را کشند و یاد کنند از نبی [illegible]
ارز است نبی نبود عترت نبی — حق نبی چگونه فراموش شد چنین — گذشته است اینقدر از رحلت نبی
اینک بخون آل نبی رنگ کرده ام — دستی که بود در گرو بیعت نبی — یارب ترا گواه که غایت کسی نکرد
در حق اهلبیت نبی حرمت نبی — این ظلم را جواب چه گویند روز حشر — بر کوفیان تمام شود حجت نبی

در لهوف مرویست که بود اصحاب حسین علیه السلام [illegible] کشته شدن در پیشروی آنحضرت [illegible]
قوم اذا نادوا لدفع ملمة و الخیل بین مدعس و مکردس لبسوا القلوب علی الدروع کانهم یتهافتون

الی ذهاب الانفس یعنی گوید خوشا وقت شوریدگان غمش اگر زخم بینند وگر مرهمش ملامت کشانند مستان یار
سبکتر برد اشتر مست بار بتسلیم سر در گریبان برند چه طاقت نماند گریبان درند در خبر است از رسول صلعم روایت که
ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و در وقوع کمال
غیرت و نهایت عزت که شخص با همه کثرت جمعیت عدوان و قلت یاوران هرگز تن به بیعت دشمنان نداده
تا نفس آخر در مقابل مخالفان ایستادگی کند حتی پسر و برادر و اقوام و یارانش تماما در نظر او کشته شود و اهل و عیال
در دست اسارت باشند با همه اینها بصلح با اشقیا و در بیعت با اعدای تن در ندهد و این نخواهد مگر آنکه شخص ایستادگی را تکلیف دین
و آئین خود بداند و الا برای طلب ریاست دنیویه اینگونه ایستادگیها خارج از طریق عادت است قال ابن ابی الحدید المعتزلی
ان سید اهل الاباء الذی علم الناس الحمیة و الموت تحت ظلال السیوف اختیارا له علی الدنیة ابو عبدالله
الحسین علیه السلام حیث عرض علیه الامان و اصحابه فانف من الذل و اختار الموت علی الذلة و قال الامام ان الله فوض
الی المؤمن اموره کلها الا الذلة [illegible] در خطبه آنحضرت [illegible] الا و ان الدعی ابن الدعی
قد خیرنا بین اثنتین السلة و الذلة و هیهات منا الذلة یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و حجور
طهرت و انوف حمیة و نفوس ابیة و آنحضرت کاملا در حین مقاتلات و محاربات میفرمود القتل اولی من رکوب العار
[illegible] در سعادت ناصریه مینویسد در صحبت احدی از خوم رسول الله و متعلقات [illegible]
[illegible] جمعی از اصحاب شهید شده [illegible] کفار [illegible]
بر همه آن قوم ظلام [illegible] شد اینها را ذلیل [illegible] دشمنان ذلیل میکردند [illegible]
سیدالساجدین فرمود [illegible]

و باید ملتفت شد که برای حضرت امام حسن علیه السلام اینگونه اسباب فراهم نبود که بمعاونت آن سپاه جمعی پیشروی آنحضرت
با رضا و رغبت خود را بکشتن دهند و جان خود را در مقابل ائمه اعادی نثار امام خود نمایند تا برای مردم اثر آن مبهم
و مشتبه نماند پس اگر آنحضرت با معویه ظاهراً اقدام بصلح میکرد چنانچه از خیالات تبعه و جماعت ارشاد بود بطمع
دنیای معویه لشکر خود آنحضرت را دست بسته بمعویه تسلیم میکردند و کار بذلت میکشید و معویه از جهت عدم صلح با علاوه
باطنی که داشت با آنحضرت به عداوت ولی جهت بر ملا صدمه ای میرسد بلکه یکی از دوستان ائمه را زنده باقی نمیگذاشت
و مهلت نمیداد ولی حکایت صلح ظاهراً تا چندی نوعی وقایه از بعض اقدامات بیرحمانه آن شقی گردید اگرچه در
هر حال باطناً از صدمه زدن با آنها در کوشش و کار باز مضایقه نداشت بالجمله همین قدر که صلح ظاهری چندی اسباب
وقایه و خلاص بعض شیعیان گردید تا زمان ادعای خلافت یزید پلید رسید که در آن زمان بعض مردمان مستعد و مخلصان
جان نثار تا اندازه‌ای تکمیل و تربیت شده بود که در موقع مجاهده جناب سید الشهداء علیه السلام تا نفس آخر با کمال غیرت
و عصبیت و عزت در مقابل آنهمه جمعیت و کثرت به پیشروی امام علیه السلام تن بشهادت داده از همه چیز دنیا صرف نظر کردند
و از اینگونه اقدامات حقیت ایشان و کفر و ضلالت طرف مقابل بر جهانیان واضح و معلوم گردیده و شقاوت یزید پلید
و لوم عقیده و اعمال بنی امیه همه جا بی پرده شد و مردم از هر طرف بمرور بحقیت ایشان و کفر و ملعنت دشمنان ایشان
متفطن و متوجه گردیدند چنانچه کسی از کشتن پشه در احرام از کسی سؤال کرد آن شخص با کمال تحیر این شعر را خواند
یَرَوْنَ دَمَ الْبَعُوضَةِ غَيْرَ حِلٍّ وَقَتْلَ بَنِي نَبِيٍّ لَهُمْ فَرْضاً و باید دانست اگر امام حسن علیه السلام مصالحه نمیکرد دین بکلی محو و مضمحل
میشد و اینگونه کلمات مخلصین برای نصرت دین و یاری حضرت حسین علیه السلام در عالم بهم نمیرسید و تربیت نمیشد که همراهی
ایشان حضرت سید الشهداء را بنمایند و حقیت خود را بر جهانیان علناً و صحیح معلوم دارد

تا واقعه کربلا هر جا و هر وقت ذکر شود بدبینی بنی امیه و حقیت و نیکی آنحضرت بی پرده و بی خفا معلوم و مشهود گردد
و این مقصود تنها با قول و بیان لفظی حصول نمیآید و بنظر آنحضرت در حرکت از مدینه و آمدن بمکه معظمه و اقامت تا
موسم حج و ورود حجاج از هر سمت و در فرستادن مسلم بکوفه قبل از حرکت خود عمده برای شهرت اینحکایت و اتمام
حجت بشنوندگان بود حتی خبر دادن میثم تمار و رشید هجری بر وضع شهادت خود شان و بوقعه آنحضرت برای همین
اسباب مزید حقیت و اتمام حجت بود و مانع و دلیل بزرگ خداوند بخارق عادت از نیزه رفتن سرهای شهدا و اسیر
کردن عیالات آنحضرت و گردانیدن در شهرها و وارد شام در روز روشن با آن جمعیت و تماشا نمودن و مکشفات الوجوه برای
این بود که در این اعمال اشقیا دیگر مجال ستر و پرده پوشی باقی نماند تا شهادت آنحضرت را در همه جا هیچ وقت بشنوند
پنهان نمایند و امر را بر مردم مشتبه نمایند تلاوت قرآن سر مبارک آنحضرت بر بالای نیزه از این بابت بود ملاء اعوان
یزید همه جا شهرت داده و پیاده کرده بودند که اسیران از خارجیات و سر آن سر خارجی و فی اسرار الشهادة عن زحر بن قیس (?) رحمه الله
وقالوا انا دخلنا دمشق ادخل بالنساء والسبایا بالنهار مکشفات الوجوه فقال اهل الشام الجفاة ما رأینا
سبایا احسن من هؤلاء فمن انتم فقالت سکینة بنت الحسین علیه السلام نحن سبایا آل محمد صلی الله علیه وآله فاقیموا علی درج المسجد حیث
یقام السبایا و فی البحار عن المنهال بن عمرو قال انا والله رأیت رأس الحسین حین حمل وانا بدمشق وبین یدیه رجل
یقرء الکهف حتی بلغ قوله ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا فانطق الله تعالی الرأس بلسان فصیح ذلق
فقال اعجب من اصحاب الکهف قتلی وحملی وعن مناقب ابن شهر آشوب انه صلب رأس الحسین بالصیارف
فی الکوفة فتنحنح الرأس وقرء سورة الکهف الی قوله انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی فلم یزدهم ذلک الا ضلالاً

ثُمَّ قال و فی اثر انهم لما صلبوا رأسه علی الشجر سُمِعَ منه وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
وسمع ایضاً صوته بدمشق یقول لا قوة الا بالله وسمع ایضاً یقول ان اصحاب الکهف کانوا من آیاتنا عجبا
فقال زید بن ارقم امرک اعجب یا بن رسول الله

مجلس دهم

آیا چه معنی و چه محل دارد آیات و احادیث
که دلالت میکند بتعلق مشیت و اراده خداوندی با آنچه محبوب خداوند نیست بلکه مبغوض است و چرا باید آنچه
مکروه و مبغوض خداوند است بعرصه وجود آید و با همه قدرت و توانائی خدا اینگونه چیزها متعلق قضا و قدر گردد
قال تعالی ومن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد
فی السماء وقال ایضاً عز من قائل واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول
و فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام آنحضرت فرمود بدرستیکه هیچ چیز نمیشود نه در زمین و نه در آسمان مگر باین هفت خصلت
با مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل پس هر کس گمان کند که او قادر است بکم کردن یکی
از اینها بتحقیق کافر شده و در روایات معتبره از حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه مرویست که فرمود شاء الله ان یرانی قتیلاً
و در بحار از حلبی روایت کرده که گفت شنیدم از ابا عبدالله علیه السلام که میفرمود بدرستیکه حسین نماز کرد با اصحابش وقت
صبح بعد از آن پس التفات بایشان فرمود بدرستیکه خدا اذن داده در قتل شما پس باید صبر و ... بدرستیکه
آنحضرت عزم کرد از مدینه خارج شود ام سلمه نزد آنحضرت آمده عرض کرد ای پسرم مرا محزون مکن به بیرون رفتنت
بسوی عراق بدرستیکه من شنیدم از جدت که میفرمود کشته شود حسین پسر من در زمین عراق در جائیکه کربلا نامیده شود
آنحضرت باو فرمود ای مادر و من هم میدانم این قضیه را و من لامحاله مقتولم و نیست برای من گریزی از قضا و بدرستیکه
من میشناسم آنروزی را که کشته میشوم و میشناسم آن مکانی را که کشته میشوم و میشناسم بقعه‌ای را که در آن دفن میشوم و میشناسم

کسانی را که کشته میشوند از اهل بیت و قرابت من و شیعه من و اگر خواهی ای مادر نشان بدهم بتو مکان قبر و مضجع خود را پس از آن
اشاره بسوی کربلا کرد و نشان داد باو مضجع و مدفن و مدفن عسکر خود را و محل وقوف و مشهد خود را پس ام سلمه در گریه شد
و امر او را بخدا سپرد و آنحضرت فرمود ای مادر بتحقیق خدای عزوجل خواسته است که ببیند حرم و طایفه زنان مرا مشرد
و اطفال مرا مذبوح و مظلوم و اسیر و مقید در ریسمان و استغاثه مینمایند و نمی یابند یاور و معینی مؤلف گوید با وجود خبر دادن
مخبر صادق و اطلاع ام سلمه از این قضایا اینگونه مکالمه او ممکن است بملاحظه اطلاعات دیگران باشد که آن گفتگوها را بشنوند
یا از کثرت خلوص و محبت گرده که جسارت را بمقام آنکه باشد — در کافی از ابی عبدالله علیه السلام در تفسیر آیه شریفه
الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم مع الحسن یعنی آیا نظر نمیکنی بسوی کسانیکه گفته شد با آنها نگاه دارید دستهای خود را
از قتال با حسن و اقیموا الصلوة یعنی اقامه نماز نمائید فلما کتب علیهم القتال مع الحسین پس وقتیکه نوشته شد برآنها
قتال با حسین قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال میگویند پروردگارا چرا نوشتی و مقدر کردی برما قتال را لولا اخرتنا الی اجل قریب
وقوله ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک ونتبع الرسل ارادوا تاخیر ذالک الی القائم یعنی آنها گفتند خدایا
عمر ما را تا تأخیر بینداز بسوی اجل قریب تا اجابت نمائیم دعوت ترا و تابع شویم رسل یعنی اراده کردند تاخیر او را
تا ظهور قائم علیه السلام و در حدیث دیگر از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در خواب دیده باو فرمود یا حسین ان الله عزوجل
قد شاء ان یراک قتیلا ملطخا بدمائک مخضبا شیبک بدمائک مذبوحا من قفاک قد شاء الله ان یری
حرمک سبایا علی اقتاب المطایا وانی اصبر حتی یحکم الله بامره وهو خیر الحاکمین در لهوف از ابی عبدالله علیه السلام
روایت کرده شبی را که حضرت حسین علیه السلام عازم بود صبح آنشب از مکه بیرون رود محمد حنفیه نزد آنحضرت رفته عرض کرد
ای برادر من اهل کوفه کسانی هستند که مکر ایشان با پدرت و برادرت دانسته و شناخته بدرستیکه من میترسم

حال تو مثل حال گذشتگان باشد هرگاه این رای را اختیار نمائی که اراده اقامت فرمائی بدرستیکه عزم دارم
استی در حرم حضرت فرمود ای برادر من بتحقیق ترسیدم از اینکه غفلةً وارد شود بمن یزید بن معویه در حرم پس من
کسی باشم که بواسطه من حرمت این بیت مستباح شود پس ابن حنفیه عرض کرد اگر از این ترسیدی برو بسوی یمن یا بعض
اطراف بیابان بدرستیکه تو امنع الناس هستی در آنجا و قادر نمیشود کسی بر تو پس آنحضرت فرمود تامل میکنم در آنچه گفتی
وقتیکه صبح شد آنجناب کوچ نمود خبر بابن حنفیه رسیده خدمت آنحضرت آمده و ازمام ناقه حضرت را گرفت عرض کرد
ای برادر آیا پس وعده نکردی در آنچه مسئلت کردم که نظر فرمائی فرمود بلی عرض کرد پس چه وادار کرد ترا به بیرون رفتن
بسرعت فرمود آنجناب فرمود بعد از اینکه از شما مفارقت کردم حضرت رسول ص نزد من آمد و فرمود یا حسین
خارج شو بدرستیکه خداوند خواسته است ترا کشته ببیند ابن حنفیه گفت انا لله و انا الیه راجعون پس در این صورت
این زنان و اطفال را چرا همراه میبری فرمود که حضرت رسول ص فرمود بمن که خداوند خواسته است اینکه این زنان را
اسیر ببیند پس برادر را وداع کرد و گذشت و نیز در کتاب است که آنحضرت بوقت عزیمت عراق این خطبه را خواند
الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة
علی جید الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کانی باوصالی
یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملأن منی اکراشاً جوفاً و اجربة سغباً لا محیص
عن یوم خط بالقلم رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین تبیین
مؤلف کتاب لمع البحرین جزئیه که اینکلمات عین فرمایشات آنحضرت است و اینهم از احادیث دیگر معلوم است
که حیوانات گوشت ائمه و اولیاء را نمیخورند پس در این حدیث باید گفت مراد آنحضرت از عسلان فلوات وحوشان

اشقیا

ایشان یا کنایه از بلیه و صدمه زدن دشمنانست که اینها مانند گرگ گرسنه بخون ایشان تشنه و بجمله ایشان
گوشت و کمیتی اینها حریص و مایل بودند یا اینکه مراد بعض دوستان و موالی و بستگان خودشان بوده که برخی در
بیابان کربلا و اتباع شهدا بودند ولی همه اینها اندازه جبر و مقام را نداشتند که مانند خودشان حیوانات از گوشت
اینها بخورند زیرا که مقامات شهدا متفاوت بوده رسم و درجه میبودند مرجوع به اصل مطلب که در این مجلس بیان از مطلب
بود قال ع ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون مقدمه اشکال آنست که آیات و روایات
هرکجا دلالت میکند بر اینکه هیچ چیز خواه محبوب یا مبغوض باشد بدون تعلق بمشیت و اراده خداوند حاصل نمیشود چنانکه
همه مسئله مفروغ عنه دینست پس چگونه متعقل است که با آن قدرت تامه مشیت خداوند بآنچه مکروه و مبغوض او است
و مخالف و منکر باشد علاقه بگیرد و حال آنکه خدا راضی بفحشا و منکر نمیشود و در کافی از ابی عبدالله ع روایت میکند که آنحضرت
فرمود هرکس گمان کند که خدا امر کند بفحشاء بتحقیق دروغ گفته بر خدا و هرکس گمان کرده خیر و شر بسوی خدا است
نسبت کند بغیر او است بر خدا دروغ گفته و حال آنکه مراد از آیات و اخبار مشیت خدا اراده است یا شاید

مجلس یازدهم

وجود او عدماً چون این مجلس مطول شد دفع اشکال و تحقیق قال ع را در مجلس دیگر یاد کنیم
پس در جواب اشکال مسطور اولاً باید باین معنی ملتفت شد که چنانچه مثبت است هرچه عزم و اراده شخص باو علاقه
گیرد مرضی و محبوب او باشد لیکن شخص مبغض هم اراده امری باید که طبعاً و ذاتاً آن امر برای او محبوب نیست
ولی بسبب ملاحظه که خارج از ذات آن شیئی است عرضاً مطلوب بوده و باینجهه اراده شخص بفعل او علاقه میگیرد
واجب میشود که آن شیئی ذاتاً مطلوب و محبوب شخص است ولی بملاحظه جهت خارجه ترک او مطلوب میشود که شخص با همه
مطلوب بودن او فی حد ذاته اراده فعل او را میکند طبیب که بملاحظه اقتضای مزاج مریض اصلاح

مجلس یازدهم

حال اورا در سبیل دوای تلخ و بدطعم میداند با همه تلخی و اطلاع به بدطعمی حکم به تجویز خوردن مریض آن دوا را مینماید و مریض
با همه اکراه طبعی بملاحظه صحت میل بخوردن آن میکند بلکه اگر عاقل کامل باشد باطمینان شفاء و نفع آن دوا با کمال
میل و خوشنودی میخورد چه خداوند بقدرت کامله خود بندگان را فاعل مختار قرار داده و باینها قدرت
و قوت فعل و ترک داده و بیان عقل و زبان انبیاء و رسل راه خیر و شر را بهمه مکلفین حالی و معلوم کرده
و مصالح فاعل مختار بودن بندگان را از مجبوریت ایشان بیشتر دیده پس حکمتش مقتضی این گردیده که بعد از
دلالت رسل و ارائت سبل هرکس بمیل و اراده خود هر گونه راه را پیش گیرد حول و قوه را از او باز نگیرد
و بنده را مضطر و مسلوب الاختیار ننماید قال ع کلا نمد هؤلاء و هؤلاء پس باینجهة حکمت کامله
مشیت او بآنچه بالذات مطلوب نیست بالعرض علاقه گیرد تا اختیار مکلفین از دستشان نرود و در این صورت
تعلق اراده و مشیت خدا بوجود شیئی بمعنی ابقاء قوه اختیار عبد است که آن نعمت اختیار به بندگان داده
از اینها سلب نکند و باینمعنی ثانیاً و بالعرض خیر است هرچند آن عمل صادر از عبد فی نفسه شر باشد و چون حکمت خداوند
بابقاء حول و قوه اختیار بندگان علاقه گرفته تعلق مشیت خداوند بابقای حول و قوه عبد غیر تعلق اوست
بخیریت و شریت عمل او بعبارة اخری تعلق اراده و مشیت بمحبوب و امر غیر مرضی بواسطه تعلق مشیت او ۲ خداوند بغیر
بوقوع آنچه اراده عباد باو علاقه گرفته و در حقیقت تعلق اراده او بوقوع این قبیل اشیاء بالذات برای
برای اینست که از بندگان سلب حول و قوه اختیار نشود تا بندگان فاعل مختار باشند در افعال و اعمال
خودشان خیراً کانت ام شراً ام طاعة او معصیة و تعلق اراده خداوند باینگونه چیزها بالذات و بالاصالة نیست
بلکه بالعرض و بملاحظه مصالح و حکمت است که نعمت اختیاری که باینها داده از دستشان نرود و نزد عقلا و حکما

ازلی

در تعلق اراده و مشیت شخص بشر بامر غیر محبوب ذاتاً مطلوب بالعرض و بملاحظه پاره مصالح خارجه جایز است و قبیح
نیست و این قضیه مسلم است که مشیت و اراده شخص اگر علاقه گیرد بچیزی که لازم گرفته باشد شر آنرا که شریت
فعل او معادل نشود بشریت ترک او و یا بملاحظه شریت ترک او از شریت فعل بیشتر باشد البته بعمل آوردن
آن فعل تبعاً خیر محبوب میشود نه شر و تمام امثال و اقوال حکما و عقلا باین گونه جاری است و اینرا عقلا و حکما دفع افسد بفاسد
میگویند مثلاً قطع عضو شخص مسلماً شر و قبیح است بالاصاله که حکیم اراده و تجویز او را مینماید ولی در صورتیکه دیده قطع
عضو متضمن مصلحت عمده است و بعدم قطع سرایت فساد عضو دیگر و هلاک شخص و ضرر فاحش است پس در این صورت
البته میل و اراده بقطع عضو مینماید و در این حال قطع عضو صلاح و خیر میشود ثانیاً و بالعرض که مبادا با بقاء آن مرض سرایت
بقلب یا سایر اعضا نماید و باین معنی افسد باشد از قطع یک عضو و در اینصورت بقاعده لزوم دفع افسد البته آنچه فسادش
کمتر است ثانیاً و بالعرض برای دفع آنچه فسادش بیشتر است مطلوب عقلا و حکما میباشد بلکه دفع افسد بسبب او واجب میشود
و با این حالت بفعل حکیم بحثی و ایرادی نیست بلکه اگر با این حالت اراده او بقطع عضو علاقه نگیرد مسلماً در حکمت او نقصان
خواهد بود پس تعلق مشیت و اراده خداوند تنها بمحض ملاحظه خود شیئی نیست بلکه بملاحظه اوست با سایر حدود و جهات خارجه
و اطراف آن و خیریت و شریت خود شیئی فی نفسه کافی نیست در وقوع آن بلکه خداوند حکیم باقتضای کلیه وضع عالم اسرار
رفته منظور میدارد و با ملاحظه حکمت هر چیزیکه در نفس الامر فی حد ذاته خیر اراده باقتضای مصالح خارجه ثانیاً و بالعرض
بفعل آوردن آن شر باشد یا چیزی فی نفسه شر باشد و بملاحظه دفع کلیه خیر گردد عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا
شیئاً و هو شر لکم و این جمله را که طبایع خود اشیاء را ملاحظه خود اینها است با الاطراف و سرایه رفته نه جدا جدا ۲۱۶ در سوره

و شکایت عرفا از دهر لفظاً و نثراً راجع بآن معنی است و راجع باقتضاءات کلیه و طبایع خود اشیاء است که خلقت و مشیت

خدا راجع نیست (پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت) و بهذا ینزل قول علی علیه السلام انزلنی الدهر ثم انزلنی حتی

قیل علی و معویه و قول حضرت سید الشهداء علیه السلام در بیوتیه یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل

من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیلی

راجع بشکایات از اهل دهر و مردم روزگار است که باعث بعض کارها شده اند و سو و نیات و اعمال ایشان

مورث وجود بعض مفاسد و باعث وقوع برخی بلیات گردیده چون این وقایع و واردات و کائنات تابع ارادهٔ

و مشیت ازلی ممکن نیست که متحقق شود و خداوند عالم و حاکم بجمیع مصالح و مفاسد و اقتضاءات اشیاء دارد و

اراده و مشیتش بر وفق مصلحت کلیه و حکمت تامه و طبق مصلحت امر مهم کلی جاری میشود هر چند در بعض موارد

نسبت ببعضی فی نفسها مضر باشد پس رضا و تسلیم انبیاء و اولیاء باین واقعات حقیقة تسلیم و رضا بمشیت

و اراده خداست که باید باقتضاء عبودیت بهر گونه قضا و قدر خداوندی راضی و شاکر و صابر باشند و اگر فساد و تبع گویند

و نظم عالم را بهم نزنند و اینست معنی قول آنحضرت لا تسبوا الدهر فانه هو الله یعنی قضا و قدر خداوند منشاء

آثار است نه دهر که بدون تعلق اراده و مشیت خداوندی هیچیک از اجزاء عالم قادر بکاری نمیشد و لا حول و لا قوة

الا به ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و از اینست که محققین فرموده اند الحمد لله علی طوله کما ان الحمد لله علی نعمائه

حیرتم اهل دهر و همه اشیاء اگر قطع نظر از اراده و مشیت خدا شود هرگز قادر بنفع و عملی نمیشوند ——

اگر بودی فلک را اختیاری گرفتی یکزمان یکجا قراری زنا صد بار سرگردان تر است او زنا در کار خود حیران تر است او

و با ینقدر حفظ فرموده اند لا مؤثر فی الوجود الا الله فی جمیع المجرین الا تسبوا الدهر فانه هو الله لانهم کانوا یضیفون

النوازل الیه فقیل لهم لا تسبوا فاعل ذلک فانه هو الله و قولهم اصبحنا فی دهر عنود ای عنود الله

۱۱۱

و قال بعضهم نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است با چرخ مکن حواله کاندر ره عشق چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

و قال اخر سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار در گردشند بر حسب اختیار دوست شیخ بهائی در کشکول خود از شرح

ریوان نقل کرده که حکما گفته اند هر چه موجود است یا خیر محض است یا خیر او غالب است بر شر او و ترک خیر کثیر برای

شر قلیل خیر کثیر است کاه باشد که انگشت مار گزیده را باید برید تا باقی اعضا سالم ماند در این صورت سلامت

کل بر او است و رضی و لی قطع انگشت مراد است غیر رضی و اگر گوئیم شر قلیل برای دفع شر کثیر خیر است بلکه خیر کثیر است

بار زدات باشد و تحقیق مقام آنکه خداوندی که قادر و حکیم است ... سیرانید که احسن نظام و اصلح اوضاع در آفرینش عالم بجهت

اکنون میسر نیست که هر جزوی از اجزاء عالم در حد ذات خود بر احسن اوضاع باشد و ملاحظه کل نسبت است از ملاحظه جزء

بنابراین کل بر احسن اوضاع خلق شده و نزد ایشان قضا و عنایت علم حق است با حسن اوضاع کل و اگر چنین باید که وضع

جزوی از اجزاء بهتر از آنکه هست میتواند بود محل مناقشه نیست خواجه نصیر الدین گوید بر حق حکمی که ملک را شاید نیست

حکمی که بر حکم او فزون آید نیست هر چیز که هست آنچنان میباید آنچیز که آنچنان نمیباید نیست معمار که طرح خانه

میکند شاید که بعض اجزاء را بهتر از آنکه هست طرح تواند کرد اما طرح کل مقتضی آن باشد که جزو بر این طرح واقع شود

که هست قال علیه السلام لو کشف الغطاء لما اخترتم الا الواقع نظر خداوند باصلاح کل و کلیات است و حکم بر حسب اغلب است

مثلاً ارباب تسنه و باران زیاد هر چند بخانه یک نفر فقیر ضعیف خرابی و ضرر برسد و لیکن در کلیه آن باد و باران نافع است مصلحت

پس بآن ضرر جزئی اعتنائی نمیشود فرشته و دیگری است بر خزائن باد چه غم خورد که بمیرد چراغ بیوه زنی ——

و میتوان گفت که از این باب است محافظت مال و جان بعض ظلام و ولات و سلاطین زمان از جور که ظالمین بجهت مصالح کلی نمیشن

و محافظت ثغور مسلمین و تقویت شعائر دین و ربما یؤید بهذا الدین برجل فاجر حزب است مطلب را با جمال یکبار انسن

که ارباب غرض و بعض مدعیان علم مطلب را نفهمیده تغییر ندهند و ایرادی نکنند برادر مکتب تحقیق درسی را استادم

که افلاطون در آن مکتب بود طفل دبستانی ز بحر خاطرم شاید که گوهرها دری خیزد که از رشک آنده بدان در دری دریای عمانی

ولی گوهر نباید داد هر گوهر شناسا را دریغست از چنین گوهر که بر نا اهل بنمائی خاتمه حاصل جواب اشکالات در این

مجلس سابق اینست که هر چند ابقاء مردم بحالت اختیار خود که قادر بفعل و ترک باشند و عدم سلب قدرت از ایشان غالباً

خالی از ضرر و فساد نیست ولی خداوند چون بعد از ارسال رسل و ایضاح سبل و اعطاء رشد و عقل و تمیز این عالم را عالم

امتحان قرار داده و بمردم حول و قوه و قدرت طاعت و معصیت داده و احدی را بعملی مجبور نکرده تا هر کس بقوه اختیار خود

بتواند منشاء خیر و شر گردد و مختار نمودن انها و عدم سلب قدرت از انها اگر گاهی متضمن فسادی شود یقیناً فساد سلب

قدرت و اختیار از بندگان از آن فساد بیشتر و بالاتر است و اعطاء قدرت و اختیار نفعش بیشتر در خرد جبر اقرار است

زانکه جبری حس خود را منکر است هر و اتق اینعالم عالم اختیار و امتحانست تا خیر و شر هر کس بمیانی تکالیف اختیار خود

ظاهر گردد لیمیز الله الخبیث من الطیب و قال ایضاً و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة و لا یزالون مختلفین الا

من رحم ربک و در اینعالم کون و فساد همیشه قضای خداوندی باین کار جاری است تا نیک و بد از هم متمیز گردد تعالی

و لو تری لعذبنا الذین کفروا منهم تتمه مسئله دیگر هست لطایف قاعده کلیه است که عقل بر آن حاکم است اعمال

و افعال خداوند و انبیاء و اولیاء و حکما تماماً بانفع جاری و صادر است پس هر چند کشته شدن حضرت

سید الشهداء و سایر شهداء و امثال قضایای وقعه کربلا فی نفسها شر و فساد بود ولی در غیر این موقعها

نمیشده قطعاً بیشتر بود که با وجود بعض سابقه از حق با اثره خفی و باطل حکم و قوی میشد ولی در وقوع شهادت

و مظلومی آنحضرت حقیقت دین مبین و کفر و لعنت ملاعین که خود را خلیفه سید المرسلین قلم میدادند بهمه واضح و

آشکار میگردید و اثر اخلاص و فدویت آنحضرت و اتباع او در پیشگاه ربوبیت ظاهر و هویدا میگشت بالجمله این

شهادت در نظر آنحضرت رجحان بهر سایده و جهاد را واجب دیده بود که بشوق خاطر و میل تام اقدام باین جهاد فرمود

و اگر آنحضرت قبول شهادت نمیکرد و این وقایع جانگداز واقع نمیشد حق و باطل از هم دیگر بکلی قابل تمیز نمیگشت

و در ازمنه بعد نیز امر دین مبهم و مجهول و مشتبه میماند و آن اشخاص و اهل طلب خود خواه را غالب را خلیفه رسول

گمان میکردند و لذا حول و قوه را خداوند از آن اشرار باز نگرفت و آنحضرت با علم بر وفق عادت و اختیار مجبور و مضطر

نفرمود در کمون هر کس هر چه است بروز کند نیک و بد از هم جدا شود و در عهد حضرت امیر علیه السلام و حضرت امام حسن و معویه چون

باقتضای وقت و عدم تهیه اسباب ظاهراً با اغواء دین و مدعیان خلافت مرارا و تماشاه شده بر بنو امیه

بر روز باطل قوی گشته طرف حق ضعیف شده بود با همه طول زمان مدارا اگر حضرت سید الشهداء نیز با وجود آنهمه

اصحاب وفا و شهداء فدائی کربلا در برابر آنها خود داری میفرمود و در اظهار حقیقت خود و ابطال کفر و بیدینی آن

اشقیا مسامحه و مساهله میکرد بجهة طول زمان و ظلم خلفاء و قوت بنی امیه روز بروز افسرده و در ازمنه آتیه بهتر

از آن هم رفع شبهه ممکن نمیشد علاوه بنی امیه را مردم متدین و بزرگان اسلام و معویه و یزید و سلاطین دیگر را خلیفه رسول

گمان میکردند و بر بنو امیه صدمه عظیم و شکست فاحشی وارد میشد و ارد شکست و طرف باطل رفته رفته دین را بیاد پایه و قوت میگرفت

که در آتیه سد رفع آن ممکن نمیشد پس در اینوقعه شهادت و تحمل آنهمه صدمه و مشقات آنحضرت و عدم قبول بیعت

با وجود آنهمه ظلم و بیرحمی و عناد اهل فساد و ظهور شقاوت اتباع یزید و امثال زیاد و باطل کیش آنها حقیقت او در اسلام

و عداوت آنها در فتح دین پرده کردید و ترویج دین مبین بر اعلام نتایج اقدامات آنحضرت باین عصر رسید

و الا او بین ازمنه شمس نبوت بالمره مختفی میشد و ظلمت کفر شایع و محتوی و آنحضرت برای تحصیل این مطلب با کمال مشقت
و تعب تحمل نموده از جان و مال و عیال صرف نظر کرده بالجمله در این اقدامات و جانفشانی در راه دین و تسلیم تعبدیات
حضرت رب العالمین خود و یاران ذوقی لذت و حظ باطنی داشتند که آن ذوق از تصور نمودن [illegible] جبال
رخ او ور افشم و مین ظرافتش آتشی است که میزنم دو چشم خود آنحضرت و یارانش در آن عرصه بلا چنان سرمست عشق و اراده
لم یزلی بودند که صدمات نیزه و تیر و شمشیر چه آن لذت بخود ندیدند چه در حدیث شهدا وارد شده لا یجدون الم الحدید
جمله [illegible] از انگونه ابتلا و بلاها حظها و لذتها داشتند که مسرور بودند شاد و خرم آن یرای قتیلاً هر لحظه که غره تیر زدن
میآید جانم بزیارت بدن میآید اعضا ز بسکه میربایند از هم یک تیر تر بر تمام تن میآید فی البحار فی حدیث
قال و بات الحسین و اصحابه فی تلک اللیلة و لهم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد [illegible]
قال فلما کان الغداة امر الحسین بفسطاط فضرب و امر بجفنة فیها مسک کثیر و جعل فیها نورة ثم دخل لیطلی
و روی ان بریر بن خضیر الهمدانی و عبد الرحمن بن عبد ربه الانصاری وقفا علی باب الفسطاط لیطلیا بعده فجعل بریر یضاحک
قال عبد الرحمن یا بریر اتضحک ما هذه ساعة باطل فقال بریر لقد علم قومی انی ما احببت الباطل کهلاً و لا شاباً و انما
افعل ذلک استبشاراً بما نصیر الیه الحدیث و نعم ما قال الزاقی ره — عمری همه اندر طلب دوست دویدیم
از هیچ کسی جز خبر او نشنیدیم — هر تیر که آمد همه بر سینه بگشتیم — هر تیغ که آمد همه بر فرق خریدیم
جام ار چه همه زهر بلا بود گرفتیم — می ار چه همه خون جگر بود کشیدیم — از نقش بجز نقش وفا از سینه ستردیم — از مهر بجز مهر [illegible]
گر تشنه شدیم آب ز جوی تره خوردیم — ور گرسنه لخت جگر خویش کشیدیم — الحمد حسین چون ره مقصود سپردیم — المنة لله که بمطلوب رسیدیم
خرم سحری بود که بر یار رخ او — بنشسته که [illegible] — که ایام وصالت [illegible] — [illegible] که رسیدیم

دیدیم جهان و آنکه این شده هر سو نخلی ز نخل [illegible] شنیدیم قال آه و من یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً در بحار
از ابی عبد الله در قول خدا آیه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم قال فحسب فرای ما یحل بالحسین فقال انی
سقیم لما یحل بالحسین تبصرة آنکه خداوند بخرق عادت حضرت ابراهیم را از آتش نجات داد و از ذبح اسمعیل
مانع شد علتش برای این بود که در صلب ایشان انبیاء و اولیا بوده باید بمرور زمان از ایشان متولد شوند چنانکه حضرت رسول
و ائمه اطهار و چندین نفر از انبیا از صلب ایشان متولد شده و شرافت شهادت [illegible] جهان و [illegible] از آن بود
که ظهور و شیوع آن بسته بکشتن نسل حضرت ابراهیم باشد هر چند خود ابراهیم شوق قلبی و حقیقت اراده در راه خدا
برای خود و پسرش اسمعیل طالب شهادت شد چنانکه وقتیکه در منجنیق نهادند و خواستند بآتش بیندازند جبرئیل آمد
گفت آیا حاجتی داری فرمود با تو نه جبرئیل گفت با که حاجت داری [illegible] از او طلب کن فرمود حسبی من
سؤالی علمه بحالی فمن علم حنو الحال من کفایت میکند در سؤال و مقصد چنانی شده بود که چندین نفر انبیاء و اولیا و حضرت
خاتم انبیا و ائمه هدی سلام الله علیهم از صلب حضرت ابراهیم و اسمعیل متولد شدند و نسل ایشان تا آخر الدهر منقطع نشود
و انقیاد حضرت سید الشهداء هم نیز بخارق عادت با آنکه [illegible] اشقیا را با جدی [illegible] میکردند از این باب بود که عالم خراب
نگردد و نسل ائمه علیهم السلام بالمره منقطع نشود فی تفسیر قوله تعالی و وهبنا له اسحق و یعقوب و جعلنا
فی ذریته النبوة [illegible] منهم الانبیاء و الکتاب یشمل الکتب الاربعة و الصحف و آتیناه اجره فی الدنیا [illegible]
[illegible] و الذریة الطیبة التی من جملتهم خاتم الانبیاء و سید المرسلین و امیر المؤمنین و غیرهما الطیبین و [illegible]
النبوة فیهم و استمرار الملل الیه الصلوة و الثناء علیه الی آخر الدهر پس در هلاکت و [illegible] او کشنده [illegible] بود
که هیچ چیز او را اسیر نکرده بلکه با کمال تسلیم و رضای او [illegible] جهت خداوند بخرق عادت او را از آتش

آتش و هلاکت مانع آمد و در ذبح اسمعیل که حضرت خلیل باو گفت انی اذبحک آنحضرت با کمال تسلیم و رضا گفت یا
ابت افعل ما تؤمر ولی ذبح او را خداوند بذبح عظیم عوض کرد و گفت و ترکنا علیه فی الآخرین و آن کشته شدن
در راه خدا با همه تسلیم و رضا برای حضرت سید الشهدا باقی ماند که آنحضرت بخلوص و ولا با همه کثرت و تعدد در راه خدا
از بدو عالم متقبل و متعهد شده بود تا در عرصه کربلا و موقع وفای بآن عهد آن رسید و اسباب اتمام شهادت که بر حسب
استحکام دین مبین و ترویج کفر و ظلمت آن ملاعین بود فراهم آمد آنحضرت دیگر خودداری نکرده در آن عرصه با کمال شوق و ولا
جان خود را با هر چه داشت در راه خدا کرد ایثار آنچنان که طلب [illegible] دوست — که نخید بجز دوستش اندر دل [illegible]
جانفشانی بکسی نیز سزاوار نبود است — که همه ره شود او در ره دوست ز سر تا بقدم — داشت عهدی که خداوند [illegible]
که ز جان دل و فرزند خود شوید دست — عهدش آمد همه بر خاطر از خویش برست — تا وفا کرد آن العهد بدون شده ز حرم
گر چه او را جگر از تشنه لبی گشت کباب — لیک یکبار ببرش بود چه دریا چه سراب — تشنه عشق خورد آب ولی از دم [illegible]
که شود رنج زن از چشمه شمشیر دو دم — گر دو پر گردشه [illegible] چون [illegible] شد — پر تن شاه ز پیکان جفا [illegible] شده
زخمها بر تن او بر صفت لاله شدند — لاله گشن ز دهن جوش زند چشمه دم — عرض آب رخ خویش فرو شسته بخون
رخ خورشید تو گفتی ز شفق شد گلگون — سخت در حیرتم از [illegible] نگون — که نباشید چرا جمله اجزاش زهم
عشق شعت و جهانی همه پر [illegible] — عشق کجنت و جهانی همه دیوانه او — عشق حیرت و جهانی همه دیوانه او
عشق شاهی است جهانی همه با وی بحکم — نکته لطیفه از این تفصیلات محقق شد که اگر اقدامات آنحضرت نبودی [illegible]
الملاعین بقوت و قدرت خودی از دین و مردم دنیا را خلیفه رسول الله گمان کرده در شبهه میماندند بلکه [illegible]
اغلب ناس انکار رسالت میشدند پس علت ظهور دین و شریعت حضرت ختمی مرتبت [illegible] در جهان تا آخر الزمان
از این گونه اقدامات حضرت سید الشهداء بوده چنانکه [illegible] که آنحضرت فرموده انا من حسین [illegible] من حسین و

[illegible] بواسطه او ظاهر شده ام و باقی مانده ام و الا دین و طریقت و شریعت من بکلی از میان رفت و بقا ام را حسین
و اولاد حسین باعث بوده و این نکته معنی باطنی این حدیث شریف میتواند بود چه کلمات و احادیث ایشان نیز مثل
مثل قرآن بطنی دارد و ظهری ما آنچه فهمیدیم پس چون بقاء و رواج دین بهره از فضائل [illegible] جد سید الشهدا شد
و دین و طریقت او را آنحضرت و اولادش باقی داشت خداوند حوادث اینهمه وقایع [illegible] را گشته همیشه مذکور
و مشهور شود که رفته رفته برای آیندگان نیز شبهه در حقیقت و حقانیت ایشان و اشتباهی در کفر و ظلمت دشمنان نیاید

مجلس ۱۲

پس با اینهمه در تعزیه داری و نقل وقایع کربلا از جانب ائمه و اولیا تاکیدات شده تا حق و باطل از هم جدا شود
[illegible] آنکه خداوند قادر مطلق و مختار کل است و هو القاهر فوق عباده و لا یعجزه شیء فی الارض و لا فی السماء و هیچ موجودی
و عملی بی اراده و مشیت خداوند ممکن نیست بوجود بیاید [illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله لکن تفاوت این است
که در عمل بد و شر نظر در تعلق اراده و مشیت خدا بوقوع آن محض برای ابقاء عبدیت در حال اختیار که در فعل و عمل
مجبور و مضطر نباشد و قوه اختیارش از دست نرود در حقیقت در صورت تعلق مشیت بالاصالة بودن [illegible] است
فاعل مختار و قادر در مرید بافعال خود بملاحظه خصوصیت طاعت و معصیت بر جریان قضا و قدر خداوندی نیز تنها ملاحظه
خویش که فی نفسه نیست بلکه بملاحظه اوست با اطراف و حدود خارجه آن که خداوند بر آنها خود محیط و دارا است و بملاحظه
ممکن است چیزی که اولاً و بالذات شر بوده ثانیاً و بالعرض خیر باشد یا بعکس که اولاً و بالذات خیر بوده ثانیاً و
بالعرض بملاحظه حدود و اطراف [illegible] داشته آن شر باشد و این را کسی میداند که علم او احاطه بکل حدود و اطراف شیء
داشته باشد الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و هذا ما قال تعالی عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً
و هو شر لکم چنانچه سابقاً نیز ذکر نمودیم مثله قطع عضو که فی نفسه شر و نقص است و لی حکیم کامل بالعلم [illegible] که
بر جمیع کلیه بدن دارد چون ببیند که بقای آن عضو مضر بدن و بقیه [illegible] اعضا است حفظ کلیه بدن

و در عضا موقوف بقطع اوست پس اراده اش بقطع ان عضو علاقه میگیرد ثانیاً و بالعرض و با انجالت اراده حکیم
ثانیاً البته بجز علاقه گرفته است مثلاً سمیات فی نفسها شربت و استعمال انها بالذات بدیهیست دوا بکه فی نفسها
برای طبع منفوض و مکروهست انسان طبعاً از استعمال انها اکراه تام دارد ولی ببعض اوقات بملاحظات دیگر
که نظر ش فقط برفع مرض میباشد استعمال انرا با همه بدی که دارد برای رفع امراض گاهی جایز میداند و این دوا
اکراه او بالذات بوده ثانیاً و بالعرض نسبت ببعض امراض خوب و مطلوب میباشد و مشیت و اراده بر دو قسمت است
یکی مشیت عزمیه و دیگر مشیت حتمیه و این دو اراده گاهی در یک مورد جمع میشوند و گاه از همدیگر جدا میباشند مثلاً وقتیکه
خدا بنده را امر کرد بچیزی که وقوع انرا اراده میکند فعلی از افعال خیر ان بنده یا متمثل است با اراده باختیار خود یا نه
وقتیکه متمثل شد و ماموربه را بعمل آورد فاعل میشود از خدا مشیت عزمیه بملاحظه امر خداوند و مطلوب بودن ان
عمل نزد او و ظاهر میشود مشیت حتمیه نیز بجهة امداد خداوند و القاء حول و قوه و عدم منع مقتضی از اقتضاء
و القاء قدرت و استطاعت بنده پس مطیع مطیع است هم با مشیت عزمیه و هم با مشیت حتمیه و عاصی عاصی است تنها
با مشیت حتمیه که خداوند بندگان را فاعل مختار خلق کرده و بانها حول و قوه داده و در حکمت بخود حتم و لازم کرده
که انچه بنده اراده کند مادام مانع خارجی نداشته باشد حول و قوه را از او باز نگیرد تا عبد مستحق ثواب و عقاب
گردد و نیکی و بدی از او ظاهر شود و با اینهم قادر است که بمشیت عزمیه مانع از فعل معصیت عبد گردد قال الله و لو شاء الله
ما اشرکوا و ما جعلناک علیهم حفیظاً و این دو مشیت در فعل طاعت جمع میشوند که طاعت هم موافق عزم و رضای خداوند
و هم مطابق خواست حتمی اوست و در فعل معصیت از هم جدا میشوند که خداوند بفعل معصیت عزم نمیکند و راضی نمیشود
و لا یرضی لعباده الکفر پس در فعل معصیت مشیت عزمیه نیست زیرا که بخلاف عزم و رضای خداست
ولی مشیت حتمیه است که خداوند بر خود لازم کرده عطیه حول و قوة و اختیار را که ببنده داده بودن مانع خارجی

بیان فرق اراده و مشیت ...

حتمی

از او باز نگیرد و بنده را بکالت اختیار خود باقی گذارد و حول و قوه را در حال اراده نگیرد کلا نمد هؤلاء و هؤلاء
که روی که آیه حف القلم و قال عز من قائل و یذرهم فی طغیانهم یعمهون قتفسیر المطلب انقدر کافی که در این مسئله فرمود
در کافی از ابی الحسن که انحضرت فرمود ان لله ارادتین و مشیتین ارادة حتم و ارادة عزم ینهی و هو یشاء
و یأمر و هو لا یشاء یعنی خدا را دو اراده است و دو مشیت یا اراده حتم و یکی اراده عزم نهی میکند و حال انکه میخواهد
و امر میکند و حال انکه نمیخواهد او ما رأیت انه نهی ادم و زوجته ان یأکلا من الشجرة و شاء ذلک و لو لم
یشاء ان یأکلا لما غلبت مشیتهما مشیة الله یعنی که خداوند نهی فرمود ادم و زوجه او را از خوردن شجره
و خواست خوردن انرا زیرا در گاه نمیخواست که بخورند هرگز غلبه نمیکرد خواست و مشیت ان بخواست و مشیت خدا
و امر کرد ابراهیم که بکشد پسر خود را و نخواست انکه او را بکشد و اگر میخواست هر آینه غلبه نمیکرد مشیت ابراهیم
بمشیت خدا و نیز در کافی از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله که انحضرت فرمود امر الله و لم یشاء و شاء و لم یأمر
امر ابلیس ان یسجد لادم و شاء ان لا یسجد و لو شاء لسجد و نهی آدم عن اکل الشجرة و شاء ان یأکل منها و لو لم
یشاء لم یأکل پس از این تفصیل معلوم شد که خدا را دو مشیت است و دو اراده اراده حتم و اراده عزم و این دو مشیت
و دو اراده جمع میشوند در فعل طاعت و جدا میشوند در فعل معصیت که فعل معصیت بخلاف عزم و رضای خداوندی است
هرچند خداوند برای تکمیل حجت بندگان مانع از وقوع ان نمیشود تا اینکه مطیع و عاصی از همدیگر متمیز شده بجزای
عمل خود برسند قال تعالی لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و از این تفصیل معلوم میشود معنی آیه شریفه و لو شاء
ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین یعنی اگر خدا میخواست هر آینه
ایمان می آورد کسانیکه در زمین هستند همه انها جمیعاً ایا تو اکراه و مجبور میکنی مردم را و مجبور میکنی انها را

تا اینکه مؤمن باشند قال الله لا اکراه فی الدین یعنی جبار نیست در دین و خداوند بجبر و قهر ایمان کسی را نخواسته
و اگر بجبر و اکراه میخواست همه انها ایمان می آوردند پس هرچه در عالم کون و فساد ظاهر شود با مشیت حتمیه است
ولی در وقوع انچه موافق عزم خداوند و مطلوب اوست مشیت عزمیه منضم است و در انچه خلاف میل و رضای
خداست مشیت عزمیه نیست و لا یرضی لعباده الکفر و قال عز من قائل و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا
علیها آبائنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعلمون و بعض کلمات یزید ملعون
در مجلس حضور حضرت سجاد علیه السلام و جواب زینب خاتون از ان قبیل بوده و قال تعالی فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم
انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون بدانکه مابین اراده و رضا
ملازمه نیست پس میشود که برای بعض مصالح و جهات خارجیه شخص اراده امری و فعلی میکند و حال انکه ان امر
فی نفسه قطع نظر از ملاحظات نزد او مرضی و مطلوب نیست و گاه میشود که امری نزد شخص مطلوب و محبوب میباشد
ولی ببعض ملاحظات خارجیه اراده اش بفعل آوردن ان علاقه نمیگیرد در کافی از ابی بصیر که گفت عرض کردم
با بی عبد الله شاء و اراد و قدر و قضی قال نعم قلت و احب قال لا قلت کیف شاء و اراد و قدر و قضی و لم
یحب قال هکذا خرج الینا و تفصیل مطلب را هرکس زیاده بر این بخواهد رجوع بسایر تالیفات داعی بخصوص
در کتاب مفاتیح الکنوز و رساله حقیقة الامر بین الامرین مطالب مفصلاً مشروح و مبسوط است فی الکافی عن محمد بن ابی بصیر قال قلت لابی
الحسن الرضا ان بعض اصحابنا یقول بالجبر و بعضهم یقول بالاستطاعة قال فقال لی اکتب بسم الله الرحمن الرحیم
قال علی بن الحسین قال الله عز و جل یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء و بقوتی ادیت الی فرائضی
و بنعمتی قویت علی معصیتی جعلتک سمیعاً بصیراً ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
و ذلک انی اولی بحسناتک منک و انت اولی بسیئاتک منی و ذلک انی لا اسئل عما افعل

حلیت و بروجه حرمت و بعیه انهم چه باعث است بر عدالت و بزرگی و شرافت زنان با وجود انکه مجرد حسن صورتی بلطافت بدنی
و تسویه اعضا و جوارح در زنان از محاسن است و حال انکه از برای او کمالی در دین و صفاتی در دنیا که از عیب جز انکه مذکور شد
تا اینکه لازم بیاید از اینکه انسان معتقد دین و دنیا و اموال و آخرت و خداوند را از دست بدهد و همه حواس خود را صرف او
نماید پس نیست این قسم محبت مگر انکه شهوتی است از جهة استیلای برادر بسبب عمل از اعمال سیئه که از او ناشی شده که از جهت
ان عقوبت از جانب خداست و دور است از قلوب عالم محبت عذر خود را بر قلب انجا بیک ساعت که مشغول او کرده دیگر از او
محبی که صرف میکند عمر خود را در تصحیح صنایع انکه از فساد دیگر بعده مشرکین بلکه اکثر دین الحانی در صحرای خود را برای نفس
گرفته و دولت بسیار را انفاق و عقوبت بپا میکند از جانب خداوند است و ضایع کرده است عمر خود را فردا با آنکه هرگز از ان نفعی
پیدا نمیکنی مگر حالت عشق است و هر سالی تعویض جز از ولی اثری بر ان مترتب نگذشته حال بمیرد باعث رحمت
چه چیز نفعش از رسول الله فرموده که عاشق گردد و عفت ورزد و خود را از ان نگاه دارد و بمیرد از اهل بهشت است و نیز از ابی عبد الله
هر که عاشق شود و عفت ورزد و کتمان نماید عشق خود را می آمرزد خدا او را و داخل میکند او را در بهشت یعنی کسیکه
تصحیح اعمال این ذره نمود همه حرکت نماید امر خود را بر عشق عفیف نه بر محبتی که از ان اتیف و لذت است
پس غرض اینست هر که نظر او واقع شود بر صورت حسن با صفات او را عاشق شود و عفت ورزد تا مایل گردد عشق او
در کمال محبوب حقیقی و ترک کند این محبت را اگر در حقیقت ترک کرده است در این جا او را از قلب خود البته می یابد در قلب خود
رحمت خداوند را که لازم الحقاق بهشت است پس اگر بمیرد داخل بهشت است و حاصل این است که محبت متعدد است
اگر ربانی است به دمشق محبت بلحاظ حسن و جمال است منفی در ان نخواهد بود و ذلک احتیاط از عفت ان است که از ما هم
غالب در این قسم محبت برای شهوت بهیمیه است و در قسم اخیر الهی ملحق بان است و دیگر از ابواب استغفار و لذت و محبت النفس باب
عفت و ترقی است بالمرء الحاذقان الله هو منتها پس ان از عظیم ترین امور است که انسان از ان ممنوع

گرویده و بزرگترین مسئله است و تعجب نشود که چگونه محبت حاصل شود بشخص جمیل صاحب صورت حسنی با شدت بواسطه
قوه بهیمیه یا اینکه باعث است که تعلق پیدا کرده بمتوسل الیه بای شدت زیرا که چگونه محبت از تسویلات نفس و کیدهای
شیطان رجیم است چنانکه مشاهده میکنی کسیکه محبت کامل دارد بعقیمی که روح از بدن او مفارقت میکند به تلف
و مفارقت او و حال آنکه اراده ندارد رسانیدن اینها را بمصارفی که مقصود است پس حب مال بواسطه رسانیدن
بمصارف است یا اینکه فی نفسه محبوب و مطلوب است بعقیمی که جمع کند و ترک کند مقصود را از آن را و هر قدر جمع آن میشود
متعجب بوده ام از حکایتی که در اوایل عمر در اصفهان مشغول بتحصیل علوم بودم در بعضی از مدرسه که در آن مدرسه کاردی بود
که با آن آب میکشیدند از برای حجرهای مدرسه پس جمعی قفل کردند که این کارد در مدرسه اید جوانان و حرکتی
داوریت میانه مردمان صاحب لحیه و پیری را حتی اینکه اهل استطاعت نمودند قرار در موقف آن الا اگر آنرا اگر
چه قدر کارد و در و دیوار است و چه قدر اسباب دخول در جمیع و بس المرتب عصا و ام کتابه و حسن تکلم انکه محبت اگر
در محل واقع شود از صفات مرضیه و خصال حمیده است نه واسطه داعی ... که اسباب بعد گفته است چه خوب گفته است شیخ
کل من یعشق الوجه الحسن قرّب الخل الیه والرسن فارسی هر کار در بناشد عشق یار بهر ادا لالان فارسی
و فهم ما قیل در اینکه در عالم کون و فساد هیچ لذتی نیست که از لذت محبت در آن نباشد و هیچ سری که از آن ... انگیز
در کلمات خود بیان کرده که اگر بنمودی محبت امهات سفلیه تن بر ازدواج آبا علویه میلادی دارای جنبش
موالید ثلثه تولید نشدی بسبب آنکه اجزاء مرکبات در ربط انتظام خاک با نباتات از اثار لجه حیوانات
عناصر از بیم در مراتب خود بواسطه محبت است و در این مطلب را اشاره ... است هر چه گویم عشق را
شرح و بیان چون بعشق آیم خجل گردم از آن پس چه قدر مناسب است شخصی که دعوی خرت مینماید دایم
در انقام موجودات در غیر محل استعمال ننمایند و این جوهر نفیسی السبحات ... صنایع
دهی

و مهمل بگذارند اقتدا بزرگان دین یا نبیه از ادم ابو البشر تا خاتم النبیین و اوراق و قائم ع از علماء و ابرار و اتقیا چنانکه جمیع
مستغرق بای صفات بوده اند و اتی بغیر از ذات حق محبت نورزیدند اگر احیاناً بغیر او دلبستگی داشتند بسبب انتساب
بحضرت او بوده در این مطلب شاهد ما خالی نداریم اینکه جمیع موجودات را محبت داشته حافظ گوید بجهان خرم از آنم که جهان
خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست پس سزاوار است که محبت داشته باشد ها ای ذات مقدسه را
بواسطه اینکه محبوب بسبب وجود و بقای محبت است دیگر اینکه منعم باشد بنعمتهای مختلفه و جهت او محبوب باشد سیم اینکه
حسن جمالی در محبوب باشد یا صفا و کمالی در او موجود باشد که بواسطه تعلق با آنها محبوب را دوست بدارد چهارم اینکه المجانس
جنیب و محبوب باشد و مناسبت معنوی در اینها حاصل باشد خلاصه اینکه اسباب محبت بسیار که بعضی اهم است تمام نمودن
جمیع اسباب از ذره و غیرها در وجود حق اسباب ضعیفه ذره در حق او ... نقص و قصور است ...
اینکه جمیع اسباب محبه در ذات حق جمع است بعنوان حقیقة اما سبب اول هویداست که وجود جمیع ممکنات و بقای
کائنه موجودات منتسب بذات اقدس اوست هیچ وجودی را ثباتی غیر از او که اهی نبود پس کسی که مینماید وجود او بسته
بغیر اوست چگونه محبت بدارد انغیرا سبب دوم جمیع نعمتهائی که تصوّر آن شود در خارج از برای موجودات ...
از حضرت رب العزة میباشد هیچ نعمتی نیست که از نحره احسان او نباشد سبب سیم که عبارت از حسن جمال باشد پس
دلبستگی بغیر او نشاید و علاقه بجز نسبت کمال ... حضرت او در جهنی ندارد زیرا اگر حسن و جمال کامل موجودات
و ممکنات در پیش آئینه جمال خالق ذوالجلال ... در کمال حسنی است بواسطه اینکه ... صاحب جمال ... است
به صد هزار عیب و شب بجعلی ختم است جمال ازلیت اوست ... از هر عیب و نقص و کمال ... منزه
پس محبت خالق را از آنست هر کیه جمال را و صاحب نظر را بسید قدرت از دیده و جمال چون حسن ...

حسن آن دارد که توصیف آفرید خوش گفته آن هر جا جمال زیبائی است شاهدی است از دست مشاطه عنایت
او آراسته و هر جا قامت رعنائیست سرو نیست از چمن قدرت او بر خواسته غمزه خونخوار ترکان خطائی را
بجز او که خونریزی آموخت و عشوه و لعوب ترکان عراقی را بغیر او شیوه دلربائی که داد و در غالیه خوشبو شد
در گیسوی او پیچید و در وسمه کمانکش شد در ابروی او پیوست صورت هر کجوی رشحه ای از رشحات جمال
بیعیب اوست و چهره هر مطلوبی نمونه از عکس حسن بی نقص او و چنانچه بسته بکمال صاحب کمالی پیدا گرد
باید منتفت این نکته گردد که سرامد جمیع کمالات و افتخاریکه در صفات شرف لعفات صرا آمدی است
و شناختن قدرت و صنایع اوست اما سبب چهارم بر جمیع عقلا واضح است که رابطه مسنونه تامه ما بین موادار
عالم و موجودین میباشد چنانکه در مسئوال از حضرت ختمی ماب ص از حقیقت روح و خطاب ...
ص بگو روح از پروردگار است دلالت بر همین دارد که چون از دقت شبهه در آن نمیاید ... اینکه
سوال آن در حین استیلا ... و صوری و کثرت بصفات ... پروردگار
و دوست ... حاصل کلام اینکه چنانچه در بسیار امور تکلیفیه اقتداء بائمه هدی و
رسولان ... لازم است در این صفت حمیده نیز اقتداء با ایشان ... و تحصیلات
مانند صرف کردن در هوا و هوس ... چنانکه جمعی را ...
مانند ... که ...
بجهة محبوب میگردد ...
مراتبی است که ...
ذمه بواسطه ... برخود

بسته و کمر اینی اختیار نمیکه غذای خود را برای نفس قرار داده باین طریق که مقصود از عبارت صنام تقرب بسوی خداوند است
پس نیست مابین ما منفرقه و مابین آنچه در نفسهای خود مشاهده نموده اند در بعضی در کلمات و مابین ... پروردگار
طریقه که خداوند بآن فتح باب نموده و او را باب کشودن درهای جنت قرار داده طریقه ایست که بزرگان دین
و سالکان سبیل رضای رب العالمین بران رفته اند ... و مشاهده بکه با محبوب حقیقی
ذکر کرده ... اینکه ترشحی از برای ذکر کرده ... طریق فتح باب ...
و اصحاب ایشان که چگونه اظهار محبت مینمودند حتی اینکه بعضی از ایشان ... مفارقت ...
یافته ... خدای خود را ... شنیده شده است ... اصحاب والا مقام ... اظهار محبت ...
خوش صورتی ... که عمل از نظر کردن آن ... شیطان
حتی اینکه پیغمبر منصرف کردانید ابن عباس را و گردانید صورت او را ... در عقب آنحضرت سوار
بود بجهة اینکه نظر ... خوش صورتی ... جوان خوش روئی ... وقت ... سلطان
... آنحضرت او را عقب نشانید ... برادر ... محبوب است ... که دوست داری ...
داری ... پیغمبر ... محبت ... حشر ...
... از او ... جوان ... رابطه ... اینکه هر یک ... در صرف کردن عمر خود ...
و رابطه ... انواع فسق و فجور ... شده است
عارف ربانی محمد تقی مجلسی (ره) در بعض کلمات خود ... اول اینکه کسی محبتی ... لازم است ...
بخدا و رسول و عترت طاهره ... رسول ... در دل داشته باشد ... محبتی باید ... داشته

داشته باشد و آخر مرتبه او عشق است چون این کلام از آن مرحوم بروز کرده حکیم الهی اعتراض کرده بر اینکه مقتضای کلام این است
که اکثر محبین خارج شوند از ضمن ولایت ایشان و باعث معصیت کردن ملازم آن این است که خشیت را نباید نفسهای خود را
بر ایشان و مقدم میدارند بندگان معصیت را بر رضای خود و رسول او و امام مفترض الطاعه و اطاعت ایشان والا چگونه
مقدم میدارند مثلاً زنا را بر رضای خود و شراب را بر امام و نهی خود و کذا پس معلوم میشود محبت غیر را بیشتر دارند
از خدا و رسول و امام و لازم می آید از این عدم بودن بندگان و دیگر اینکه لفظ عشق یافت نشده است در کلمات خدا و
رسول بلکه مرتبه عشق بندگان نسبت با ایشان از مصطلحات اهل تصوف و مخترعات ایشان است و لکن میگوییم اما
کلام اول که ادنی محبت باشد پس تعبیر آن اخبار آنکه از اینکه مراد محبتی که در کلمات خدا و رسول و ائمه تعبیر به عشق شده
نه در مرتبه اول نه در مرتبه آخر چنانچه گفته میشود جایی که نفی ایمان است از کسی که بوده باشد خدا و رسول احب نبوی او
از والدی که تعبیر شده باین محبت که هر که محبت ندارد ایمانی ندارد [illegible] با ایمان کامل زیرا که این حب [illegible]
کامل است و [illegible] تفاوت [illegible] معصیت را [illegible] فی الحقیقه غیر را بیشتر [illegible]
مع روح ایمان مفارقت مینماید او را [illegible] مبارزه غلبه شقاوت نه اینکه اصل ایمان از ایشان [illegible] اما
مطلب ثانی پس آن نیز تمام نیست زیرا که لفظ عشق مذکور است در حدیث شریف جزوی که روایت نموده ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب کلینی در کتاب کافی در باب عبادات از علی بن ابراهیم از پدرش از عیسی از یونس از عمرو بن جمیع از حضرت ابی عبدالله
... فرمود فاضل ترین مردم کسی است که عشق داشته باشد بعبادت پس دست بگردن او در آورد و قلباً دوست داشته باشد و بجسد مباشرت نماید او را و فراغت داشته باشد از عبادت او پس چنین کسی باک ندارد بر اینکه صبح کند
برای دنیا از عسر و یسر و شاید در حدیث دیگر [illegible] یافت شود [illegible] حضرتی ندارد در اطلاق کردن
لفظ محبت بر عشق هر چند از اشعار صوفیه پیدا شد [illegible] شناختی که از برای محبت درجات و مراتبی است

پس با آنکه جمیع مراتب مذکوره منافاتی ندارند با هم و محل تعشقات شاید پس محبت خدا و رسول و ائمه هدی جمع میشود با محبت
غیر ایشان و تفصیل این مطلب آنکه مراتب ثلثه متنافره قسم اخیره مذکور شد جمع نمیشود محبت چیزی را که معاند محبوب است
و اما آنچه راجع است بسوی محبت محبوب پس عیبی در آن نخواهد بود زیرا که محبتی نخواهد بود جز محبت محبوب و این غیر نیز
از متعلقات دوست و از برای مردم از نظم و نثر اظهار است از برای محبت قبیله بلکه در متعلقات آن قبیله محبوب باشد
بلکه در کلب او و خانه او و سایر متعلقات او بلکه در حقیقت این از کمال محبت او است نه اینکه از منافیات آن باشد
با منافات داده محبت در قسمی که او را اصل قرار نداده بلکه من باب التبع قرار دهد او را و این از قبیل آن خلیل
سلطان است در بقعه و خانه نمودن الفقه است از برای او نه غرض در مقام سؤال جواب گفته میشود که از قبیله سلطان است یا
خدام و حشم او نیز خواهند بود ام چنین است محبت خانه مقبره الشبه بسوی سلطان است و محبوب پس باعث آن است
محبوب سلطان این متعلقات با اینکه اصل باشد مادامی که تبع و صورت عکس و شراکت داخل در این قسم نخواهد بود
بمنزله اصل دفع میشود اینکه غلو در انبیاء و ائمه طاهرین باعث قهر و غضب خدا و ایشان میگردد هر که غلو نماید خدا و رسول
و ائمه را دوست است چنانکه کسی عبادت بت را نماید با خدا نیز از این قبیل است و از این جهت است که در اخبار وارد شده
آحببنا لحب الله یعنی دوست بدارید ما را بواسطه دوستی خدا چنانچه از فرموده مردم را بدوستی علی بن ابی طالب بواسطه
از دوست و لهذا غیر دلالت دارد بلکه صریح است در اینکه این قسم از محبت پس کسی که فرا گرفته انداد را خدای خود عبادت
میکنند غیر از خدا را با اینکه شرکت میگرداند انداد را با خدا یا اینکه رحمی را میگیرند دینی را میگذارند پس جمع انها تمالک
بچنین نخواهند بود و اما دو قسم از محبت که در مرتبه اول مذکور شد پس جمع میشود با محبت غیر اگر چه منافاتی با همین انها نباشد
با محبت آخرت و محبت رسول و ائمه با محبت اهل و اولاد و محبت دنیا با محبت خدا و از برای محبت مجازیه و محبت حقیقیه
مخصوص طرایقی از برای انها تعریف شده و تنصیصاتی وارد گردیده در باب نفی محبت از قبیل حکایت عصعوده و تعلیل آن است
که روایت شده سلیمان بن داود دید گنجشکی را که بجفت ماده خود سکنت می نمود [illegible] از نفس خود و حال آنکه الکلام

سند سلیمان را با شعار خود فرا گرفته بدریا می افکنم پس حضرت از کلمات او تبسم نموده و او را خواسته و فرموده ای گنجشک
آیا تو قدرت داری بر چنین کاری عرض کرد ای پیغمبر خدا قدرت ندارم و لکن چون رسم است از اینکه هر مردی بعضی از عادات
جلوه دهد خود را و عظیم شمارد و زن زنیه خود [illegible] بواسطه عظیم شمردن خود در نزد او باینگونه لاف و گزاف کفن بزرگی
آنحضرت بگنجشک ماده فرمود از این سخن چرا منع از مشوی دمیکردی کام بلخ خود را لا استماع تو ترین بایدعرض کرد ای پیغمبر
این حبیب من محب من نیست در حقیقه اگر چه ادعای محبت میکند بواسطه اینکه غیر مرا دوست میدارد پس اکلام آن
اگر در قلب سلیمان ذکر کرده گریه سختی و پنهانی شد از مردم تا چهل روز و دایم مدت دعا میکرد خدا را و میخواند از اینکه مرا
قلب او در او خالص و مملو با محبت غیر او نباشد در احادیث قدسیه و غیر قدسیه وارد است در محبت خدا با محبت دنیا
جمع نمیشود چنانچه آب و آتش سؤال کرد در سمر و نفی ایمان فرمود یعنی ایمان انسکه بوده باشد خدا و رسول در نزد او
محبوب از همه چیز و دیگر فرمود ایمان نیست از برای سر کار اینکه بوده باشم من محبوب تر از اهل و مال او و ولد او
جمیع خلق محبوب تر از نفس او در تورات عیسوی است در خطاب کرد خدا بعیسی بن مریم هر دو سکه من هر کار تطمع شویا
قلب شده و ایمان قلب از محبت دنیا و آخرت بر یکی قلب او را از محبت خودم و نیز خطاب کرده و فرموده که ابتدا
من حرام کردم بر دلها از اینکه داخل شود در او محبت من و غیر من و در قرآن مجید خطاب به پیغمبر قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم
و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین یعنی بگو پیغمبر اگر بوده باشند پدران شما و فرزندان شما و برادران
شما و زنان شما و خویشان شما و مالهایی که کسب کرده اید و تجارتی که از کساد آن میترسید و خانه هائی که آن را پسندیده اید محبوب تر
از خدا و رسول و از جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا ارتفاع یابد بدی زندقات تا برشما معلوم شود مترجم گوید مناسب
مقام است جزئیکه نقل شده که حضرت موسی مناجات کلیم بسوی قرب رفت و گفت ای پسر عمران دروغ میگوید کسی که گمان کرده است مرا دوست
دارد با وجود این ظلمت شب که او را فرا گرفته بخوابد آیا دوست حلوت دوست خود را طالب نیست ای پسر عمران من از احوال

دوستان خود مطلع چون شب بر ایشان وارد شود دیده های ایشان بجانب من نگران و عقاب براد پیش خود شاهد و بیان حال
می بینند و با من از روی مشاهده و حضور تکلم می نمایند ای پسر عمران ببوی از من از دل خود خشوع و از بدن خود ذلت خضوع و از چشم
خود اشک در ظلمتهای شب که مرا بجوی نزدیک خواهی یافت و لکن حق در مقام این است که مراد از نفی محبتی که جمع این با محبت غیر
نشود کمال آن است چون محبت بالاشتراک نسبت بهر یک ضعیف است یا اینکه ایمانی که نشسته بجهت اثرات وار خطه آن
امور بجهت مراد ایمانی کامل است یا اینکه مقصود این است که در محبت حقیقیه شرکتی متصور نیست مگر بر سبیل تبعیه زیرا که
توحید خلق عالم و اقرار باین حاصل است که عراق [illegible] یا اینکه بر نمیتی از رد است و ادت الکل من جمیع جهات و ادعای ارادت
موجودات و مانی میان لوزن میآید تبعیه و شاید برای این است که هر جا که خداوند است احب است و محبت در اولیاء و از جهت
وجایب وارد شده خدا و رسول و ائمه باید دوست تر باشند از سایر انها معنای احبیت بدین است که غیر انها را دوست ندارند
باشد بلکه مراد آنستکه غیر را زیاده بر انها محبت نداشته باشد بلکه زیادتی در ایشان باشد و ایراد بکه وارد می آید
چنانکه مذکور شد بنابر این است که لوازم احبیت معنای اول باشد که حاصل آن عدم محبت غیر است اصلاً و بالذات چنانچه
سبقت آن در مقام لازم نمیاید همچنانکه توهم کرده اند بلکه معنی دوم آن ذکر نشده در جهت اینکه مراد حق باشد میشود که گردد این شاهد
چیزیکه ضرر داشته باشد بواسطه ترجیح دادن میل فعلی خود را در واقع برای آن کم محبت باشد با وجود اینکه محبت دقاقی
خود را زیاده تر دارد سید ارواح پس بسیاری تابع [illegible] آنچه ضرر دارد یا بواسطه غلبه میل نفس بر محبت ادراک ذات لطف است و از جهت ضعف محبت
او لازم نمیاید از این عدم محبت نفس خود را بلی محبت کامله مستلزم اطاعت و عدم عصیان است و کسی منکر آن نیست نه این مطلق
محبت از آن احبیت عدم معصیت باشد زیرا که این دو قسم هر یک از انها جمع میشود با معصیت و منافاتی با یکی از انها نیست
و تعبیر خداوند در آیه شریفه با احبیت مذکورات از خدا و رسول و ائمه بواسطه علم او است باینکه عصیان ایشان از جهت آن
یا اینکه اینها یک فرع است از قبیله زیرا که خدا ایشان بشریت است بعضی کسی که در آیه مذکورات از خدا و آنچه هستند
از خدا و رسول در معصیتی لا اقل از اینکه مرتب ملامت و ترجیح است اگر بواسطه غلبه میل باشد و اگر بواسطه عدم

عدم محبت باشد و عدم آن باشد پس این عصیان کاذب است در این آیه شریفه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
اشاره است بانچه ما ذکر کردیم که حاصل عرض آن نقصان محبت است با معصیه و طلب کمال محبت است نه انتفاء آن [illegible]
دارد آنچه است در قرآن داده شده تقوی فوق ایمان بلکه در پس محبت کامله مستلزم است طاعت و انقیاد را و عصیان محبوب
موجب است نقص ایمان را و منافی نیست با این حب غیر مثل اموال و اولاد [illegible] باشد و این محبوب نهایت
از نقصان محبت است در مرتبه و اختیار کردن رضا و خوشنودی غیر را مستلزم اجنبیت [illegible] نقصان محبت خداوند
چیزی نیست و بمقتضای غلبه [illegible] و مخفی نماند که این کلام در جواب [illegible] و خواست که [illegible] خداوند
زیرا که بعض انها لازم طبیعت انها میباشد و جمع میشود محبت انها [illegible] محبت خداوند و رسول [illegible]
و محبت ائمه طاهرین با بنا و کرام خود با واسطه خداوند است [illegible] محبت [illegible] مقتضای طبیعت [illegible]
نه اینکه محبت حقیقیه باشد و لکن [illegible] قسم اول است و سؤال حضرت حسنین [illegible] نیز محمول است [illegible] ازین دو وجه
و این سؤال این است روزی حضرت مجتبی از جد بزرگوار خود پرسید آیا جمع میشود دو محبت در یک دل فرمودند نه عرض کرد آیا
دوست میداری پدرم را فرمود بلی عرض کرد آیا دوست میداری مادرم و مرا فرمود بلی عرض کرد آیا دوست میداری خدا را
هم فرمود بلی عرض کرد پس چگونه جمع میشود این همه محبت در یکدل و حال آنکه حضرت فرمودی دو محبت در یکدل جمع نمیشود
پیغمبر فرموده که دوستی راجع است [illegible] بخداوند [illegible] در قلب ولی است و محبت تو از قبیل عطاهای
خداست که در اطراف و حوالی آن میباشد پس این محبتها [illegible] و از فروع محبت خداوند [illegible]
حضرت ختمی مآب [illegible] اشاره فرمودند [illegible] قلب الی آخر و سؤال حضرت حسین این است که روزی
سؤال نمود از پدر بزرگوار خود [illegible] سؤال که حسن از جد خود نموده بود امیر المؤمنین فرمودند الحسین [illegible]
تو در این مسئله عرض کرد اگر مخیر نمایند ترا بین قتل من و ترک [illegible] اختیار [illegible]
فرمودند قتل ترا عرض کرد ای پدر بزرگوار [illegible] شفقت است [illegible] نه محبت و محبت [illegible]
[illegible]

که ترک [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و اولی [illegible] در [illegible] ائمه معصومین
از [illegible] با انها جمیع [illegible] از محبت انها [illegible] اگر چه معصیت [illegible]
[illegible] بسبب غلبه شقاوت و فرط [illegible] معصیت [illegible] و ملامت محبت [illegible]
اختیار کردن محبوب و رضای آن است در قلب [illegible] و تسلیم [illegible] قرآن [illegible] تحبون الله
مذکور گردید از این کلمات معلوم شد که گریه پیغمبر [illegible] فرزند خود ابراهیم از باب شفقت بوده [illegible]
شفقت گریه کند [illegible] بلکه [illegible] که گریه نکردن از قساوت قلب است و ملخص اینکه محبت مستلزم
اختیار محبوب است [illegible] جمع [illegible] محبت [illegible] در قلب [illegible]
و در اخبار [illegible] با هم [illegible] ضدیت آب و آتش [illegible] نکته آنکه [illegible] محبت دنیا با محبت خداوند
جمع نمیشود در قلب واحد [illegible] اگر [illegible] جمع شود [illegible]
محبت [illegible] ضدیت [illegible] شفقت [illegible] در یکدل جمع میشود [illegible] محبت [illegible]
[illegible] این قسم از محبت را که شفقت در حجت
باشد [illegible] محبت حقیقیه [illegible]
زیرا که [illegible] این رتبه [illegible] نفی محبت [illegible] اختیار کردن غیر [illegible]
محبت خداوند اختیار [illegible] محبت [illegible]
از جهت [illegible] قاطبه انها [illegible] پس حب [illegible] و اولاد و اقارب [illegible] رضی
راجع است [illegible] حب خدا [illegible] از جهت [illegible]
عیال و نفس خود [illegible] برای قوت عبادت [illegible] که ترک [illegible]

زیرا که محبت این قسم از قسم امور محبت بذات الله تبارک و تعالی [illegible] و اوست [illegible]
رحمت و شفقت و رابطه خداوند [illegible] و لکن [illegible] تبعیه
یکی از اقسام محبت [illegible] نفع [illegible] خداوند [illegible] و این قسم [illegible] مرتبه اولی
خداست [illegible] مرتبه [illegible] مرتبه [illegible] که دوستی خداوند
[illegible] ذکر [illegible] تعالی و محب خداوند
خالص ترین [illegible] و صادق ترین [illegible] و نزدیک ترین [illegible]
و پاکیزه ترین [illegible] من حیث [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] خداوند [illegible]
خداوند [illegible] سؤال [illegible] دو قسم [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] چرا که [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] که محبت خداوند [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible]
که [illegible] ملکوت [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] اصفیا [illegible] ملائکه [illegible] محبت [illegible]
محبت حقیقی [illegible] فرموده محب خداوند و محبوب [illegible] که هر دو
قسم [illegible] المحب فی الله والمحبوب فی الله حبیب الله

لا تتهما لا یتحابان الا فی الله قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرء مع من احب فمن احب عبدا فی الله فانما احب الله ولا
یحب احد الا من حبه الله [illegible] محشور است با کسی که دوست او است پس کسی که دوست میدارد بنده را
در راه رضای خدا [illegible] که خدا را دوست داشته [illegible] دوست داشته باشد [illegible]
خالص ترین [illegible] محبوب خدا [illegible]
هر قسمی [illegible] الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین [illegible] دوستی [illegible] بعضی از انها بعضی را
دشمن [illegible] از
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] محبت [illegible] و محبت غیر او [illegible]
اوست [illegible] دلم [illegible]
[illegible] محبوب است [illegible] ذکر کرده [illegible] شفقت [illegible]
[illegible] محبت [illegible] شفقت [illegible] اینکه محبت [illegible]
[illegible] محبوب [illegible]
ثابت باشد [illegible] محب [illegible] محبوب [illegible] محب [illegible]
[illegible] محشور است [illegible] طبعا ملایمت [illegible]
[illegible] محبت [illegible] باشد [illegible] محقق است [illegible]
محب و محبوب [illegible] من حیث الطینه و من حیث الخلق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رفیق [illegible]
محبت [illegible] صالح بن حکم [illegible]

میمود از حضرت ابی عبدالله (ع) که [illegible] در مروی میگوید بس که دوست میدارم ترا بچه علامت میدانی که صدقی در او
دوست حضرت فرمود امتحان نما قلب خود را پس اگر دوست میداری تو او را او هم دوست میدارد [illegible]
اگر او را دوست نمیداری او را او هم ترا دوست نمیدارد و نیز شنیدی از سعدة بن یسع که عرض کردم حضرت ابی عبدالله
جعفر بن محمد که قسم بخدا که من دوست میدارم ترا پس حرکت داد سر مبارک را و بعد از آن بلند نمود سر خود را و فرمود
راست گفتی ای ابا بشر بتحقیق که اعلام کرد مرا قلب من بآنچه از آن است در قلب تو و نیز بچند سند از حسن بن جهم
که گفت عرض کردم خدمت حضرت ابی الحسن ع فراموش نفرما مرا از دعا فرمود میدانی که من ترا فراموش میکنم من تفکر
کردم در نفس خود گفتم در نزد خود که آنجناب علی الدوام دعا میکند از برای شیعیان خود و منهم یکی از شیعیان میباشم
بعد از تفکر عرض کردم فراموش نمیکنی فرمود از کجا فهمیدی این مطلب را عرض کردم که من از شیعیان شما میباشم و تو
چون دعا میکنی شیعیان را منهم داخل میباشم در زمره فرمود آیا علم داری بچیزی دیگر غیر از این راه عرض کردم خیر فرمود هرگاه اراده
نمائی اینکه بدانی آنچه از برای تو است نزد من پس اراده کنی که بدانی که تو محب مائی پس تامل کن در نفس خود که آیا
محبت من در قلب تو میباشد یا نه اگر یافتی در قلب خود محبت را پس بدانکه محبت تو نیز در قلب من موجود است و دلالت
دلقوی آنجناب مرا بآنچه راوی عرض کرد و عدم ردع و منع او دلالت میکند بر اینکه صحیح است [illegible] برادر
دینی خود باینکه من دعا میکنم در حق تو یا اینکه بزیارت تو میایم در امور دیگر که ذکر آنها مناسب نیست باعتماد
[illegible] لزوم محبته یکی است که دلش باشد محب دشمن محبوب خود را زیرا که اگر نسبت باو محبة داشته باشد منافی [illegible]
با دوستی محب با محبوب اتحادی داشته باشد در خصوص مورد تحقق است [illegible]
عبدالله [illegible] که [illegible] نفس الامر امیر مؤمنان نفس آنجناب است زیرا
[illegible] در بهترین [illegible] تحقیق [illegible] از رسول ص
تکرار شنیده شده علی خیر البشر من ابی فقد کفر و مرتبه اولی این است که اتحاد وجود [illegible]

بنی

بنفس محمدی ص و آیه قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم الخ و تفسیر انفسنا را بامیر مؤمنان [illegible]
جهة [illegible] و در [illegible] شده که دروغ میگوید کسی که اعتقاد دارد اینکه دوست میدارد مرا و حال آنکه دشمن دارد علی بن
ابیطالب را حضرت رسول ص فرمود خلق شدیم من و علی بن ابیطالب از یک نور [illegible] دوست من دوست علی بن ابیطالب است و دشمن
من دشمن او [illegible] که [illegible] که امیر مؤمنان [illegible] پس کسی که اظهار
نماید بزبان خود ایمان را و حال آنکه مبغوض باشد با ایمان نیز [illegible] کاذب است و منافق [illegible] کفر [illegible]
آنچه [illegible] و مشهور در میان صحابه این بوده [illegible] مؤمن و منافق را بمحبة آنجناب
[illegible] ممکن نیست محبت خدا و پیغمبر [illegible] ایمان [illegible] بغض آنجناب [illegible] بر [illegible]
جناب خلق شده اند از طینت ایشان و دشمنان خلق شده از طینت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دوست میدارد [illegible] دوستی [illegible] داشته [illegible]
[illegible] ایشان بغض [illegible] عالم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] بتحقیق [illegible]
[illegible] کسی که ایمان [illegible]
ترک [illegible] پس [illegible] محب آنجناب باشد [illegible] اگر [illegible]
و کسی که [illegible] داشته باشد [illegible] است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] زیرا [illegible] دوست [illegible] نیز [illegible]
طینت ایشان را [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

اعادی آنجناب [illegible] شبهه نیست [illegible] که [illegible]
و [illegible] که [illegible] واجب بجهة جمیع ائمه است [illegible]
[illegible] بخصوص [illegible] و جمیع آنجناب میباشند و همچنین محبة [illegible] واجب است بواسطه محبت خداوند [illegible]
[illegible] دوست میدارد خدا را [illegible] آنچه [illegible] دوست [illegible]
خداوند [illegible] بجهة [illegible] و [illegible] محبت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] چون [illegible] خداوند [illegible] دوست [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] ایشان بجهة خدا [illegible] و با آنکه [illegible] رسم [illegible] چنین شده [illegible]
[illegible] که استعمال محبت مینمایند در [illegible] محبوب حقیقی در [illegible]
هیچ یک از [illegible] در مرتبه [illegible] مینشد [illegible] متعلقات است [illegible]
و فی الحقیقه محبة [illegible] بنفس محبوب [illegible] و مؤید این قول است قول [illegible] علی جدار لیلی
اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا وما حب الدیار شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا
[illegible] دوست میدارم [illegible] بواسطه آنکه [illegible]
[illegible] که بلد [illegible] دوست میدارم [illegible] بواسطه آنکه محبوب ایشان [illegible]
[illegible] فصل [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] محبوب [illegible] محبوب [illegible] خدا و رسول [illegible] خداوند
[illegible] میباشد و محبت [illegible] نیست [illegible]
[illegible] داعی [illegible] اینکه محبة [illegible]

صفات و کمال حضرت [illegible] بلکه اسباب وصلت بجهة ذات بیچون و دوستان او است [illegible]
نفس خود [illegible] نفس [illegible] بیرون [illegible] زیرا [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] محبت [illegible] و آثار [illegible] بر آن ترتیب [illegible] محبوب [illegible] مبغوض خدا
و رسول که [illegible] خود را [illegible] عقاب [illegible]
و جمال [illegible] محبة [illegible] مستحق [illegible] صفت نیست [illegible]
[illegible] صفات و یک قسم از اقسام محبت محبت [illegible] است [illegible]
[illegible] بروحی [illegible] قسم [illegible]
جمله [illegible] که [illegible] تقسیم و تحقیق [illegible] بجهة [illegible] علم اخلاق
[illegible] فضیلت [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] تفریط [illegible] صفات که
مرتبه افراط و تفریط [illegible] صفات [illegible] اخلاق [illegible]
و اصول صفات حسنه [illegible] اخلاق [illegible]
و [illegible] قوه شهویه بهیمیه است و قوه غضبیه سبعیه و قوه عاقله [illegible] و قوه [illegible]
[illegible] اخلاق حسنه [illegible] افراط و تفریط [illegible] که اخلاق
[illegible] صفات [illegible] شهوت [illegible] باشد [illegible]
عفت [illegible] شهوت که در جهة افراط و تفریط است [illegible] عقل و شرع [illegible]
و ترک شهوتی که [illegible] از عقل و شرع [illegible] و تفریطی [illegible] قوه غضبیه [illegible] غضبی

که متصف به تهذیب و تعدیل باشد انرا شجاعت گویند اگر باین صفات باشد و افراط دران تهور خوانند و چون تفریط
دران باشد جبن میگویند و اما قوهٔ عامله پس اگر دران حرکت بر حد اعتدال باشد ان عدل است اگر طرف افراط
انظلم است اگر در طرف تفریط است عدم غیرت [illegible] است و اما قوهٔ عاقله پس اگر معتدله باشد حکمت است و اگر
در طرف افراط باشد جربزه باشد اگر تفریطی دران باشد انرا بلاهت و بلادت نامند پس جمیع انها هم انواع هشت صفت
چهار صفت فضیلتها ممدوح و جمیع صفات حسنه و اخلاق رضیه در زیر انها جا دارند و مصدر قاطبه افعال حسنه هستند اما انکه
هشت صفت دیگر مذکوره جامع اخلاق سیئه و مصادر صفات ذمیمه میباشند پس حکمت مصدر فطانت و فراست
و حسن تدبیر و [illegible] و امثال انها خواهد بود و شجاعت منشاء و مصدر حلم و علو همت و حلم [illegible]
و امثال انها خواهد بود و عفت بسبب حیا و قناعت و [illegible] و جربزه اثر است و حمقی که اشیاء [illegible]
و مکر و حیله و [illegible] ازو متولد میشود و بلاهت نیز [illegible] است و [illegible] و امثال انها ازو حاصل میگردد و تهور
منفی است و تکبر و عجب و امثال انها ازو ناشی میشود و جبن حاصل است که ترس و [illegible] ازو [illegible]
میشود و شره منشاء حرص و عدم حیا و بخل و اسراف و [illegible] و حسد و امثال انها ازو بر میخیزد و خمود [illegible]
قطع نسل و ترک ماکولات لذیذه و [illegible] مانند [illegible] است و [illegible] است که هرکدام از این صفات را
که استعمال نمایند با [illegible] و معتقد [illegible] از صفات حسنه و اخلاق رضیه میشوند و هر چه غیر از این
باشد از صفات ذمیمه و اخلاق سیئه محسوب میشوند [illegible] مثل قوه را [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] استعمال قوه عاقله [illegible] در معارف حقه و [illegible]
[illegible] است [illegible] مقتضای حکمت است [illegible] و از صفات سیئه است [illegible]
[illegible] جربزه و [illegible] و [illegible] و [illegible] در استعمال کردن قوه غضبیه
[illegible] و [illegible] چنانکه [illegible] ازان [illegible]

ازان که ده تهور است و [illegible] ازان و [illegible] ان قوه و عدم استعمال ان [illegible] واجب است عقلاً و [illegible]
و [illegible] باشد ان و نفس جبن خواهد بود مشهور است [illegible] علمای اخلاق انکه جبن را در مقابل شجاعت
و شره را در مقابل عفت و جور را در برابر عدالت و جهل را [illegible] حکمت قرار داده و استعمال نموده [illegible] چهار قسم
از صفات ذمیمه را در مقابل چهار قسم از صفات حسنه قرار داده اند لکن مشهور است [illegible] ظاهر [illegible] است
حق در [illegible] قدم زدن و [illegible] راه راست و در [illegible] و [illegible] الامور [illegible] و تجاوز ازو [illegible]
افراط و تفریط است مذموم [illegible] اقسام [illegible] چهار قسم [illegible] صفات حسنه [illegible] است [illegible]
صفات حسنه و جمیع اخلاق ذمیمه در تحت [illegible] واجب [illegible] صفات حسنه در تحت [illegible] اربعه
ان مندرج و [illegible] اخلاق ذمیمه [illegible] ثمانیه [illegible] است [illegible] کلام دیگر [illegible] صفات حسنه [illegible] چهار قسم است [illegible] قسم
راجع [illegible] اخلاق ذمیمه [illegible] هشت قسم [illegible] بر [illegible] قسم [illegible] انکه [illegible] عدالت ان [illegible]
داد ان قوه عامله است که [illegible] قوه عاقله است [illegible] جمیع تصرفات ان [illegible] متعلق بنفس قوه عاقله است
[illegible] قوه غضبیه و شهویه پس جمیع صفات حسنه [illegible] قوه عامله است [illegible] قوای ثلثه [illegible] قوه عاقله و حاصل [illegible]
فضیلت از این سه قوه [illegible] قوه عامله [illegible] نسبت فضیلت را [illegible] قوه عامله [illegible] بسبب [illegible] قوه
[illegible] سه قوه است [illegible] صفات رذیله [illegible] از این سه قوه است [illegible] که [illegible] قوه عامله
[illegible] قوه عامله [illegible] داده [illegible] این صفات [illegible] قوه عامله [illegible] نسبت [illegible] سه قوه دیگر [illegible]
[illegible] قوه عاقله [illegible] قوه عامله [illegible] قوه عاقله [illegible]
و جمیع صفات رذیله [illegible] سه قوه [illegible] قوه عامله [illegible] قوه عاقله باشد زیرا که قوه عاقله [illegible]
قوه عامله را از [illegible] استعمال قوه عامله صفات ذمیمه را [illegible] که استعمال قوای ثلثه [illegible] این قوه عامله [illegible]

موجب [illegible] نسبت [illegible] و [illegible] کردن از صفات [illegible] قوه متوسطه [illegible] قوه عامله [illegible]
[illegible] استعمال کردن قوای ثلثه [illegible] در تحت [illegible] مندرج است [illegible] قوه عاقله [illegible] و تسلط پیدا کرده [illegible]
و خیرات [illegible] و اگر قوه عامله غالب اید و لشکر شیطان مسلط شدند پس صفات ذمیمه و افعال قبیحه
و شرور حاصل شود [illegible] اقرب است [illegible] پس جمیع فضایل و خیرات [illegible] در تحت این فضایل ثلثه [illegible]
و عفت و شجاعت باشند و متعلقند [illegible] قوای ثلثه نیز و تعلق [illegible] سه قوه [illegible] انها [illegible] باشد اگر
[illegible] قوه عامله باشد [illegible] متعلق است بنفس قوه عامله [illegible] علم و [illegible] بقوه غضبیه [illegible]
[illegible] بقوه شهویه نیز [illegible] قسم [illegible] و قناعت و صفات [illegible] متعلق [illegible] قسم [illegible] باشد [illegible]
تبعیض [illegible] است [illegible] که [illegible] یکی از انها و [illegible] احتمال است [illegible]
و [illegible] پس اگر [illegible] علو و برتری از [illegible] متعلق است بقوه غضبیه و اگر [illegible] جمع مال [illegible]
[illegible] و لباس و [illegible] شهوات است متعلق است بقوه شهویه و [illegible] حسد اگر [illegible]
متعلق است بقوه غضبیه و اگر [illegible] طلب کردن و جلب نعمت محسود [illegible] متعلق است بقوه شهویه
[illegible] حسدی که [illegible] باشد [illegible] انکه نعمتی که [illegible]
[illegible] متعلق است بقوه شهویه و غضبیه [illegible]
دران نباشد و [illegible] پس اگر [illegible] باشد [illegible] قوه شهویه و غضبیه
[illegible] پس این صفت رذیله متعلق است [illegible] قوه که عاقله و غضبیه و شهویه باشند و [illegible]
که هر یک از این صفات ذمیمه [illegible] تاثیر داشته باشند [illegible] صفت و اگر تاثیر داشته باشد قوه [illegible]
[illegible] انکه حاصل شود این صفت از قوه دیگر پس [illegible] قبیل نیست [illegible] خارج است [illegible]

که این صفت [illegible] است [illegible] صفت [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] قوه [illegible] که حاصل شود بسبب [illegible] از
[illegible] قوه شهویه پس [illegible] این قسم [illegible] متعلق است بقوه غضبیه [illegible]
[illegible] قوه غضبیه برای [illegible] قوه شهویه باشد و [illegible] انسان [illegible] قوی و جوارح [illegible] لکن
جمیع انها [illegible] این چهار قسم [illegible] باشند و [illegible] متصور نیست [illegible] از صفات نسبت [illegible]
و [illegible] نفس [illegible] این چهار قسم که [illegible] صفات و مصدر انها هستند و جمیع اخلاق حسنه و سیئه [illegible]
صفت [illegible] ناشیه از قوه عاقله در حال [illegible] نسبت [illegible] صفات ثلثه دیگر که قوه
غضبیه و شهویه [illegible] باشد و [illegible] قوه [illegible] صفت [illegible]
[illegible] صفات [illegible] ذمی [illegible]
و قوای ثلثه اخیره [illegible] پس [illegible] در حال ذلت [illegible] در تحت
[illegible] قوی [illegible] که غالب شود [illegible] قوه عاقله پس قوای [illegible] در حالی [illegible]
[illegible] حال [illegible] زیرا که [illegible] است [illegible] ادمی
[illegible] اول [illegible] و [illegible] باشد [illegible] نسبت
[illegible] مقصود [illegible] کمال [illegible] است [illegible]
انکه [illegible] که [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] و غیر [illegible] طریقی که [illegible]
[illegible] که [illegible] که [illegible] انکه [illegible]

و رسول هم در آن شیطانی است و در تعلیم ... که خداوند ... نموده را و عزت داده برای پس اسلام اختیار
کرده پس دوست من و چون ... برای مطلب ... از برای هر یک از انواع قوای خود نوع لذتی و المی است
و لذت هر یک ادراک است ملائم طبیعت و مناسب حال و جبلت بنی نوع انسانی باشد و در مقابل آن الم که
صفات در آنها مخلوق و مرکوز شده باشد به جهت الم خلاف لذت است مثلاً لذت عقل علم است و معرفت و یقین
زیرا که علت غائی از خلقت دل را یک نور نهانی است و هر چه در آن یابد از علم و یقین و معرفت لذت می‌یابد و الم او
در جهل است و ما دانی دیگر مقتضای قوه غضبیه غلبه است و انتقام و لذت آن این است که مسلط بشود و غلبه و تسلط
پس لذت آن همین غلبه و تسلط است و الم آن در مغلوبیت و عدم تسلط است و قوه شهویه خلق شده است از برای تحصیل
دنیا و آنچه مایل نفس او است و در هر قدم ... حاصل شود پس لذت او در رسیدن به آن است و الم او در حرمان
از لذات است و بعد از این پس قوای چند قسم است و هر یک از لذت و الم نیز چند قسمند عقلیه و خیالیه و غضبیه و شهویه
و اعلا مرتبه از آنها عقلیه است و خیالیه و ... است و اضعف آنها ... می‌باشد که از افتتاح حیثیتی باشد
زیرا که منصب و شهوت لذات امور است که مشاهد و محسوس است چنانچه ذکر شد و بعد از آنکه ... اشاره شد
که حب تحصیل انسان حقیقه ... از برای آن باشد و محبت ... قسم آن است که ذاتی و ... از برای ...
پس محبت اهل و عیال و مال و اولاد و جاه ... اگر ... در ... از برای ... باشد ممدوح است نه
آنکه ... هر یک از آنها ... باشند ... از برای ... و ...
... و آنچه ... از ... و ... و ... از ...
و ... برادران دینی و ... رفیقیت ... بلکه زیادی ... و نکاح و ...
از برای کثرت نسل است ... که ... برای ... است

و لکن زیادتی در آنها کما و کیفاً به حیثیتی منتهی به افراط بشود مذموم و ... بیرون کردن آنها از قبیل
زیاد کردن مال و عیال از رابطه لذت یا خوش نفس و اما محبت زنان جمیله و غلمان ... اراده نکنند با آنها

فصل

به وجه مذموم پس شاخص حالت او در ابتدا در وقتی که برسد به مرتبه عشق پس در این قسم از محبه افراط و ...
پس از شناختن ثمره محبت و ادراک کمال و غایت آن و رسیدن به مراتب عالیه و مقدمه آن شعور و ادراک است زیرا
تا شعور و ادراک نباشد محبه حاصل نشود چنانچه صادق آل محمد ... السراد عارفین و طالب ... و ...
مرتبه اعلی اول خوف دوم رجا سیم محبه ... از برای هر یک از آنها ... است که ... جوان ... باشد
به حیثیتی که از ... التام ... حاصل شد ... حقیقی ... پس خوف ... است در ...
یقین و محبه ... معرفت ... باشد و از برای هر یک از آنها ... می‌باشد که ... اختیار ... و ...
پس ... خوف ... و ... جستجوی مطلوب و طلب آن ... محبت ... اختیار ... محبت ... محبوب ...
به ... او چون ... در ... که ... ترس حاصل شد ... رسید فرار ... چون ...
... می‌... از قبیل ... که ... می‌بیند ... چون ... حاصل ... ترس
... فرار ... چون فرار ... می‌یابد ... طلوع ... کرده ... شود
... آن چون ... اسید ... چون ... جستجو و طلب ...
چون طلب ... که ... برای ... است ... مطلوب ... تجلی ...
معرفت ... قلب ... چون ... ترس ... می‌گردد ... محبوب ...
... محبوب ... می‌شود ... اختیار ... اختیار ...
چیزی که غیر او باشد چون ... و ... محبوب ... او را

و اجتناب از نواهی او و میل می‌شود به سوی روح مناجات و قرب محبوب و مثال این احوال ... شد حرم و مسجد
و کعبه معظمه باید باشد که هر که داخل حرم شد ایمن است از خلق و هر که داخل کعبه شد ... اعضا و جوارح ...
... و ... داخل کعبه معظم گردد ایمن می‌شود ... مشغول شود ...
نظر کن اگر حالت ... باشد حالتی که ... کردن ... از برای تو ... پس ... تعالی ...
... و ... دو ... حالت ... پس ... و ... کمالات
... حالت ... به جهت ... انتقال ... صفت ... و ... از ... غفلت ...
بگو ... از ... خود از ذنب و ... خود ... غفلت ... از ذنب ...
در طرف ... شهوت ... نفس ... کلام ... حضرت مجتبی ... فرموده ...
... کار خود را ... حاصل شود از برای او ... به دو کار ... چنانچه ... کسی عارف ... حقیقت ... دنیا ... می‌شود
در آن ... که ... از برای ... باشد مشغول ... در حین غفلت ... و چون ... حقیقت
... حاصل می‌شود پس ... متحقق ... محبت ... حقیقت حال محبوب ... او در هر ...
... می‌شود محبتش به محبوب بیشتر می‌گردد چنانچه ... حالت ... محبت ... که ... زیرا که
انسان ... است چون علم ... حاصل ... قلب ... می‌شود ... پس ... قلب
و ... اعتقاد ... است زیاد می‌شود ... و ... علم ... محبوب ...
و محبوب ... محبت ... محبوب ... محبوب ...
... محبوب ... علم ... باشد ... محبوب ... حاصل ...
... اصول ... محبت ... و ... است ... ذکر می‌شود

پس جمیع اسباب محبه و کلیه دواعی مودت فرع علم و معرفت است بلکه تصور نمی‌شود بدون آنها محبه ... حقیقی و ... است
... که مهم است بحث در این مقام ... است ... محبه ... حث ... از آن است بلکه جمیع انواع محبه راجع
به آن است چنانچه ... شده می‌شود فرع معرفت ... است ... طریق ... و طلبش ... در ...
... تفکر در صنایع و ... در ... عالی که موجود شده ... که انواع ... از ایشان ... باشد
... می‌شود ... تفکر و مراقبت و عبادة و طاعت و معرفت و محبه چنانچه مولای امیرالمؤمنین ... الحمد
الدال ... وجوده ... و ... خلقه ... و ... لا شبه له ... حضرت ... حمد
... که دلیل ... است ... واجب الوجود ... از تفکر ... او ...
... حدوث مخلوق ... معرفت فرع اعتبار است و نظر و تفکر ... او ... است حدوث
مخلوق ... معرفت فرع اعتبار است و نظر و تفکر در مصنوعات که ... است و ... و ...
... بیع ... محبه بدون معرفت ... تفکر ... در ... از ... آیات و اخبار
... در ... داده ... تفکر ... عبادات ... طاعات زیرا که تفکر ... معرفت است ... که ...
... تخصیص داده شده ... و ... حقیقی ... حاصل می‌شود ... علم ... حاصل ...
... تفکر در صنایع ... است که ... زیرا که تفکر ... کردن ... قلب ... تفکر
... از نعمات ... در ... حضیض نقصان ... کمال ... الا ... خلقت ...
... تفکر ... شود ... از ... ملکوت ... مطلع ... و ... آن شنوا ... عبرت ...
... است که ... شده از خطبه از حضرت رسول ...
... تفکر ... بصیرت ... است ... در ... و فی انفسکم افلا تبصرون
... سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید

بینی زوده است که بنمائیم کفار مکه را ازآن نشانهای قدرت خود را و شرح کرده مرایشان را اینکه [illegible] حق است و ایا کفایت نمیکند ترا
پروردگار تو و استفهام در اینمقام برای تقریر است یعنی البته بس است ترا آفریدگار تو و نیز فرموده اَوَلَم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض وما خلق الله من شیء وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون و از این قبیل است آیه شریفه
الذی [خلق] سبع سموات طباقا ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر کرتین [illegible] آفرید هفت آسمان [illegible]
بالای یکدیگر [illegible] نمی بینی ترا ای بیننده [illegible] تفاوتی [illegible] خللی [illegible] بلکه همه آنها مستقیم [illegible]
بر وفق حکمت است پس مکرر نظر کن [illegible] هیچ [illegible] خللی در آن [illegible]
کن [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی ای صاحبان [illegible] عقل و ادراک [illegible]
طریق [illegible] عبرت [illegible] تفکر در عجایب صنعتهای من [illegible] شکر نعمت [illegible]
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب [illegible]
[illegible] الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات
والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی [illegible]
[illegible] در عجایب خلقت آسمان و زمین و میگویند ای پروردگار خلق نکردی
اینها را باطل بلکه [illegible]
[illegible]
از حضرت خیر البشر وارد شده است [illegible] الفکر حیاة القلب البصیر [illegible]
از جمله [illegible] است که فکرة ساعة خیر من عبادة سنة و لا ینال منزلة التفکر الا من خصه الله
بنور التوحید والمعرفة یعنی فکر کردن یک ساعت بهتر است از عبادت یک سال و نمیرسد بمقام فکر مگر کسی که

مخصوص کرده باشد او را خداوند بنور توحید و معرفت و نیز از آنجناب مروی است که [illegible]
کردن [illegible] در عجائب صنع او [illegible] از امیرالمؤمنین ع [illegible] منبه بالتفکر
قلبک وجاف عن اللیل جنبک واتق الله ربک یعنی [illegible] قلب خود را [illegible]
[illegible]
خلق [illegible] آدمی [illegible] از امام هشتم علی بن موسی الرضا ع ان کثرة الصوم والصلوة لیست عبادة بل
العبادة التفکر فی امر الله تعالی یعنی بسیاری نماز و روزه عبادت نیست بلکه عبادت تفکر کردن در امر پروردگار است پس [illegible]
[illegible] عجایب قدرت پروردگار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عوالم [illegible] قدرت [illegible] عالم [illegible] عالم السموات [illegible]

[illegible]

نسبت بعالم مثال و عالم مثال نسبت بعالم ملکوت و عالم ملکوت را نظر بعالم جبروت و تمام اینها است با آنچه ما را
راهی با دراک آن نیست از عوالم الهیه و آنچه از مخلوقات را که [illegible] پست ترین همه اینها
عوالم است که زمین باشد از حیوانات و نباتات و جمادات قدر محسوسی [illegible]
[illegible] انواع [illegible] و اقسام و افراد بینهایت [illegible]
عوالم مشتمل است بر عجایب بسیار و غرایب بیشمار [illegible]
و غرایب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ضعیفترین عوالم است [illegible] در عجایب [illegible]
[illegible] حیوانات است خلق نموده و از برای آن خرطومی چون خرطوم فیل
قرار داده و جمیع اعضائی که از برای فیل هست در آن خلق کرده علاوه که برانکه
دو بال و دو شاخ در آن قرار داده و این جثه ضعیف را منقسم باعضای ظاهره
و باطنه فرموده و دو دست و دو پای دراز کشیده و دو چشم [illegible]
از برای او قرار داده و در باطن آن موضع غذا مستقر داشته و جمیع قوائی که
در محافظت بدن ضرور است غاذیه و جاذبه و دافعه و ماسکه و

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پی نحو فرموده است حضرت صادق ع لا ادری بغض الفراخ التمس وحیث ده فی صفة النسل تهیؤه الموت ...
ومایری فی ذلک من آیات الفطنة فانک اذا تأملت العمل رایت عجباً واذا رایته المحمول رایته عظیماً ...
مرتفعة من الناس واذا رجعت الی الفاعل الفطنة عیناً جاهلاً بنفسه فضلاً عما سوی ذالک ففی هذا اوضح الدلایل
علی ان الصواب الحکمة فی هذه الصنعة لیس للنحل بل هی للذی طبعه علیها وکره فیها لمصلحة الناس انتهی کلامه
واما مورچه پس آنچه در ان از عجایب خلقت که معلوم گردیده در خلقت ... هر چند ... عجایبی است که ادراک آن
غیر از تدبیر در فراهم آوردن امور معیشت خود ... در ... فرموده نظر کن بسوی مورچه ... و ادراک اینکه
او در جمع کردن قوت و مهیا کردن ... که قوتی مثل جماعت انسان که ... کرده می شوند ... طعام
بمنزله جماعتی از مردم می باشند که نقل می کنند طعام یا غیر طعام را ... مورچه ... باب
در جد و جهد ... از برای مردم ... انسان که اعانت ... می نماید ... بلکه ...
اعانت می کنند مردم یکدیگر را ... نقل می کنند ... از زمین ... انسان ... کنند
انسان در جمیع انسان ... هر ... که ... خلق ... از ... کرده ...
خوردن ... حاصل آنکه عجایب ... از مخلوقات و ... کثرت است ... جمیع ...
یک از انسان ... تمام ... پس ...
در ... و ... الاشراق ... و ... پس ...
... کرده ... از ان ... از ... که ... از ...
... که ... که ... پس ... که ... شد ...
... شد ... که ... دیگر ...



[illegible]

صورت اسامی اشجار رشکر از قرار ذیل است

	زمین شهری وردش			زمین شته رقره	
	بادام جرز			بادام جرز	گیلاس
۶	گردو رز	۵		رز	آلبالو
	درخت انگور			درخت انگور	سنجد
	زردآلو			زردآلو	بید
	سیب			سیب	
	نهال			نهال	
	زمین کاهین			زمین تق	
	بادام			رز	
	گردو			سیب	
	درخت انگور			نهال	
	سیب				
	نهال				
	زمین غلام رضا				
	آلو				
	گیلاس				
	بادام				
۱	زردآلو				
	سیب				
	نهال				
	بید				

[illegible]

چون عهده ... قرار فرض کن ...

